٩١

١٥

كتاب فلك المشحون در اصول عقايد از تاليفات مرحوم حاجى ملا محمد جعفر استرآبادى

١

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

۵۵۰۸
فهرست

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۰۲۱
کتاب فلک مشحون (ابحاث کبیر)
مؤلف حاجی ملا محمد جعفر استرابادی
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب ۶۲۲۱۵
بازدید شد
۳۸۲

خطی . فهرست شده
۵۴۲۳

کتاب فلک المشحون در اصول عقاید از تالیفات مرحوم حاجی ملا محمد جعفر استر آبادی

۱

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

مجلس شورای ملی
کتابخانه

۵۵۰۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب فلک مشحون (ابحاث کبیر)
مؤلف حاجی ملا محمد جعفر استرابادی
موضوع
شماره ثبت کتاب ۶۲۳۱۵
بازدید شد
۲۸۲

ملی «فهرست شد»
۵۴۳۳

کتاب فلک المشحون در اصول عقاید از تالیفات مرحوم حاجی ملا محمد جعفر استر بادی

۱

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

مجلس شورای ملی
کتابخانه
۱۳۰۲

۵۵۰۸

کتابخانه مجلس شورای ملی
۵۰۲۱
کتاب فلک مشحون (ابجد ...)
مؤلف حاجی ملا محمد جعفر استرابادی
موضوع
شماره قفسه ...
شماره ثبت کتاب ۶۳۲۱۵
بازدید شد
۲۸۲

خطی، فهرست شده
۵۴۲۳

مجلس شورای ملی
کتابخانه
تاسیس ۱۳۰۲

فلک المشحون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات سیما التی هی الذات
والواحد من جمیع الجهات والعادل فی الافعال سیما ایجاد الممکنات والصلوة
والسلام علی اشرف الانبیاء محمد سید السادات وعلی اله الائمة الذین هم
شفعاء الحشر ووسائل دخول الجنات اما بعد پس میگوید خادم
باطن مذهب جعفری وشرع محمدی محمد جعفر استرابادی که این رساله است
که فلک مشحونست از برای نجات از دریای حیرت وآب حیاتیست
از برای تشنگان وادی ضلالت وجهالت که بخواهش اخ اعز روحانی
برادر ایمانی موفق بتوفیق حاجی عبدالله سلمه الله نوشته شد که
مشتملست بر بیان اصول دین واصول مذهب جعفری که واجبست بر هر مکلف

مکلف که آنها را بداند ودر دل اعتقاد نماید وبزبان اقرار کند
پس در این رساله پنج بابست که در هر باب یک اصلست ودر هر
اصلی پنج فصلست وبعد هر فصلی یک وصلست که بیان میکند جمیع مسائل را
که مترتب میشود بر اعتقادات دین ومذهب از احکام دنیا وآخرت
چون نجاست وطهارت واستحقاق خلود در جهنم یا بهشت ومانند اینها
پس باید دانست اولا که اصول دین عبارتست از اعتقاداتی که بنای
دین بر آنست وبدون آنها دین متحقق وحاصل نمیشود وبسبب آنها
مکلف داخل در دین پیغمبر آخر الزمان میشود واحکام اسلام چون طهارت
وحرام بودن کشتن واتلاف مال ومانند اینها بر آن مترتب میشود
واصول مذهب عبارتست از اعتقاداتی که بنای مذهب جعفری واثنای
عشری بر آنست وبدون آنها مذهب اثنا عشری حاصل نمیشود وبسبب
آنها مکلف داخل مذهب جعفری میشود واحکام ایمان خاص چون
جواز اقتدا کردن وقبول شهادت نمودن وزکوة دادن ومانند
اینها بر آن مترتب میشود وتعیین هر یک انشاء الله خواهد شد وبدانکه
اصول دین پنج است ومنحصر در سه نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند
وعدالت وامامت را از اصول مذهب شمرده اند زیرا که منکر مطلق عدالت

که مقابل جور و ظلم است و منکر امامت مطلقه بسبب اعتقاد کردن
آنکه امامت در دین پیغمبر ما نمیشود که واقع بشود و واقع نشد که مثلا
خوارجند از دین خوارجند بلی عدالت خاصه که مقابل جبر و قول بخالقی
کردن عباد بر وجه اضطرار در افعال است و امامت خاصه بر وجهی که
اثناعشری قائلند از اصول مذهب است که بنای مذهب ایشان بر آنهاست
و اختصاص بمذهب اثناعشری دارد و جمیع اهل مذهب و صاحبان دین
قائل نیستند **اول** توحید است که کمال واجب الوجود بالذات است
در ذات او **دویم** عدلست که کمال واجب الوجود بالذات است
در افعال او و از این جهت عدل را از اصول دین شمرده اند و سایر
کمال صفات چون حیات و علم و قدرت را که تعلق بکمال ذات دارند
از اصول دین جداگانه نشمرده اند زیرا که اینها از توابع توحید میباشند
که تعلق بکمال ذات دارند نه افعال **سیم** نبوت است که ریاست الهیه است
بالاصالة از برای بشر معصوم اعلم بر مکلفین در امر دنیا و دین
چهارم امامت است که ریاست الهیه است عامه بر وجه نیابت خاصه
از برای بشر معصوم منصوب منصوص اعلم بعد از رسول اکرم از جانب
سید المرسلین بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین **پنجم** معادست

معادست که روز مکان جزای عبادست و عود ارواح و حشر اجساد است
باب اول در توحید است که اصل اولست از اصول توحید بحسب معنی
تصدیق عبادتست از نسبت دادن مکلف واجب الوجود بالذات را
بیکانکی از جمیع جهات چون یکانکی جزئیات یعنی تعدد در افراد
واجب الوجود بالذات نیست و یکانکی در ذات و صفات ذاتیه یعنی
تعدد در آنها نیست و صفات ذاتیه عین ذات میباشند و یکانکی
در اجزای عقلیه یعنی جنس که ما به الاشتراک است و در آن دو نوع با یکدیگر
شریکند و فصل که ما به الامتیاز است و بسبب آن هر یک از دیگری
امتیاز مییابند در ذات او نیست و یکانکی در اجزای خارجیه که در
مقابل اجزای عقلیه است یعنی ماده و صورت ندارد و یکانکی در اجزای
عنصریه و نفسیه و غیر نفسیه یعنی سر و گردن و دست و پا ندارد و مانند اینها
پس مراد از یکانکی اینست که شبیه ندارد و تعدد در واجب الوجود بالذات
نیست و تکثر در ذات او نیست و جزء عقلی و خارجی و عنصری ندارد
چنانکه در صفات و افعال مانند ندارد و در استحقاق عبادت کردن
از برای او شریک ندارد و مراد این نیست که واحد از اعداد و یکی از آحاد است
با آنکه یک نوع از جنس است و بحسب معنی تصدیق اینست که مکلف در دل

اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند واجب الوجود بالذات که جامع
جمیع صفات کمال و جمالست و منزه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست
و صفات ذاتیه او عین ذات اوست واحد و یکتاست و بی شریک
و بی همتاست باید دانست که کلام در بیان متعلقات این اصل در پنج
فصل واقع میشود **فصل اوّل** در بیان اینست که از برای عالم صانع
و خالقست که واجب الوجود بالذاتست یعنی ذاتی که هستی او ضروریست
و نیستی او ممتنع و محالست باین معنی که هستی او از خودست نه از دیگری
زیرا که اگر از دیگری باشد لازم می آید که در مرتبهٔ تأثیر آن دیگری نیستی
داشته باشد و الا لازم می آید تحصیل حاصل و آن با وصف وجوب وجود
ممتنع ست و از این ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد زیرا
که اگر زائد بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه واجب
و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تأثیر آن ذات هستی داشت
تحصیل حاصل لازم می آید و اگر نیستی داشت لازم می آید که چیزی
که نیستی دارد و از هستی بخشی ندارد هستی بخشد و این بدیهة عقل
محالست پس باید وجود خداوند عالم و هستی او عین ذات او باشد
و ذات او عین وجود یعنی منشأ اثر باشد تا اینکه واجب الوجود بالذات

بالذات باشد و دلیل عقل بر این مطلب که از برای عالم صانعیست
واجب الوجود بالذات اینست که ماهیت ممکن کل از عدم بوجود نمی تواند
بیاید مگر آنکه غیر او ایجاد بکند او را زیرا که خود نمی تواند که خود را ایجاد
کند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود داشته باشد تحصیل حاصل
لازم می آید و اگر نیستی داشته باشد لازم می آید که چیزی که نیست باعث
هستی شود و با وجود مساوی بودن هستی و نیستی بالنسبة بذات او
ترجیح هستی بدهد و این محالست بالبدیهة پس باید ایجاد کننده آن
ممکن غیر او باشد و آن غیر یا واجب الوجود بالذاتست یا ممتنع الوجود
زیرا که آنچیزی که مفهوم میشود از سه قسم که ممکن و واجب و ممتنع است
بیرون نیست و محالست که ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که خود
هستی ندارد و هستی او محالست پس متعین است که ایجاد کننده ممکن
الوجود واجب الوجود باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس
جمیع ممکنات در هستی خود محتاج میباشند بواجب الوجود بالذات
پس اگر واجب الوجود که موقوف علیه وجود ممکنست موجود نباشد
هیچ چیز موجود نخواهد بود و این خلاف وخلاف محسوس است و دلیل
نقلی بر این مطلب بسیار است از جمله آنها آیه اللّه الذی خلق السموات

والارض یعنی خدا ان ذاتیست که خلق کرد و ایجاد کرد اسمانها و زمین را
و ایضا فرمود خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد کرد خداوند عالم
انسان را از نطفه منی و ایضا فرمود خلق لکم ما فی الارض جمیعا یعنی ایجاد
کرد خدا از برای شما همه چیزهائیرا که در زمین میباشد و ایضا فرمود
والانعام خلقها لکم یعنی چهارپایان را خلق کرد برای شما و ایضا فرمود
سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف
بربک انه علی کل شیء شهید یعنی زود است که بنمائیم ایشانرا چیزهائی
که علامت و نشانه اند بر هستی خداوند عالم که ثابت اند در اطراف عالم
که مصنوعات الهی میباشند و حاصل در نفسها خودشان تا اینکه ظاهر
شود از برای ایشان اینکه خداوند عالم حق و ثابت است ایا کافی نیست که خدا
بر هر چیز گواه هست و اثر ان در همه چیز موجود و حاضر است و ایضا فرمود
لئن سئلتهم من خلق السموات والارض لیقولن الله یعنی هرگاه سؤال
کنی تو از کفار که کیست که ایجاد کرد اسمانها و زمین را هر اینه میگویند
که خلق انها را خداوند عالم پس خداوند عالم موجود است و صاحب هستی است
و هستی بخش است و از جمله انها حدیثی است که مرویست از جناب امام
جعفر صادق ع که فرمود سمعت ابی یحدث عن ابیه ان رجلا قام الی

امیر المؤمنین ع فقال یا امیر المؤمنین بما عرفت ربک قال بفسخ العزائم
و نقض الهمم لما ان هممت حال بینی و بین همی و عزمت فخالف القضاء
عزمی فعلمت ان المدبر غیری یعنی شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش
که فرمود که مردی برخواست بسوی جناب امیر المؤمنین ع پس گفت یا امیر المؤمنین
بچه چیز شناختی خدای خود را ان حضرت فرمود شناختم خدا را بسبب فسخ
کردن و برهم زدن قصدها و شکستن و برهم زدن انچیزی که اراده
کرد خلق او را ایا نمی بینی که هرگاه قصد بکنم چیزیرا حایل میشود میان من
و مقصود من در هر زمانی که عزم چیزی بکنم مخالفت میکند قضاء خدا عزم
مرا پس دانستم که تدبیر کننده امرها و تصرف کننده در انها غیر منست
و ایضا روایت کرد زندیق که منکر خدا بود سؤال کرد از جناب امام جعفر صادق ع
که ما الدلیل علی صانع العالم یعنی چه چیز است دلیل بر اینکه از برای
صانع عالم حضرت فرمود که وجود الافاعیل التی دلت علی ان صانعها صنعها
یعنی دلیل بر وجود خدا اثار است که دلالت میکند بر اینکه مؤثر است که
انها را او صادر شده اند چون بنا که دلالت میکند بر وجود بنا و مانند اینها
و در این مقام اشاره است برد دهری که دهر را ایجاد کننده اشیاء میدانند
و همچنین امثال ایشان چون زنادقه که منکر صانع اند و طائفه از حکماء طبیعیین

که طبیعت ممکنات را مؤثر در اشیا میدانند و اصل اعتقاد بوجود واجب الوجود
بالذات از اصول دین است و انکار آن کفر است و باعث نجاست و خلود در جهنم
و سایر احکام شرعیه است فصل دویم در بیان اینست که خداوند واجب الوجود
بالذات صاحب جمیع صفات کمال است بیان این مطلب اینست که صفات خدا
بر سه قسم است و از برای هر یک سه اسم است قسم اول صفات ثبوتیه حقیقیه است
که در معنی آنها سلب و نیستی اعتبار ندارد و آنها ثابت اند از برای خدا نظر بحقیقت
ذات او بدون اضافه و نسبت بافعال و مخلوقات او که آنرا صفات ذات
و صفات کمال نیز گویند و آنها در این بیت مذکور شده شعر قادر عالم و حی است
مرید مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق پس آنها هشت صفت میباشند
که اصول آنها سه صفت میباشند که آن قدرت و علم و حیات است و اراده
و ادراک و سمیع بودن و بصیر بودن و مانند اینها از شعب علم میباشند و خبیر بودن و قدیم
و ازلی بودن و ابدی بودن و سرمدی بودن از شعب حیاتست و متکلم
بودن و صادق بودن از شعب قدرتست و قدرت عبارتست از توانائی
داشتن بایجاد کردن هر چیزی که ممکن است بوجهی که اراده کرده است
و مراد در اینجا چیزی است که سبب تمکن و توانائی بر کردن چیزی و ترک
کردن آنست چنانکه خواهد آمد و علم عبارتست از دانستن چیزها خواه

خواه کلی و خواه جزئی و خواه مجرد و خواه مادی و خواه ذات خود
و خواه غیر خود و مراد در اینجا چیزیست که منشاء انکشاف اشیا و سبب ظهور
آنهاست از برای عالم چنانکه خواهد آمد و حیات عبارتست از صفتی
که باعث متصف شدن موجودیست بصفت علم و قدرت و مراد در اینجا
چیزیست که سبب صحت اتصاف بعلم و قدرتست خواه ذات باشد و خواه صفت
چنانکه خواهد آمد و اراده عبارتست از علم بمصلحت فعل که باعث مشیت و خواستن
کردن آنست یا علم بمفسده آن که سبب مشیت و خواستن ترک آنست
باین معنی که آنچیزی که میکند باشعور بمصلحت و قصد بآن بجای می آورد
و آنچیزی را که ترک میکند باشعور بمفسده و باراده و قصد ترک میکند
و ادراک عبارتست از علم بجزئیات حسیه چون مبصرات که بچشم دیده میشوند
و مسموعات که بگوش شنیده میشوند و مانند اینها و چون سمع و بصر اولی
و اقوی و اظهر بوده اند اختیار سمیع و بصیر در ذکر نموده اند و قدیم
بودن عبارتست از همیشه بودن و ابتدا و انتها نداشتن و مراد از ازلی
آنست که ابتدائی ندارد و از ابدی آنست که انتهائی ندارد و از سرمدی
آنست که ابتداء و انتهائی ندارد و متکلم بودن عبارتست از ایجاد کردن
کلام لفظی در زبان جبرئیل و درخت طوبی و مانند اینها و مراد قدرت

ذاشتن برایجاد کردن الفاظ و حروف نیست که دلالت میکنند بر معانی
که مقصود باشد فهمانیدن انها بغیر و صادق بودن عبارتست از ایجاد
کردن کلامی که مطابق واقع است دو قسم دویم صفات ثبوتیه اضافیه است
که در مفهوم انها اضافه و نسبت بمخلوقات معتبر است که انها را صفات فعل
و صفات جمال نیز گویند و انها بسیارند چون خالقیت و رازقیت
و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و مانند اینها که در اذکار مذکورند
و از اثار صفات ذات میباشند و موقوف بر انها میباشند و فرق میان
صفات ذات و صفات فعل انست که صفات ذات عبارتست از صفاتی که
جایز نباشد ثابت کردن انها با نقیض انها از برای ذات واجب الوجود بالذات
چون علم و قدرت و حیواة زیرا که جایز نیست اینکه گفته شود که خدا عالم است
و عالم نیست و قادر است و قادر نیست و حی است و حی نیست هرچند بدو اعتبار
باشد و صفات فعل انست که جایز باشد اثبات با نقیض ان از برای او
بدو اعتبار چون رازقیت زیرا که جایز است که گفته شود که خدا رازق موجودی است
و رازق معدومی نیست و همچنین جایز است که گفته شود که خدا عدالت کرد
و عدالت نکرد باینکه تفضل کرد نه اینکه ظلم کرد قسم سیم صفات سلبیه است
که در مفهوم انها سلب و نیستی معتبر است و انها را صفات نقص و صفات جلال

جلال نیز گویند زیرا که ثبوت انها باعث نقص و احتیاج است و از صاحب
جلال مسلوب و منفی است و ان هفت صفت است که در این بیت مذکور است
نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محل ⁂ بی شریک است و معانی تو غنی دان خالق
و مراد از مرکب چیزیست که اجزای عقلیه یا خارجیه چون ماده و صورت
و دست و پا داشته باشد که از جمله انها جسم است که صاحب عرض و طول و عمق
و اجزاست و مراد از جوهر ذاتیست که در وجود خود احتیاج بمحل نداشته باشد
و بنفسه بر پا باشد و محل عرض چون سفیدی و سیاهی باشد و وجود او زاید
بر ذات او باشد و مراد از مرئی انست که دیدنی باشد بچشم در دنیا یا اخرت
یا هر دو و مراد از محل انست که چیزی در وی حادث شود خواه عرض
باشد و خواه غیر ان و مراد از معانی انست که صفات ثبوتیه ذاتیه زاید
بر ذات او باشند و قائم بذات او باشند و مراد از غنی بودن انست که احتیاج
بغیر نداشته باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب الوجود بالذات دارد و عرض
احتیاج بمحل و جوهر دارد پس غنی علی الاطلاق بهیچ گونه احتیاج بهیچ چیز
ندارد و قائم بماده و مکان و محل نیست و محتاج بصورت و شکل و زمان
نیست پس مرئی نیست و محل حوادث نیست چنانکه بیان این خواهد امد
و مقصود در این مقام انست که ذات واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات

کمالست در مقام ذات چنانکه صاحب جمیع صفات جمالست در مقام فعل و ایجاد
عالم و بعضی قائلند که ذات واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه
نیست بلکه ذات او نایب صفاتست باین معنی که بدون علم کار علم را میکند و بدون
قدرت کار قدرت را میکند و همچنین در سایر صفات تا اینکه معانی و محل
حوادث بودن لازم نیاید و این قول باطلست چنانچه در مقام دفع شبهه
ایشان وجه این ظاهر خواهد شد و حق اینست که ذات واجب الوجود بالذات
صاحب صفات ذاتیه است بدلیل عقلی و نقلی و دلیل عقلی اجمالی بر این مطلب
اینست که بدون صفات کمال بودن نقص است و نقص مستلزم امکانست و با واجب
الوجود بالذات بودن منافات دارد و ایضا صفات ذاتیه مذکوره صفات
کمال میباشد که باعث نقص صاحب خود در صورت عدم نمیشود و هر صفت کمال
که باعث نقص صاحب خود نیست ثبوت آن از برای خدا ممکنست زیرا که امکان
ثبوت عبارتست از نبودن مانع عقلی و مثل آن و در صورت مفروضه مانعی
نیست چنانکه مخفی نیست و هر چه از برای خدا ممکنست لازمست ثبوت آن
تا اینکه نقص لازم نیاید پس این صفتها لازمست که از برای خدا باشد
و او صاحب آنها باشد و ایضا اگر خداوند عالم قادر نباشد هر آینه در افعال
خود محتاج خواهد بود بمعین که اعانت کند و رفع احتیاج کند و آن معاون اگر

اگر واجب الوجود باشد لازم می آید تعدد واجب الوجود و آن باطلست
چنانکه خواهد آمد و اگر ممکن باشد محتاج خواهد بود بواجب الوجود
در اصل وجود پس لازم می آید که پیش از وجود خود موجود باشد
تا اینکه اعانت کند واجب الوجود را در ایجاد خود و این بالبدیهه
باطلست با اینکه احتیاج داشتن منافات دارد با واجب الوجود بالذات
بودن و همچنین خداوند عالم خلق کرد همه چیزها را بر وجهی
که خللی و عیبی در آنها نیست که باعث فساد و برهم خوردگی امر ابدان
و اجساد ایشان شود و این بدون علم ممکن نیست و همچنین تخصیص
دادن بعضی از اشیا را بزمانی و بعضی دیگر را بزمان دیگر بدون
قصد و اراده ممکن نیست و در وقتیکه علم و قدرت ثابت شد
حیاة نیز ثابت خواهد شد زیرا که غیر حی قادر و عالم نخواهد بود
بالبدیهه و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است چنانکه خداوند
عالم فرموده ان الله علی کل شیء قدیر یعنی بدرستیکه خدا بر همه
چیزی قادر و توانا است و صاحب قدرتست نظر بوضع لفظ قدیر
و ایضا فرموده ان الله سمیع علیم یعنی خدا شنونده و دانا و صاحب
علمست و ایضا فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند

عالم خدائی نیست خدائی بجز او کردنده است و برپا کننده امر مخلوقات نیست که
وایضا فرموده انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون یعنی نیست
وجز این نیست که امر خدا در وقتی که اراده کند چیزی را اینست که میگوید
بآن چیز که موجود شو پس موجود میشود وایضا فرموده وکلم الله
موسی تکلیما یعنی تکلم فرموده و حرف زد خداوند عالم با موسی
حرف زدنی وایضا مرویست که قال رجل للصادق ع یا ابن رسول الله
دلنی علی الله ما هو فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی فقال
له یا عبد الله هل رکبت سفینة قط قال نعم قال فهل کسرت بک
حیث لا سفینة تنجیک ولا سباحة تغنیک قال نعم قال فهل تعلق
قلبک هناک ان شیئا من الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک
قال نعم قال الصادق ع فذلک الشیء هو الله القادر علی الانجاء حیث
لا منجی وعلی الاغاثة حیث لا مغیث یعنی گفت مردی با امام جعفر صادق ع
که ای فرزند رسول خدا راه نمائی کن مرا بر خدا که چه چیز است او زیرا
که با من بسیار جدل کرده اند جدل کنندگان و هراسان کردن ساخته
پس حضرت فرمود ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی گشتی عرض کرد بلی
حضرت فرمود آیا کشتی تو شکست در وقتی که کشتی دیگر نبود که نجات

دهد تو را و شناگری نبود که بفریاد تو رسد عرض کرد بلی حضرت فرمود
آیا چسبید دل تو در آن وقت باینکه چیزی هست که توانائی دارد که
ترا نجات دهد از آن بلا و ورطه عرض کرد بلی حضرت فرمود اینست که
تصور کرده که او نجات دهنده تو است او خدا است که قادر و توانا است
بر نجات دادن در زمانیکه نجات دهنده نیست و بر فریاد رسیدن
در جائیکه فریاد رسی نیست وایضا مرویست از جناب امام رضا ع
که فرمود ان الله هو العالم بالاشیاء قبل الاشیاء یعنی بدرستیکه
خداوند عالم عالم و داناست بهمه چیزها پیش از ایجاد آنها بسبب آنکه
ذات خدا که علت تامه است از برای جمیع چیزها معلوم خداست بعلم تام
و علم حضوری یعنی غایب نبودن معلوم از عالم و علم تامه بعلت تامه
علت تامه است از برای علم تام بمعلومات پس خداوند عالم پیش از ایجاد
اشیا عالم بود بآنها مثل علم بآنها بعد از ایجاد آنها بعلم حضوری یعنی
غایب نبودن علت معلوم از عالم وایضا مرویست از جناب امیر المؤمنین
که فرمود و لعلمه بکل شیء علم المصالح فخلق لکم ما فی الارض لصالحکم
یا بنی آدم یعنی چون خداوند عالم عالم و دانای بهمه چیزهاست دانا است
بمصلحتهای شما پس خلق کرد از برای نفع شما همه چیزها که در زمین است

از جهت مصلحت شما ای بنی آدم و همچنین است سایر آیات و اخبار و پس قول
مخالف که ذات خدا را صاحب صفات کمال نمیدانند بلکه نایب صفات
میدانند چون تیمم که نایب طهارت است و کار طهارت را میکند مخالف عقل
و نقل است و توهم کردن اینکه صاحب صفات بودن مستلزم اینست
که ذات خدا محل حوادث باشد با اینکه واجب الوجود بالذات و قدیم
بالذات متعدد باشد توهم فاسدیست زیرا که با عین ذات بودن صفات
چنانکه خواهد آمد این توهم که مخالف کرده بود که ذات خدا محل حوادث
می شود متوجه نخواهد بود با اینکه این قول مستلزم اینست که ذات
خدا در مرتبهٔ ذات پیش از ایجاد عالم ناقص باشد چون کسی که تیمم داشته باشد
که در مرتبهٔ ذات بی طهارت و با حدث است هرچند در مقام فعل مثل
وضو دار میتواند نماز بکند **وصل** اعتقاد کردن اینکه خداوند واجب
الوجود بالذات که صاحب صفات کمال است نه نایب صفات از کمال اصول
دین یا اصول مذهب و منکر آن کافر خارج الایمان نیست بلکه ناقص الاسلام
یا ناقص الایمان است **فصل سیم** در بیان اینست که خداوند واجب الوجود
بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمال است منزه از جمیع صفات نقص است
که آنها را صفات سلبیه و صفات جلال نیز میگویند چون مرکب و مانند آنکه

اینکه مذکور شد و در این مقام رد بر چند طائفه است چون مجسمه
که خداوند عالم را جسم میدانستند کالاجسام یا نحو لا کالاجسام و همچنین حلولیه
و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد شدن عرفا
با خدا و همچنین واصلیه که قائلند بوصل خدا با عرفا دلیل بر این مطلب
عقلا آنست که موصوف بودن خدا بصفات نقص باعث احتیاج و امکانست
که با واجب الوجود بودن بالذات منافات دارد زیرا که مرکب
بودن و جسم بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج باجزاء و ترکیب
کننده است و محتاج ممکن خواهد بود نه واجب الوجود بالذات
و همچنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود و متغیر حادث خواهد
و حادث ممکن خواهد بود و ممکن خدای واجب الوجود بالذات
نخواهد بود و نقلا آیات و اخبار است چون قول خداوند عالم که لا تدرکه
الابصار یعنی درک نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا یحس
و لا یجس و لا یدرک بالحواس و لا یحیط به شیء و لا جسم و لا صورة و لا
تخطیط و لا تحدید یعنی خداوند عالم بچشم دیده نمیشود و بدست لمس
کرده نمیشود و درک نمیکند او را حواس ظاهره و باطنه و احاطه
نمیکند باو چیزی چون هوا و مانند آن و نه جسم و نه صورت و نه خط

و نه حد و مانند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست و محل و حال
و مانند اینها نیست **وصل** اعتقاد کردن خدا جسم کالاجسام نیست از
اصول دین است و منکر این کافر است و از دین خارج است و همچنین اعتقاد
کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول نمیکند و مانند اینها
بنا بر وجهی اعتقاد کردن اینکه جسم لایتعال ندارد و مانند اینها
از اصول مذهب است و منکر این از مذهب و ایمان بیرون است نه از اسلام
و دین **فصل چهارم** در بیان اینکه صفات ذاتیه واجب الوجود
بالذات چون علم و قدرت و حیات عین ذات اوست نه زائد بر ذات
و در این مقام رد بر اشاعره است که صفات را زائد بر ذات میدانند
و دلیل بر این مطلب عقلا اینست که اگر حیات و علم و قدرت و مانند
اینها عین ذات واجب الوجود بالذات نباشد لازم می آید نقص
واجب الوجود بالذات در مرتبه ذات و نقص مستلزم احتیاج و امکانست
و احتیاج و امکان با واجب الوجود بالذات بودن منافات دارد و ایضا
قدرت مثلا عین ذات او نباشد بلکه زائد باشد خالی از این نیست
که یا واجب الوجود میباشد و یا ممکن حادث از جانب خود یا غیر خود
پس اگر واجب الوجود باشد لازم می آید شرک و متعدد بودن واجب الوجود

الوجود و این باطلست بدلیل عقلی و اگر خود او را ایجاد کرده باشد
لازم می آید بدون قدرت بر کاری کاری کند یا اینکه پیش از قدرت
قدرت داشته باشد و این هر دو بالبدیهه باطلست و اگر از غیر او باشد
لازم می آید که خداوند عالم بغیر خود احتیاج و این بالبدیهه باطلست و نیز عاری
ذات بودن از صفات صفت کمالیست که باعث نقص کمال صاحب خود
میشود در صورت عینیت و هرچه چنین است از برای خدا ممکن نیست بلکه فنا
لازم است و نقلا حدیث شریفیست که مرویست از امام جعفر صادق ؑ
که آنحضرت فرموده اند لم یزل الله عزوجل کان قائما والعلم ذاته
ولا معلوم والسمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والقدرة ذاته
ولا مقدور زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که همیشه خداوند عالم
بود و صاحب علم بود و علم عین ذات اوست نه اینکه علم نایب ذات شد
یا اینکه علم زائد بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر و قدرت و از
اینجاست که وارد شده است که از کمال توحید نفی کردن صفاتست از
ذات یعنی صفات ذاتیه او عین ذات اوست و چیز جدا گانه نیستند
که زائد باشند بر ذات او و اگر کسی گوید که علم یعنی دانستن و قدرت
یعنی توانائی داشتن است و حیات یعنی زنده گی داشتن است و اینها معنی

مصدری میباشند و عرض میباشند پس چگونه ممکن است میشود که عین ذات
واجب الوجود باشند جواب گوییم که علم دو اطلاق دارد و دو معنی
دارد یکی بمعنی دانستن و یکی منشا انکشاف اشیا و سبب دانستن و ظاهر
شدن آنها و علم عین ذات بمعنی دویم است نه اول و همچنین قدرت بمعنی
منشا تمکن و توانائی بر کردن و نکردن عین ذات اوست و حیوة
بمعنی منشا صحت متصف شدن بعلم و قدرت عین ذات اوست و چون
بعضی معنی اینها را منحصر در معنی عرض فهمیدند قائل شده اند که ذات
خدا نایب صفاتست و این خلاف عقل و نقلست چنانکه اشاره بان
شده است **وصل** اعتقاد کردن باینکه صفات ذاتیه خداوند عالم عین
ذات اوست و زائد بر ذات او نیست که این مراد از معانی بنوده واجب
الوجودست از اصول مذهبست و منکر این داخل در مذهب اثنی عشری
و جعفری نیست و مخلد در جهنم خواهد بود علی الظاهر در صورت
تفصیر **فصل پنجم** در بیان اینست که خداوند واجب الوجود صاحب
جمیع صفات کمال واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتاست زیراکه تعدد
واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم و هر مفهومی یا واجبست یا ممکن
یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب باشد لازم می آید که واجب الوجود

موجود

موجود نباشد زیراکه متصور نیست واجب بودن تعدد مگر اینکه لازم
ماهیت وجوب وجود باشد و این مستلزم است که واجب الوجود موجود
نشود زیراکه وجود او در ضمن هر فرد اوست و در ضمن همه فرد با وحدت
نه تعدد و در وقتیکه تعدد که لازمست نباشد باید وجوب وجود
که ملزومست نیز نباشد و این باطلست بالبدیهه چنانکه معنی واجب الوجود
بودن منافیست با معدوم بودن و اگر تعدد ممکن باشد لازم که فرد
واجب الوجود که موجب حصول تعددست ممکن الوجود باشد و این
نیز باطلست بالبدیهه پس معین شد که متعدد بودن واجب الوجود
ممتنع است پس واجب الوجود یکتا خواهد بود و از برای ان مفهوم یکفرد
بیشتر نخواهد بود و ایضا اگر از برای خداوند عالم شریک باشد لازم
می آید که مرکب باشد از جنس و فصل زیراکه مراد از جنس چیزیست که [illegible]
در ان بحسب ذات خود شریک باشند و مراد از فصل چیزیست که باعث
امتیاز هر یک از دیگری باشد و تعدد واجب الوجود مستلزم این نحو
از ترکیبست و هر مرکب محتاج است باجزاء و جزء غیر کلست و احتیاج
بغیر منافیست با واجب الوجود بودن و همچنین مرکب مستلزم احتیاجست
بکسیکه ترکیب کننده اجزا باشد و احتیاج منافیست با وجوب وجود

وایضا اگر واجب الوجود متعدد باشد خالی از این نیست که هر یک قادر بر [illegible]
که میخواهند بکنند و اگر قادر باشند لازم میاید در صورتی که یکی بخواهد
زنده کی شخصی را و دیگری بخواهد مردن او را در ان زمان لازم می اید
که ان یک شخص هم زنده باشد و هم زنده نباشد و این محالست و اگر قادر
نباشند محتاج خواهند بود و احتیاج مستلزم امکانست و منافیست با واجب
الوجود و ایضا جمیع انبیا و اوصیا و اولیا و عقلاء معتبر باتفاق کرده اند
بر وجود صانع و یگانگی او و بودن او جامع صفات کمال و منزه بودن
او از صفات نقص و اتفاق ایشان باعث قطع است بر اینکه ایشان خطا نکرده اند
و دروغ نیز نگفته اند چنانکه تواتر افاده قطع میکند و ایضا ظاهر شده
معجزاتی که از طاقت بشر بلکه از جمیع ممکنات بیرونست چون اژدها
شدن عصا و شق القمر و زنده کردن مرده و مانند اینها که صادر شده اند
از جمیع پیغمبران که ادعا کرده اند که ما از جانب خدا امده ایم که واجب الوجود
بالذاتست و واحد و یکتاست دلیلست بر اینکه خدای یکتا موجودست
که اینها را که فوق طاقت بشرست از برای حقیت قول ایشان اظهار
میکند پس اگر خدا از یکی بیشتر هستند بایست ان دیگری پیغمبری بفرستد
از جانب خود که اظهار کند که او موجود و معبودست و نفی کردن او

باطلست

باطلست و دلیل نقلی بر این مطلب بسیارست چنانکه خداوند عالم
فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خداوند عالم یکیست و نیست
خداوندی بجز او که زنده و بر پا کننده امر ماست و ایضا فرموده و ما
من اله الا الله یعنی نیست خدائی مگر خداوند عالم که یکتاست و ایضا
فرموده لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا یعنی هرگاه در اسمان و زمین
خدائی متعدد بشدند بجز خداوند واحد و یکتا هر اینه فاسد میشدند
ایضا زیرا اگر سلسله ممکنات که از راه ارتباط بمنزله یک معلول میباشند
بانکه کل ممکن واحدست بمقتضای تاثیر یکی از خداهائی که مستقل
و علت تام میباشند باید موجود باشد و بمقتضای تاثیر دیگری که
تعطیل در حق او لابد بهتر محالست باید معدوم باشد پس نظام عالم بدون
صانع انتظام نخواهد یافت چنانکه هرگاه دو پادشاه در مملکتی
باشند باعث اختلال اوضاع اهل ان مملکت خواهند بود و ایضا
فرموده و ما کان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم
علی بعض یعنی نیست با خداوند عالم خدائی زیرا که هرگاه خدائی
باشد با او هر دو مستقل میشدند هر اینه میبرد هر خدائی مخلوق خود را
زیرا که دو علت تامه در یک معلول شخصی نمیتوانند تاثیر کنند

والا لازم آید که علت تامه نباشد یا تحصیل حاصل کنند واگر یکی مستقل
باشد و دیگری محتاج باشد هر آینه بلندی خواهد داشت آن قادر بر آن
عاجز معلول و محتاج خواهد بود و خدا نخواهد بود و ایضا فرموده قل هو
الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد یعنی بگو
ای محمد که خدا از هر جهت یکتاست و خدا محتاج نیست و فرزند ندارد
و پدر و مادر ندارد و از برای او مانند و شریکی و شبیهی نیست و آیات
و اخبار در این باب بسیار است **فصل** اعتقاد کردن یگانگی خداوند
واجب الوجود بالذات که واجب است بر مجوس که یزدان را خالق حسن
میدانستند و اهرمن را خالق شر میدانستند و بر مشرکین که از برای خدا
ماه یا آفتاب یا آتش یا بت و غیر اینها را شریک میدانستند و هم چنین
کسانیکه عزیر یا عیسی را پسر خدا میدانستند از اصول دین است و منکر
این کافر و نجس و مخلد در جهنم است **باب دویم** در بیان اصل دویم
و آن عدالت است بدانکه عدل بحسب معنی لغوی عبارتست از بودن افعال
واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و حد اعتدال و بحسب
معنی تصدیق آنستکه مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند
که خداوند عالم عادلست و در جمیع افعال کاملست و از ظلم منزه و مبراست

و از قبح و شر و عجز و معراست و جمیع فعلهای او نیکوست و با غرض
و فایده است که عاید به بنده کانست و فعل او هم بر وفق مصلحت اشیا
و خلق کرده بنده کان را با قدرت و اختیار بدون تفویض و اجبار و در
و در این اصل پنج فصل است **فصل اول** در بیان اینست که جمیع افعال
خداوند عالم حتی تکلیف کردن به بنده کان حسن و نیکو میباشند
بحسب عقل هر چند بالعرض باشند و خالی از قبایح و ظلم و شرور میباشند
زیرا که عالم غنی محال است که ظلم بکند زیرا که ظلم قبیح است و قبیح را از
روی اختیار کسی میکند که محتاج باشد یا جاهل باشد و خداوند
عالم نه محتاج است و نه جاهل بالبدیهه چنانکه در قرآن خداوند عالم
فرموده ان الله لا یظلم مثقال ذرة یعنی بدرستیکه خداوند عالم
ظلم نمیکند مردمان را بمقدار ذره و نیز فرموده ان الله لا یظلم الناس
شیئا یعنی خداوند عالم ظلم نکند مردمان را بهیچ قسم از ظلم و هیچ فردی
از افراد ظلم **فصل** اعتقاد کردن این معنی از عدل که مقابل جور است
از اصول دین است و منکر این از دین بیرون است و کافر است و نجس است
و مخلد در جهنم خواهد بود در صورت تقصیر **فصل سیم** در بیان
اینست که جمیع افعال خداوند عالم معلل بغرضی و فائده که عاید است

به بندکان در دنیا یا اخرت یعنی خداوند عالم هرکاری که میکند از جهت
فایده میکند که به بندکان عاید میشود در دنیا یا اخرت زیرا که
اکر چنین نباشد لازم می اید فعل عبث و لغو باشد و این بالبدیهه باطل است
چنانکه خداوند عالم در قران فرموده وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
یعنی خلق نکردم جن وانس را مکر برای بندکی کنند و فرموده که خلق لکم
ما فی الارض جمیعا یعنی خلق کرد خداوند عالم از برای شما انچه در زمینست
بالتمام و ایضا فرموده است افحسبتم انما خلقناکم عبثا یعنی ایا کمان دارید
شما که ما عبث شما را خلق کرده ایم چنین که کمان کرده اید و ایضا فرموده وما
خلقنا السموات والارض وما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا یعنی
خلق نکرده ایم ما اسمانها و زمین و انچه که در انهاست باطل و بیفایده
زیرا که این کمان کسانیست که کافرند **وصل** این اعتقاد که رد است بر اشاعره
که منکر غرضند از اصول مذهبست **فصل سیم** در بیان انست که جمیع
افعال خداوند عالم مترتب است بر لطف که نزدیک کننده است بطاعات
و دور کننده است از معاصی و بان غرض الهی تمام میشود زیرا که هرکاه
خداوند عالم بر بندکان لطف نکند وایشان بجهل بمصلحت و مفسده
و حسن و قبح باقی بمانند مستعد نعمت اخرت نخواهند شد و فعل خدا

عبث

عبث خواهد شد چنانکه خداوند عالم در قران فرموده ولولا فضل الله
علیکم و رحمته یعنی چرا نباشد فضل خدا بر شما و رحمت او و ایضا
فرموده ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته
علیکم یعنی نمیخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت شدید واقع
شود بلکه اراده دارد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را
بر شما و فرستادن پیغمبران و نصب امامان و وعد و وعید و ثواب
و عقاب و امثال اینها بر این مطلب شاهدند **وصل** این اعتقاد نیز
از اصول مذهبست و رد بر اشاعره است که وجوب لطف قائل نیستند
فصل چهارم در بیان انست که جمیع افعال خداوند عالم بر وجه اصلح
جاری نبوده کافیست والا لازم می اید که خداوند عالم انچه بکند بنسبت
او مقدم بدارد بر چیزی که بهتر است و این نیز بالبدیهه باطل است
چنانکه مساوی کردن پست و بلند نیز قبیح است بالبدیهه بلکه هرکاه
مصلحت نظام کل یا کلی تعارض کند با مصلحت نظام جزء یا جزئی مصلحت
نظام کل و کلی مقدم خواهد بود بر مصلحت نظام جزء یا جزئی چون قطع
انکشت از جهت حفظ باقی بدن چنانچه از حدیث مفضل از جناب صادق
مستفاد میشود که عطا کردن اعضا از جهت منفعت و تعدد بعضی

از آنها چون چشم و وضع آن در سر از جهت اصلح بودن است و هم چنین
امر کردن بنوره و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در هر هفته از جهت اصلح
بودن آنهاست **وصل** این اعتقاد از کال اصول مذهبست چنانکه معتقد
اکثر امامیه است پس اعتقاد کردن بعضی از متکلمین که اشتمال بر مصلحت
کافیست و اصلح بودن ضرور نیست از نقص اعتقادست **فصل پنجم** در بیان
اینست که خداوند عالم جمیع بندگان را ایجاد کرد با قدرت و اختیار بر کردن
افعال خود نکردن باین معنی که نه جبر است در افعال باینکه عباد قادر
بر ترک نباشند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض باینکه عباد مستقل
باشند در افعال و همه امور ایشان مفوض و واگذاشته بایشان باشد
و محتاج نباشند بخداوند عالم بعد از وجود چنانکه معتزله میگویند بلکه
امر بین الامرین و میان دو امر است باین طریق که قدرت داشتن ایشان
و جمیع افعال در جمیع احوال از جانب خداست و مباشرت و بجا آوردن
از ایشانست که بندگان میباشند چنانکه مذهب امامیه است زیرا که اگر
بندگان مختار نباشند لازم میآید که بتقصیر ایشان عذاب بکند و مذمت
کند باینکه عذاب جهنم و محشر و قبر دروغ باشد و این خلاف بدیهه عقل
و نقل است و نیز علت احتیاج ممکن بواجب ممکن بودن اوست و این همیشه ست

پس احتیاج نیز همیشه است پس مستقل بودن نیز باطلست چنانکه خداوند
عالم فرموده لا اکراه فی الدین یعنی در دین اکراهی نیست و فرموده کل یوم هو
فی شان یعنی در هر زمان خداوند عالم در کاری و حالیست و معطل نیست
و چنانکه مرویست از جناب صادق ع که فرموده لا جبر و لا تفویض بل امر
بین امرین یعنی در افعال اختیاریه بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد
و با این حال ما را عذاب کند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض است که خدا
معطل باشد و ما مستقل تا اینکه تعدد واجب و عدم علیت امکان لازم
آید چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان میان این دو امر است که علت خلقیه
هر دو هست **وصل** این اعتقاد از اصول مذهبست و منکر این خارج از مذهب
و مخلد در جهنم است در صورت تفصیل **باب سیم** در بیان اصل سیم است
که نبوتست بدانکه نبوت بحسب معنی تصوری عبارتست از خبر دادن
بشر معصوم از جمیع گناهان باحکام خداوند عالمیان که متعلق است بافعال
بندگان بوحی و مانند آن بعد از اثبات پیغمبری بمعجزه یا بریاست الهیه
بالاصالة در امر دنیا و دین بر مکلفین کلا یا بعضا یا اینکه عبارتست
از پیغمبر بودن بشر مبعوث بودن یا گردانیدن خداوند بشر را پیغمبر و خبر
دهنده و بحسب معنی تصدیقی آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان

اقرار کند که پیغمبر ما محمد بن عبدالله پیغمبر بر حق است مبعوث بر انس و جان
و فرستادن خداست بر سبیل لزوم عقلی مبعوث بندگان با معجزات چند
که از جمله آنهاست معراج جسمانی و شق القمر و قرآن مثل سایر پیغمبران
که پیش از او مبعوث شده‌اند مبعوث بندگان و بشر معصوم از جمیع
گناهانست و آخر پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت و از
برای اوست از شفاعت و در این اصل نیز پنج فصلست **فصل اول**
در بیان اینست که فرستادن رسول مبعوث بندگان نیکو و لازم است و در آن
فواید بسیار است چون ارشاد بندگان مبعوث آنچیزیکه باعث استعداد
نعمت اخرویست و دلیل عقلی بر این مطلب آنست که مقصود اصلی از خلق
کردن بندگان رسانیدن نعیم ابدی و اخرویست و این موقوفست
بر تحصیل قابلیت و آن محتاج است بمعرفت احکام الهیه و آن از جهة نقصان
عقلها ما درک احکام و علم قابلیت ما از برای وجود الهام موقوفست
بر فرستادن پیغمبری که بیان آنها را کند بر وجهی که حجت الهی تمام شود
تا اینکه واجب شود بر بندگان تصدیق ایشان زیرا که اگر چنین نباشد
لازم می‌آید که فعل خدا عبث باشد و این باطلست و دلیل نقلی آیات
و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرموده لقد ارسلنا رسلنا بالبینات

وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط یعنی بتحقیق
فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات و علامات واضحه و فرستادیم
با ایشان کتاب و میزان تا اینکه رفتار کنند مردمان از روی عدالت
و ایضا فرموده رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة
بعد الرسل یعنی فرستادیم رسولهائی که بشارت میدهند بنعمات آخرت
و بهشت و بیم دهنده اند از عذاب جهنم و مانند آن تا اینکه از برای
مردمان حجت نباشد بعد از فرستادن رسولها و ایضا فرموده و ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم یعنی نفرستادیم هیچ پیغمبر را مگر
بزبان قوم او تا اینکه بیان کند از برای ایشان آنچیز را که احتیاج بآن
دارند و ایضا مرویست که جناب صادق ع بعد از سؤال کردن زندیق
از راه اثبات انبیا فرموده که چون اثبات خالق حکیم کردیم دانستیم که
از برای او واسطه‌هائی است که راه نمائی میکنند بندگان را بر مصالح ایشان و منافع
که بآن بقای ایشانست و در ترک آن فنای ایشانست و آنها انبیا میباشند
از جانب خدا که با دلائل و براهین و شواهد چون زنده کردن مرده‌ها
میباشند **وصل** این اعتقاد از اصول مذهبیست که رد است بر اشاعره
که وجوب عقلی را قائل نیستند و منکر این از مذهب خارج است و مستحق خلود

در جهنم است در صورت تقصیر علی الله **فصل دویم** در بیان اینست که رسول
باید بشر باشد و معصوم از جمیع گناهان باشد در حال پیغمبری و پیش از پیغمبری
خواه در حال عمد باشد و خواه در حال سهو باشد بلکه لازمست که از جمیع
عیوب جسمانی و اخلاق ذمیمه و رذالت قبیله و مانند اینها که باعث نفرت
طباع و خلاف مروت میشود پاک و منزه باشد تا اتمام حجت بشود زیرا که عصمت
عبارتست از ملکه الهیه موهبه که مانع است از صدور قبیح و عصیان در حال
عمد و نسیان بلکه تمام عمر انسان بر وجه اختیار و قدرت بسبب قوه عقل و فطانت
و کمال اهتمام در طاعت که این اقوی از عدالتست زیرا که عدالت مانع نیست
از صادر شدن قبیح در حال نسیان بلکه مانع نیست از صادر شدن عصیان
در تمام عمر انسان خصوصا در تمام امور و همچنین مسائله و هرگاه او پیغمبر صاحب
اخلاق نباشد اتمام حجت حاصل نخواهد شد و اعتمادی بحرف او نخواهد
بود و غرض الهی از خلقت حاصل نخواهد شد و همچنین اگر بشر نباشد باید که
محسوس شود زیرا که اگر چنین نباشد حجت حاصل نخواهد شد پس باید بشر
باشد تا اینکه اتمام حجت بشود چنانکه خداوند عالم و ما ارسلنا من قبلک
الا رجالا نوحی الیهم یعنی نفرستادیم پیش از تو مگر بشریکه مردان بوده اند
که بایشان وحی فرستادیم و باز فرموده و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا

علیهم ما یلبسون یعنی هرگاه می گردانیم رسول را ملک هر آینه می گردانیدیم او را
بصورت مردم هر آینه مشتبه می شد بر ایشان آنچه که اشتباه در آن داشتند
و فرموده لا ینال عهدی الظالمین یعنی نمیرسد ریاست گردانیدن من بظالم
که معصیت کار باشد و ایضا فرموده و کلا فضلنا علی العالمین یعنی همه انبیا را
تفضیل دادیم بر تمام خلقان که از جمله آنها ملائکه مقربین میباشند
که بصریح آیه عصیان از برای ایشان نیست پس آیات و اخباریکه موهم
صدور عصیان از ایشانست باید حمل بشود بر صدور ترک اولی که
عصیان مقربین است هرچند حسنات ابرار باشد **وصل** این اعتقاد است
که رد بر سنیهات نیز از اصول مذهبست و انکار این از جهت جهل و کوری
خطا و جهل خلفاست موجب خروج از مذهب و خلود در جهنم است
در صورت تقصیر **فصل سیم** در بیان اینست که لازمست که پیغمبر با معجزه مصدقه
باشد یعنی فعل خارج از عادت و طاقت بشر که واقع باشد و مسبب
از سبب ارضی و سماوی نباشد و بکسب تحصیل آن ممکن نباشد از
او صادر بشود که دلالت کند بر صدق و راستی او چنانکه آیه سابقه
و مانند آن دلالت بر این مطلب میکند زیرا که عصمت امریست مخفی
و معلوم نمیشود مگر بمعجزه مصدقه که بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر صدق

او چنانکه منطوق حدیث مروی از جناب صادق ع بواسطه اینکه اظهار
معجزه در دست کاذب وا داشتن بگمراهی است و قبیح است بلکه لازم است
بر خداوند عالم که در صورت کذب مدعی نبوت ممکنه و مانند آن تکذیب
آن کند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمه کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو
گفتند که محمد ص برای کور یک چشم دعا کرد چشم دیگرش نیز بینا شد او نیز
برای یک چشم کور دعا کرد آن چشم درستش نیز کور شد و مثل این را
معجزه مکذبه گویند چنانکه سحر ساحرین فرعون را بعصای موسی باطل کرد
توضیح این مطلب که هر امر عجیبی که وهمی و خیالی باشد و یا واقعی باشد
و مسبب از سبب خفی باشد که تحصیل آن بکسب ممکن باشد از او سحر گویند و اگر
واقعی باشد و مسبب از هیچ سببی از ارضی و سماوی و مرکب نباشد
از او خارق عادت گویند و اگر از برای غیر مدعی نبوت و امامت ممکن
باشد از او کرامت گویند چون اطاعت کردن از برای سلیمان و میل
نمودن شاخه درخت خرما از برای مریم و مانند آن و اگر از برای مدعی
نبوت یا امامت ممکن پیش از ادعا باشد از او ارهاص گویند که بمعنی
انتظار است و باعث انتظار نبوت یا امامت است چون سایه انداختن
ابر از برای پیغمبر ما و شکافتن دیوار کعبه از برای حضرت علی ابن ابی طالب

و اگر مقرون بادعا باشد و مخالف مدعا باشد از او معجزه مکذبه گویند
چون کور شدن شخص یک چشم بدعاء مسیلمه کذاب و اگر مطابق باشد
از او معجزه مصدقه گویند چون معجزات پیغمبر ما و سایر پیغمبران و ائمه ع
چنانکه بعضی از آنها مذکور خواهد شد و پیغمبر باید صاحب معجزه باشد
تا اینکه اتمام حجت شود و لطف الهی بعمل آید وصل این اعتقاد از اصول
مذهب نیست بلکه از اصول دین است که متعلق باصل نبوت است زیرا که
بنای اصل دین همه این است که بهر دستی نباید داد فصل چهارم
در بیان اینست که محمد ابن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد
المناف پیغمبر بر حق است و معصوم از جمیع گناهان است بوجهیکه گذشت
و صاحب معجزات است که از جمله آنها معراج جسمانی و شق القمر و قرآن است
چنانکه خداوند عالم فرموده و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
یعنی نیست محمد مگر رسول خدا که پیش از او رسولها بودند و رفتند
و دلیل بر این مطلب این است که پیغمبر ما محمد ابن عبد الله ادعای پیغمبری
و نبوت کرد بر طبق ادعای خود معجزه آورد و هر کس که ادعای نبوت
بکند و بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد صادق است و بر حق است
پس پیغمبر ما محمد بن عبد الله بر حق است و اما اینکه پیغمبرها ادعای پیغمبری

کرد پس خبرهای متواتره و متظافره و اتفاق مسلمین و کافرین معلوم است
و اما اینکه بر طبق ادعای خود معجزه مصدقه آورد بواسطه آنست که چندین
نقل که واقع بوده اند و نظیر آن آوردن مثل آن بکسب غیر آن عاجز بوده اند
و خلاف عادت بوده اند از آن جناب صادر شده اند و معجزات آنحضرت
بر دو نوع بود اول داخل در نفس او دوم خارجی و داخل چندین معجزه بود
اول آنکه نور او از معدن انوار بود در دیوار میتابید و گاهی دست
مبارک را بلند میکرد انگشتان مبارکش مانند شمع روشنی میدادند
دوم آنکه بوی خوش آن بزرگوار در هر راهی که میگذشت تا دو روز در آن راه
باقی می ماند و از عرق آنجناب جمع میکردند و بهترین عطرها بود سیم آنکه
چون در آفتاب می ایستاد او را سایه نبود و ابر بر سر او سایه میافکند
چهارم آنکه از عقب سر میدید چنانکه از پیش رو می دید پنجم آنکه در خواب
و بیداری یکسان بود و می شنید و هم چنین غیر اینها و اما معجزات
خارجیه پس نیز چندین معجزه بوده اند اول معراج جسمانیست چنانکه روایت است
آنجناب بزرگوار بعد از نماز عشا در حجره اسمعیل یا در خانه ام هانی
خوابیده بوده اند که ناگاه جبرئیل نازل شد و براق آورد و آن بزرگوار را
سوار کرد و به بیت المقدس رسانید و عجائب آسمانها را دیده و بعد از آن

این بالا رفت تا اینکه بسدرة المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین رسید
و علوم بسیار بر او مکشوف و بعد از این در همان شب نزول فرمودند
و صبح آن روز خبر داد اهل مکه را باین چیزیکه معلوم شده بود و ابو جهل
و مانند او انکار کردند و از ستون و قندیل بیت المقدس سؤال نمودند
و آنجناب جواب فرمود و از احوال قافله شام سؤال کرده اند و آن جناب
جواب فرمودند و از زمان ورود ایشان پرسیدند و آن جناب تعیین
فرمودند و تمام مطابق واقع بود دوم شق القمر است و مجملی از کیفیت آن
چنانکه مروی است آنست که در مکه در شب چهاردهم ذی الحجه چهارده نفر
از اصحاب عقبه از آن جناب خواهش نمودند که ماه را دو پاره کند پس
آنجناب بامر الهی امر فرمود ماه دو پاره شود پس ماه دو پاره شد پس منافقین
خواهش کردند که بگوید بصورت اول شود چنان کرد پس خواهش کردند
که دو باره دو پاره کند نیز دو پاره نمودند پس این جماعت گفتند که منافقین
چون از شام بیایند از ایشان خواهیم پرسید پس اگر ایشان مثل ما دیده اند
معلوم خواهد شد که از جانب خداست و الا سحر خواهد بود و چون آمدند
و سؤال کردند آنها نیز گفتند که ما نیز چنین دیدیم سیم از معجزات آنجناب
قرآنست که باقیست تا روز قیامت و آنجناب طلب معارضه فرمودند جمیع فصحاء

عرب که فصیح ترین جمیع فصحا، اعصار و امصار بوده اند از آوردن مثل آن
بلکه یک سورهٔ کوچک آن عاجز شده اند و با وجودی که در تکذیب آنجناب
داشتند و مقاتله بسیوف میکردند مقابله بحروف نکردند زیرا که آن از غایت
فصاحت و بلاغت آن و اشتمال بر نظم غریب و اسلوب عجیب بر وجهیکه
هر فقره از آن هر گاه در میان کلام فصیحی باشد چون لعل و یاقوت در میان
نمایانست و عدم اختلاف اخبار بامور ماضیه و آتیه و علم بکاینات بالمرّه
و اشتمال بر معارف ربانی و مکارم اخلاق انسانی بحیثی که طایفهٔ عرب که بعلم
فهم و علم و ادب مشهور بودند از برکت آن بوفور علم مغبوط گردیدند جمیع
بلغا، ازمان از غرایب آن متعجب و حیران بودند و از آوردن مثل آن عاجز بودند
و بعد از این نیز نیاوردند چنانکه بتواتر معلوم است پس معلوم شد که آن از حضرت
حضرت و فعل خالق است که از برای تصدیق پیغمبر نازل فرموده پس اگر آنحضرت
پیغمبر بحق نبود خدا چنین امری بر زبان جاری نمینمود زیرا که اضلال و اغوا
بر باطل لازم می آید و غرض الهی از خلق کردن عباد حاصل نمیشد چهارم
از معجزات آنجناب آمدن درخت چنانچه مرویست از جناب امیر المؤمنین که در
خدمت آنجناب بودم که جمعی از بزرگان قریش آمدند پس گفتند ای محمد ادعای
بزرگی که هیچیک از پدران تو چنین ادعا نکردند و ما از تو خواهشی میکنیم

پس اگر بعمل آوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری والا معلوم میشود
که تو ساحری و کذابی پس آنجناب فرمود که چه خواهش دارید و ایشان
گفتند که بخوان این درخت را که از ریشه کنده شود و پیش روی
تو بایستد پس آنجناب فرمود که خدا قادر است بر همه چیز هر گاه اگر درخت
بیاید ایمان خواهید آورد گفتند آری و آنحضرت فرمود که من خواهم
نمایاند آن چیزیکه میخواهید و لکن شما ایمان نخواهید آورد پس خطاب فرمود
بدرخت که ای درخت اگر ایمان داری بخدا و روز جزا و بودن من
رسول خدا از ریشه کنده شو و بیا پیش روی من باذن خدا پس درخت
از ریشه کنده شد و مثل مرغ پرواز کنان بخدمت آنجناب آمد و شاخ
بالای خود را بر بالای سر آنجناب گذاشت و بعضی از شاخهای خود را
بر دوش من گذاشت پس آن قوم چون آنحال را دیدند بزرگ شمردند آنرا
پس گفتند که امر کن که نصف آن پیش تو بیاید پس امر کرد و نصف آن
درخت آمد بر وجهیکه نزدیک بود که بجنب آن بزرگوار پس تعجب
کردند پس گفتند که بگو این نصف برگردد بسوی نصف دیگر پس امر کرد
برگشت پس من گفتم لا اله الا الله انی اول مؤمن بک یا رسول الله
و اول من آمن بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تصدیقا بنبوتک

واجلا لا بکلمات انک یعنی نیست خدائی بجز خداوند عالم بدرستیکه اول
کسی هستم که ایمان آوردم بتو یا رسول الله و اول کسی هستم که ایمان آوردم
باینکه درخت کرد اینچیز را که کرد بامر خدا از جهة تصدیق به پیغمبری تو
و بزرگ شمردن سخنان تو پس آن قوم گفتند که تو ساحر کذابی آیا تصدیق
میکند ترا مثل علی پنجم از معجزات خارجیه انجناب زنده کردن مرده ست
چنانکه مرویست از امام جناب حسن عسکری که روزی آنحضرت فرمود
که خداوند عالمیان برای هیچ پیغمبری ایچ معجزه ظاهر نکرده اند مگر برای
محمد و علی و مثل آنها ظاهر کرده اند و از آن عظیمتر برای آنحضرت مقرر
کرده اند گفتند یا ابن رسول الله مانند معجزات حضرت عیسی چگونه برای آن حضرت
ظاهر شد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا دادن و خبر دادن با نچه
در خانهای خود بوده اند و ذخیره کرده بوده اند حضرت فرمود که روزی
محمد و علی در کوچهای مکه راه میرفتند و ابولهب در عقب ایشان
میرفت و سنگ بر حضرت رسول میانداخت و پاهای آنحضرت مجروح کرده
بود و خون از قدم مبارکش جاری شده بود و ابولهب فریاد میکرد که
ای گروه قریش اینساحر دروغگو است پس سنگ بر او بیندازید و از او
دوری کنید و از جادوی او بپرهیزید و اوباش قریش را تحریص بایذای

آنحضرت میکردند ایشان از عقب آنحضرت میآمدند و سنگ بر آنحضرت
میانداختند و بر حضرت امیرالمؤمنین میخورد پس یکی از آن کافران
گفت یا علی تو پیوسته تعصب محمد را اظهار میکنی از جانب او جهاد میکنی
و با آنکه هرگز جنگ ندیده در شجاعت نظیر خود نداری چرا در این وقت
یاری او نمیکنی حضرت ندا کرد ایشان را که ای اوباش قریش من بی رخصت
او کاری نمیکنم اگر بغیر باید خواهید دید که چه خواهم کرد پس سنگ از عقب
ایشان میرفتند و از پی میرسانیدند تا آنکه از مکه بیرون رفتند پس
ناگاه دیدند که سنگها از کوه گردیدند بجانب آنحضرت کافران شادم
شدند میرفتند و گفتند که الحال این سنگها محمد و علی را هلاک خواهند
کردانید و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد پس چون سنگها اجساد
نزدیک آن دو بزرگوار رسیدند بقدرت خداوند جبار بسخن در آمدند
و گفتند السلام علیک یا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبدالمناف السلام علیک یا علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن
عبدالمناف السلام علیک یا رسول الله و خیر الخلق اجمعین السلام علیک
یا سید الوصیین و یا خلیفة رسول رب العالمین و چون آن کافران
آن حالت غریب را مشاهده کردند متحیر ماندند پس ده نفر از ایشان که کفر

وعناد ایشان که زیاده بود گفتند که این سحر است چون این را گفتند بقدرت
رب العالمین ولعجاز انجناب ده سنگ از ان سنگها بلند شد هر یک محاذی
سران کافران امدند و بر سر ایشان میخورد و بلندی میشد و باز میکوبید و بر سر
ایشان میخورد تا انکه سرهای ایشان نرم کردید و مغز سر ایشان از بینیهای
ایشان فرو ریخت و جمیع ان ده نفر هلاک شدند و بجهنم واصل شدند
و خویشان زاری کنان امدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت ایشان انها
که محمد شادی خواهد کرد که باعجاز او مردند چون ایشان را برداشتند جنازهای ده
نفر یاد در امدند که داشت گفت محمد شما دروغ میگوئید پس جنازها
بلوز بدند وان مردها را بر زمین انکندند و گفتند ما برنمیداریم این
دشمنان خدا را که بسوی عذاب بریم پس ابوجهل گفت ان جنازها و ان
سنگها همه از جادوی محمد است اگر راست میگوید که اینها از اعجاز اوست
بگوئید تا دعا کند که خدا این مرده کان را زنده کرداند چون ان کافران این
سخنان را بان سرور رسانیدند با علی فرمود یا علی شنیدی سخن ایشان را
بگو که چند جراحت از این زخمها بتو رسیده است گفت یا رسول الله چهار
جراحت از این سنگها بمن رسیده است حضرت رسول فرمود که بمن شش
جراحت رسیده است و ان کافران ده نفرند من برای شش نفر دعا میکنم و تو

از برای چهار نفر دعا کن تا خدا باز ایشان را زنده نماید پس دعا
کردند همه زنده شدند و برخواستند و گفتند ای گروه مردمان محمد و علی را
شانی عظیم و مرتبه بلند است و ما در ان مملکتها که ما در ان بودیم محمد را
شانی دیدیم که بر کرسی نشسته بود نزد و مثال علی را دیدیم نشسته
بود نزد کرسی جمیع ملائکه اسمان و عرش و کرسی و ملائکه و حجابها
بر گرد ان بر امده بودند و تعظیم ایشان مینمودند و هر که حاجت از
خدا طلب میکردند ایشان را شفیع میکردند پس هفت نفر از ایشان ایمان
اوردند و باقی بر کفر و شقاوت خود باقی ماندند پس حضرت امام حسن
عسکری ع فرمود که اگر خدا عیسی را بروح القدس مؤید کردانید بتحقیق که
جبرئیل نازل شد در روزی که حضرت رسول عبا بر دوش مبارک
گرفت و علی ع و فاطمه ع و حسن ع و حسین ع را در عبا داخل کرد و گفت خداوندا
اینها همه اهل منند من با جنگم با هر که با ایشان در جنگ است و صلحم با هر که
با ایشان در صلح است و دوستم با هر که با ایشان دوست است و دشمنم
با هر که با ایشان دشمن است پس خدای وحی فرستاد که دعای ترا مستجاب
کردم پس ام سلمه جانب عبا را برداشت که داخل شود حضرت رسول فرمود
که تو داخل در این جماعت نیستی هر چند که حال تو نیکوست و عاقبت تو بنیکیست

پس جبرئیل گفت یا رسول الله مرا از اهل خود گردان حضرت فرمود که تو
از اهل مائی جبرئیل گفت که رخصت میدهی داخل عبا شوم فرمود بلی
جبرئیل داخل عبا شد وچون بملکوت اعلی بالا رفت حسن و بهاء و نور و ضیاء
او مضاعف شده بود ملائکه گفتند ای جبرئیل برگشتی بخلاف انچه از پیش
ما رفته بودی جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم وحال انکه داخل اهل بیت
محمد شده ام پس ملائکه اسمانها و حجابها و عرش و کرسی گفتند که سزاوارست
ترا باین شرف که یافتهٔ چنین باشی وحضرت امیر المؤمنین ع چون جهاد
میکرد جبرئیل در جانب راست او و میکائیل در جانب چپ او و اسرافیل
در عقب و عزرائیل در پیش روی او میرفتند و هم چنین ست سایر معجزات
چون ناله کردن شاخه درخت خرما که پیش از بنای منبر ان حضرت در وقت
خطبه خواندن تکیه بران میکرد و بیرون امدن اب از میان انگشتان
مبارکش بقدری که جماعت بسیاری را سیراب میکرد و تسبیح گفتن سنگریزه
در دست مبارکش و فرو بردن زمین فضلهٔ او را که بوی مشک از ان
میامد و پیدا نشدن مرکبی که حضرت بران سوار میشد و مانند اینها که این
کتاب گنجایش ذکر انها را ندارد **وصل** این اعتقاد از اصول دین است و منکر
این از جمله کافر است و مخلد در جهنم در صورت تقصیر مانند این است

فصل پنجم در بیان اینست که پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین است
واخر پیغمبرانست و پیغمبری براو ختم شده ست و بعد از او پیغمبری نخواهد
بود و دین او باقیست تا روز قیامت چنانکه صریح ایه شریفه است
و ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین
یعنی نیست محمد پدر هیچ یک از شما ولکن رسول خداست واخر پیغمبرانست
زیرا که خاتم النبیین بودن چیزیست که ادعا کرد او را پیغمبر ثابت النبوة
بسبب معجزه و هر چیزی که چنین ست حق ست و الّا لازم خواهد امد
عصیان و یا نسیان و یا جهل و یا تقصیر **وصل** این اعتقاد نیز از
اصول دین است و منکر این کافر است **باب چهارم** در بیان اصل چهارم
که امامت ست بدانکه امامت بحسب معنی لغوی عبارت است از پیشوا
بودن و رئیس بودن بشر معصوم از جانب خدا و رسول خدا بر جمیع
مکلفین در امر دنیا و دین و بحسب معنی تصدیقی انست که مکلف در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی ابن ابی طالب با یازده فرزند او
که هر یک امام عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهان بعد
از پیغمبر اخر الزمان امام بحق میباشند و جمیع بندگان و جانشین
بلا فصل پیغمبرند یعنی بترتیب از جانب خدا و خاتم پیغمبرانست و واجب

بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام
اول علی بن ابی طالب امیر المؤمنین است و امام دویم امام حسن مجتبی است
که پسر بزرگ اوست و امام سیم امام حسین است که پسر کوچک اوست و امام
چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین است و امام پنجم امام محمد باقر است و امام ششم
امام جعفر صادق است و امام هفتم امام موسی کاظم است و امام هشتم علی بن
موسی الرضاست و امام نهم امام محمد تقی است و امام دهم امام علی نقی است
و امام یازدهم امام حسن عسکری است و امام دوازدهم امام محمد مهدی است
که آخر امامانست و صاحب زمانست و زنده است و غائب است و زنده است
و ظاهر خواهد شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل
پر خواهد کرد عجل الله فرجه و در این اصل نیز پنج فصل است **فصل اول**
در بیان آنست که واجب است بر خداوند عالم عقلا که منصوب کند امام را
که جانشین بلا فصل پیغمبر ما باشد بدلیلی که اشاره بان شده است در نبوت
و در این مقام باید رد کرد بر جمعی که قائلند بعدم وجوب نصب امام بلکه عدم
جواز آن چون خوارج و امثال ایشان و دلیل بر این مطلب عقلا آنست
که نصب امام مثل بعث نبی لطف است و سبب تمام شدن نظام دین و دنیاست
و بدون آن لازم می آید عبث شدن فعل خدا و آن قبیح است پس نصب امام و

و نقلا آیه شریفه است که مشتمل است بر اینکه علت فرستادن رسول سبب
بر پا شدن امر بودن ما نیست و رفتار نبی کردنست و این در نصب امام
نیز موجود است و مثل اینست قول خداوند عالم انما انت منذر و لکل
قوم هاد یعنی اینست و جز این نیست که تو ای محمد بیم دهنده میباشی
و از برای هر قوم و گروه راهنماست و از جمله گروه گروهی میباشند
که بعد از رسول الله میباشند پس از برای ایشان نیز هادی و راه
نمای باید باشد و حدیث شریفست که فرموده ما زالت الارض الا و لله
فیه الحجة یعرف الحلال و الحرام و یدعو الی سبیل الله یعنی همیشه
از برای خدا در زمین حجت و راهنماست که میشناسانند حلال
و حرام را و میخوانند بسوی راه خدا و مانند اینها که دلالت میکند بر آنکه
نصب امام در شرع واقعست بالازم است چون حدیث مروی از جناب علی بن
الحسین ع که ایجناب فرموده لم تخل الارض منذ خلق الله آدم من حجة
لله ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلو الی ان تقوم الساعة من حجة الله
فیها و لولا ذلک لم یعبد الله یعنی هیچ وقت خالی نبوده زمین از وقتی
که خدا خلق کرد آدم را از حجت خدا که ظاهر باشد یا غائب باشد که نفع
دهد چون آفتاب در زیر ابر و خالی نخواهد بود زمین تا اینکه برپا شود

نبامت از جهت خدا که در نیستن میباشند و هرگاه چنین نباشد هر اینه خدا ناکرده
کرده نمیشود وصل این اعتقاد از اصول مذهبست فصل دویم در بیان آنست
که لازمست امام معصوم باشد از جمیع گناهان باشد چون رسول و منصوص باشد
باینکه بیان صریحی در امامت او از جانب خدا یا رسول یا هر دو یا آنچه حکم دارد
او ست متحقق باشد چون که امامت مستقر باید که امام افضل باشد از
غیر خود از جهت در علم و عمل و حفظ نظام دین و دنیا زیرا که بدون
عصمت اعتماد و اتمام حجت نخواهد شد و بدون معجزه یا بیان صاحب معجزه
چون رسول عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم امر دین و دنیا منحل
خواهد شد و ترجیح جاهل بر عالم و رئیس کردانیدن پست را بر بالاتر
که عالمتر و فاضلتر و بهتر باشد قبیح است و این رد است بر طایفه از سنیها
و دلیل بر این مطلب نیز آیه لا ینال عهدی الظالمین و مانند آنست چون
آیه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
یعنی آیا کسیکه راه نمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است از برای آنکه
متابعت او کرده شود یا آنکسیکه راه نمائی نمیکند مگر اینکه دیگری
او را راهنمائی کند و چون آیه و ربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة یعنی خدای تو خلق میکند هر کس را که میخواهد از برای نبوت

و امامت

و امامت و نیست از برای خلق اختیار در اختیار کردن پیغمبر و امام
از برای خودشان زیرا که احتمال خطاء و اختیار مفسد بجای مصلح
میرود و هرج و مرج لازم می آید خلاصه آنکه باید در حق هر یک
از دوازده امام اعتقاد نمود معصوم بودن و منصوب بودن
و منصوص بودن و اعلم بودن و واجب المودة بودن و مفترض
الطاعة بودن ایشان را چنانکه مستفاد است از حدیث مروی از حضرت
صاحب الزمان پس باید بدانکه هر کسی که طالبست که عارف بحق
امام باشد اینکه از برای هر امامی پنج خوبست اول معصوم بودن
چنانکه آیه لا ینال عهدی الظالمین شاهد است بر این زیرا که معنی
این آیت که عهد امامت و ریاست از جانب من بظالم و گناه کار
نمیرسد و همچنین است آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت و یطهرکم تطهیرا یعنی اراده دارد خداوند عالم که
ببرد از شما اهلبیت پیغمبر بدیها را و پاک کند شما را از عیبها پاک
کردنی دویم اعلم بودن چنانکه آیه افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع
امن لا یهدی الا ان یهدی دلالت میکند سیم منصوب بودن
که منصوص بودن کاشف از آنست چنانکه آیه و ربک یخلق ما یشاء

در اخبار ما کان علم الخیرة و گواه هست **چهارم** وجوب مودت یعنی واجب
بودن دوستی او چنانکه مستفاد میشود از آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد که سئوال نمیکنم از شما بر ارشاد
و هدایتی که از باب نبوت و رسالت از من صادر شده مزدی مگر دوستی
خویشان خود که در اخبار شیعه و سنی تفسیر شده بعلی و فاطمه و حسن و حسین
پنجم وجوب اطاعت است چنانکه دلالت میکند بر این آیه اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر یعنی اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان
اختیار امر را که امام است و اینها باید دانست که از برای خصوص جناب
امیر المؤمنین ع سه حق دیگر نیز هست که یکی بودن او است امیر المؤمنین
و پادشاه مؤمنان که لقب خاص آن بزرگوار است و یکی خلافت بلا فصل
و یکی ولایت خاص الخاص است یعنی صاحب اختیار جمیع امت حتی فاطمه و امام
حسن در امر دنیا و دین **وصل** این اعتقاد نیز از اصول مذهبست و منکر
این خارج از مذهبست و با تقصیر مخلد در جهنم خواهد بود و الله العالم

فصل ششم در بیان اینست که علی ابن ابی طالب امام معصوم و منصوص
و افضل از جمیع است و جانشین بلا فصل حضرت پیغمبر است بوجه حق
از جانب حق و رسول مطلق و این رهست بر سینها و دلیل بر این مطلب

اینست که علی ابن ابی طالب ع امام معصوم اعلم از جمیع است غیر خود پیغمبر
او راجح بود و ترجیح مرجوح بر راجح در امر دنیا و دین را باین طریق که افضل را
دعوت و ذریه داشت در دین قرار دادن آن برای پیشتر در علم و عمل
قبیحست و ترک لطفست زیرا که نزدیک کردن بطاعات و دور
کردن از معاصی و اتمام حجت بر وجه کامل حاصل نمیشود مگر بچنین شخصی
و اینها خداوند عالم در قرآن فرموده فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم یعنی بگو ای محمد به نصاری بیائید
مباهله کنیم باین طریق که بخوانیم با خود پسرهای خود را که مراد حسنین است
و زنان خود را که مراد فاطمه زهراست و کسانیکه بجای نفس و جان ما است نیز اکرم
که مراد علی بن ابی طالبست از جهت اینکه خواندن و دعوت کردن معنی
ندارد پس باید مراد علی ابن ابی طالب باشد زیرا که باتفاق شیعه و سنی
در روز مباهله غیر اینها با پیغمبر نبودند پس آیه دلالت میکند که علی بن
ابی طالب مثل خود پیغمبر است پس باید که علی بن ابی مثل خود پیغمبر باشد
در جمیع امور مگر آنچیزیکه خارج شده باشد چون نبوت پس باید صاحب
اختیار مردمان باشد در امور دین و دنیا چون رسول الله چنانکه از
تشبیه مطلق مستفاد میشود و افضلیت و اولویت و کمال قابلیت آن برای

دفع دشمنان دین حبیب قرب رب العالمین نبی مصطفی است که علی بن ابی طالب
مقدم و اولی باشد و ایضاً فرموده افمن یهدی الی الحق ان یتبع ام من لا یهدی
الا ان یهدی یعنی آیا کسیکه راهنمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است که اطاعت
او کند یا کسیکه چنین نباشد زیرا که باتفاق که علی اعلم از دیگران بوده راهنمای
تمام باشد و ایضاً فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون
الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون یعنی اینست و جز این نیست
که صاحب اختیار امر دین و دنیای شما خدا است و رسول اوست و کسانی
که نماز میکنند و صدقه میدهند در حال رکوع که آن علی بن ابی طالب است
چنانکه مرویست که سائلی در مسجد رسول الله سؤال کرد هیچ کس باو چیزی
نداد و علی بن ابی طالب در رکوع بود اشاره فرمود انگشتر خود را باو
داد و این آیه در شأن او نازل شد و هم چنین است آیه یطهرکم و مانند
اینها و ایضاً مرویست از جناب رسول الله که در غدیر خم نزدیک بجحفه
که موضعیست میان مکه و مدینه در مراجعت از حجة الوداع بامر یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک بعد از چند رسانیدن و این در زمانیکه هوا بسیار
گرم بود و مردم در راه بودند مردم را جمع کرد و از جمع نمودن جهاز شتر
و سنگ بشکل منبر درست کردند و جامه بر روی آن افکندند و بالای منبر رفتند

فرمودند من کنت مولاه فهذا علی مولاه یعنی کسیکه منم صاحب اختیار
دین و دنیای او بودم پس این علی صاحب اختیار دین و دنیای اوست
پس این حدیث قطعی که انکار آن نتوان کرد و مانند این نیز دلیلست
بر آنکه علی ابن ابی طالب خلیفه و جانشین بلا فصل پیغمبرست و از
جمله دلیل بر بودن علی بن ابی طالب امام بر حق اینست که آن بزرگوار
ادعای امامت کرده با آنکه صاحب معجزات و کرامات مصدقه چندی
بوده است و از جمله آنها این معجزنست که نقل کرده میشود مرویست که جمعی
که در زمان خلافت خلیفه ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار نفر
از اعلم چهار مذهب که یکی ابراهیمی و یکی داودی و یکی موسائی و یکی عیسائی
بودند بمدینه فرستاد که بروند به بینند که این شخص که ادعای خلافت
و جانشینی مسند رسالت میکند آیا از لیاقت بهره و از قابلیت نصیبی دارد
یا آنکه ارث نبوت چون انگشتر سلیمان بدست اهرمن افتاده خلاصه کلام
آنکه علماء اربعه وارد مدینه جناب رسول شده چون رسیدند خبر ورود
ایشان را بعمر رسانیدند بعد از اذن دخول بمجلس آن نابکار داخل شده
برای امتحان هر یک مسئله از کتاب خود در دل داشتند از آن مشق بدیهی
نکرده سؤال نمودند عمر مهر بر لب از خاموشی نهاده چون از جواب عاجز بود

حرف نمیزد بعد از ان در جواب علما بنای عتاب گذاشت و میگفت باید لشکر
بروم فرستادن مرغ بوم را بباد فنا دادن هر قبل از اینکه جز سؤال نامربوط
نمایند مربیان او گفتند مصلحت در عتاب خطاب نیست اگر توانی مسائل
ایشانرا بصواب جوابی بگو والا طریق قتال وجدال مصلحت که لشکر روم و پادشاه
ایشان چون بحیط از اشباع مثل خسی عاجز خواهند شد ان غاصب حق
ائمه گفت ای یاران من مدت دوازده سال سعی کردم و سوره بقره را
روان نتوانستم کرد اما از صحف تورات و انجیل دور بود و توقف دارم با
گفتند چاره این عبارات وحل این مشکلات از حلال مشکلات و ممیز حق
و باطل غالب بر کل غالب علی ابن ابی طالب میباید کرد زیرا که چون مسئله
بران نادان مشکل میشد بخلوت وارث رسول میرفت و مقضی المرام بر میگشت
وچون چاره ندید برخواست و روانه خلوت داماد رسول گردید در ان وقت
ان صفای چهره باغ و بستان با بیاری نخلستان مشغول بود که چو وارد شد
عرض کرد که یا علی جوانی از روم امده و سخنان نامربوط چند میگوید که فهم انها
نمیتوانم کرد انجناب فرمود که نامربوط کسی میگوید که بغیر حق و بدون علم
بجای رسول خدا بنشیند پس انحضرت فرمود که علمای یهود در روم حاضر شدند
و مردم مدینه همه از صغیر و کبیر بحکم ان امام خبیر که اجتماع نمودند پس انجناب اول

از ان عالمی که ملت ابراهیمی داشت سؤال کرد چه میگوئی بسؤال کن ازرح
گفت در صحف مسئله بر من مشکل شده و از حل او عاجزم هر کس جانشین
محمد است میباید حلال مشکلات باشد و چون از این مرد بسؤال میکنم یعنی
عمر جواب مسئله من سیاه خود را با من نماید حضرت فرمود بخوان انجای صحف را
که نمیدانی چون عالم ببنیاد خواندن کرد جناب واقف اسرار حمید کرار علی ابن
ابو طالب از دهن او گرفت و بتوی از صحف میخواند که اگر حضرت ابراهیم
در حیات میبود اقرار میکرد که علی حجت الی من علیه اند و نیکوتر میخواند تا عالم
انگشت تحیر بدندان گرفت چون مشکل خود را حل کرده دید مسرور و خندان گردید
پس امیر مؤمنان فرمود این جواب مسئله تو اما میخواهی که معجزه پیغمبر ترا بتو
بنمایم عرض کرد اگر چنین کنی احیای مذهب ابراهیم کرده شد پس حضرت فرمود
که تا هیزم بسیار جمع کرده اتش بران زدند چون نائره اتش بفلک بلند شد
ان قاسم جنت و نار بدون اکراه و اجبار بمیان اتش رفت به سمت اتش
گردش میکرد اتش بران حضرت گلستان میشد چون عالم ابراهیمی مذهب
ان معجزه از شاه مردان دید گفت توئی وارث نبوت توئی وارث علم محمدی
پس عالم داودی را طلبیده فرمود بخوان تا ببینم در کجای زبور در مانده
چون ان عالم خواندن زبور را اغاز کرد شاه ولایت از دهان او گرفت چنان

پس بلحن داودی میخوانی اگر داود میبود اقرار مینمود که علی به از من می خواند
حضرت باتمام داودی فرمود میخواهی بنمایم بتو معجزه پیغمبر خود را عرض کرد
چنین است دادم پس انجناب آهنی بر داشت و بدست مبارک فتیله میکرد
و زره میساخت داودی گفت تویی استاد داود پس موسائی را طلبید
و فرمود بخوان الجای تورات را که بر تو مشکل شده چون عالم یهود بخواندن
تورات آغاز نمود امیر مؤمنان از دهان او گرفته بطوری میخواند که موسی
در طور طاعتش گویا زبان بحسین کشاده پس انحضرت فرمود میخواهی معجزه
پیغمبر ترا بتو بنمایم عرض کرد که الاکرام بالاتمام پس انحضرت سیلی که در دست
داشت افکند در حال اژدها شد و رو بموسی دوان کرد بیل در ان وقت
فرعون آل پیغمبر و غاصب حق علی عمر فرار بر قرار اختیار کرد انجناب دست
دراز کرد اژدها را گرفت در حال همان سیل مینمود موسائی نیز تصدیق
کرده بکنار میرفت پس عالم عیسائی طلبیده فرمود بخوان الجای انجیل را
که غلط دانی چون عیسائی شروع در خواندن کرد انجناب از دهن او گرفته
انجیل را میخواند که گویا عیسی اندم زنده میکرد پس انجناب فرمود میخواهی
معجزه پیغمبر ترا بتو بنمایم عرض کرد که من هم آرزوی ان دارم پس ان مظهر
امر عجایب العظام بر سر قبر کهنه امد و صاحب ان قبر را فرمود قم باذن الله در دم

قبر شکافته شد و مرده پوسیده بجان شرف خدمت امام را دریافت خلایق
بیکدفعه گفتند یا امام الثقلین تویی وارث علم رسالت عمر میگفت لولا
علی لهلک عمر **وصل** و اعتقاد کردن باینکه علی بن ابی طالب خلیفه بلا فصل
و جانشین پیغمبر است بر وجه حق از جمله اصول مذهبست و منکران خارج
از مذهب و مخلد در جهنم است در صورت تقصیر و ذکوة دادن و ابتدا
کردن و مانند اینها مطلقا صحت ندارد و غیر معتقد این در اخلاد در مذهب
نیست **فصل چهارم** در بیان اینست که امام بعد از علی بن ابی طالب امام حسن است
که پسر بزرگ اوست و بعد از او امام حسین است که پسر دیگر اوست
و بعد از ان امام زین العابدین علی بن الحسین است و بعد از او پسر او
امام محمد باقر است و بعد از او پسر او امام جعفر صادق است و بعد از او پسر او
امام موسی کاظم است و بعد از او پسر او امام علی بن موسی الرضاست و بعد از
او پسر او امام محمد تقی است و بعد از او پسر او امام علی نقی است و بعد از او
پسر او امام حسن عسکری است و بعد از او پسر او امام محمد مهدی است که آخر امامانست
و صاحب الزمانست و این رد است بر جماعتی از شیعه که از جمله انها کیسانیه اند
که محمد ابن حنفیه را بجای امام زین العابدین امام میدانستند و از جمله ایشان
زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام محمد باقر امام میدانند

و از جمله ایشان ناووسیه اند که بعد از امام جعفر صادق ع امام قائل نیستند و از جمله
ایشان فطحیه اند که عبد الله پسر امام جعفر صادق را بجای امام موسی کاظم
امام میدانند و از جمله ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم امام
قائل نیستند زیرا که وجود هر یک از معصومین ملزوم کردن که معصوم منحصر
در ایشانست و غیر ایشان معصوم نیستند لطف است و ترك آن مستلزم ترجیح
مرجوح بر راجح است و ایضا قول خداوند عالم و لکل قوم هاد یعنی از برای
هر کرده هادی راهنماست دلالت بر این میکند و ایضا مرویست که یهودی نعثل
حضرت رسول ص آمد و سؤال کرد که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی
لازم است حضرت فرمود نعم ان وصیی و الخلیفة من بعدی علی بن ابی طالب
و بعده سبطای الحسن و الحسین یتلوه تسعة من صلب الحسین الائمة الابرار
و قال یا محمد فسمهم لی قال فاذا مضی فابنه علی فاذا مضی علی فابنه محمد فاذا مضی
محمد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علی فاذا مضی
علی فابنه محمد فاذا مضی محمد فابنه علی فاذا مضی علی فابنه الحسن فاذا مضی الحسن
فبعده الحجة بن الحسن عج فهذه اثنا عشر اماما علی عدد نقباء بنی اسرائیل قال
فاین مکانهم قال معی فی درجتی فی الجنة قال اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله
و اشهد انهم الاوصیاء من بعدك و لقد وجدت هذا فی الکتب المتقدمة و فیما

عهد

عهد الینا موسی بن عمران انه اذا کان اخر الزمان یخرج نبی یقال له احمد
خاتم الانبیاء لا نبی بعده یخرج من صلبه الائمة الابرار عدد الاسباط
یعنی فرمود حضرت رسول بیهودی که وصی و جانشین من علی بن ابیطالب است
و بعد از او دو فرزند حسن و حسین میباشند و بعد از حسین نه نفر
از صلب حسین میباشند که امامان نیکان میباشند یهود گفت اسم
ایشانرا ذکر کن حضرت فرمود که بعد از حسین علی بن الحسین است و بعد از
او فرزند او محمد بن علی است و بعد از او فرزندش جعفر است و بعد از او
فرزند او موسی است و بعد از او فرزند او علی است و بعد از او فرزند او
محمد است که امام محمد تقی است و بعد از او فرزند او علی است امام نقی و بعد از او فرزند او امام حسن عسکری است
و بعد از او فرزند او حجة بن الحسن است که اینها دوازده امامند بعدد
نقباء بنی اسرائیل یهودی گفت مکان ایشان در بهشت کجاست حضرت فرمود
با من میباشند در مرتبه من پس یهودی مسلمان شد و گفت چنین در تورات موسی
بمن رسید و ایضا مرویست از رسول خدا که اشاره بامام حسین کرد و فرمود
هذا ولدی امام و ابن امام و اخو امام و ابو ائمة تسعة تاسعهم قائمهم افضلهم
یعنی این حسین امام است و پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است
که نهم ایشان قائم ایشانست و افضل از ایشانست پس باید در این مقام چند

چهارم دلیل اول آنکه امام دویم بعد از علی ابن ابی طالب امام حسن مجتبی است
که پسر بزرگ اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی
امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که امام معصوم از عصیان و نسیان و
آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم
در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا معصوم سابق بر او یعنی
جناب پیغمبر آخر الزمان و جناب علی ابن ابی طالب تصریح بر امامت آن
بزرگوار کرده اند پس امام برحق ما باشد و ایضا آن بزرگوار ادعای
امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه منقولست که
جمعی از مردمان بحضرت امام حسن عرض کردند که چرا باید از معاویه این
همه رنج و محنت کشید جواب فرمود که این در حقیقت محنت نیست چه اگر
من خواهم دعا کنم حقتعالی عراق را شام و شام را عراق میگرداند و مرد را زن
و زن را مرد کرداند مردی از حضار از روی انکار گفت این کار که تواند کرد
آنحضرت فرمود ای زن برخیز شرم نمیکنی که در میان مردان نشستی مرد چون
متوجه خود شد دید که زن گردید و آلت مردی رفته و فرجی بهم رسید
بعد از آن امر را حضرت خبر داد که زن تو مردی شده با هم خواهید
رفت و در راه با تو مقاربت خواهد نمود تو از وی آبستن خواهی شد و فرزند

خنثی از شما بهم خواهد رسید بعد از آن آنچه آنحضرت خبر داده بود جمیع
واقع شده بود گفتنا ساطع و لامع گردید بعد از آن بخدمت آنحضرت
آمده بجهت آنکه بحالت اول عود کنند استدعای دعا نمود آنحضرت دعا
فرمود باز چنان شد که اول بود و ایضا جابر انصاری روایت میکند
از امام محمد باقر ع شنیدم که جمعی از مردمان نزدیک امام حسن ع آمدند
و گفتند ما را عجائبی بنما از آن عجایبها که از پدرت میدیدیم امام حسن ع
فرمود که شما ایمان بامامت من دارید گفتند بلی همه ایمان داریم که تو حجت
خدائی و تو را دلائل و معجزات بسیار است چنانچه پدر تو را بود و گفت شما
پدر مرا می‌شناسید گفتند بلی ما همه صحبت وی بسیار بوده ایم امام حسن ع
پرده که در آن خانه آویخته بود یک گوشه آنرا بلند کرد ایشان فرمود که نگاه
کنید چون نگاه کردند امیر المؤمنین ع را دیدند گفتند والله هذا امیر المؤمنین
بعد از آن گفتند که گواهی میدهیم که تو فرزند اوئی بحق و حجت خدائی
بر خلق و پدرت ما را از این عجایبها بسیار نموده دویم آنکه امام سیم بعد از امام
حسن فخر الخائفین و شفیع الکونین ابی عبدالله الحسین است که پسر دیگر
جناب علی ابن ابی طالب است زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود
بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان

و نسیان انچه میگوید حقست و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح اعلم بر غیر
اعلم در امر دین و دنیا قبیح است و ایضا معصوم سابق براو اعنی جناب
پیغمبر اخر الزمان و علی بن ابی طالب و امام حسن ع تصریح بر امامت ان بزرگوار
کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا ان بزرگوار ادعای امامت کرده
و صاحب معجزات و کرامات مصدقه بود چنانکه مرویست که روزی جوانی
گریان بمنزل ابی عبدالله حاضر شد حضرت فرمود که باعث گریه تو چیست عرض
کرد یابن رسول الله مادرم امروز وفات نموده و قبل از ان که وصیت کند
او را موت دریافت و احوال او معلوم نشد و من از وی شنیدم که گفت
من در وقت نزع روح وصیت خواهم کرد اما کسی نزد او حاضر خواهد بود و احوال
من معلوم تو خواهد شد پس امام حسین ع فرمود ای یاران برخیزید تا بخانه
ان ضعیفه رویم و مصاحبت انجوان نمائیم پس حضرت با سایر دوستان و محبان
روی بخانه ان پیره زن نهادند چون بان خانه داخل شدند ان پیره زن
متوفی بر فراش خود خوابیده بود حضرت امام حسین ع دست بدعا برداشت و حیات
ان پیره زن را از خدا مسئلت نمود در ساعت پیره زن برخواست و بجای
خود نشست کلمه شهادتین بر زبان جاری ساخت بعد از ان روی بحضرت امام
حسین ع کرد و گفت ای پسر رسول و ای قدوة انبیا چه مقصود داری از حیات

من حضرت فرمود وصیت کن حق تعالی بر تو رحمت کند پیره زن گفت
ای مولای من اموال بسیار در فلان موضع مدفونست و نصف انرا نذر
تو کرده ام و نصف دیگر از ان پسر منست و اگر دانی او از جمله محبانست
مال را تسلیم وی کن و اگر او را با تو محبت نباشد نصفه دیگر را بهر کسی که
صلاح دانی قسمت کن زیرا که مخالفان را در اموال مؤمنان حقی نیست
بعد از ان گفت یابن رسول الله استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر
خود تکیه نموده و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
ان محمدا عبده و رسوله و جان بحق تسلیم کرد و بعد از ان حضرت باو نماز
کرد و در قبرستان بقیع دفنش کرد سیم انکه امام چهارم بعد از امام حسین
امام زین العابدینست که علی بن الحسینست زیرا که ان بزرگوار معصوم
اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحقست و ایضا اعلم
ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر دین و دنیا
قبیحست و ایضا معصوم سابق براو اعنی پیغمبر اخر الزمان و علی بن ابی طالب
و امام حسن و امام حسین ع تصریح بر امامت او کرده اند پس او امام بر حق
میباشد و ایضا ان بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدقه بوده از ان جمله معجزه نمود که در مذهب کیسانیه شخصی

ابو خالد کابلی روایت میکند که روزی محمد حنفیه مرا طلب نمود چون بمجلسش رسیدم گفت یا اباخالد میخواهم که ترا بخدمت امام زین العابدین در مدینه فرستم مصلحتی چون می بینی گفتم یا ابن امیر المؤمنین بهر چه امر کنی منت دارم مدتیست که شوق بملازمت و لقای آنحضرت دارم پس محمد حنفیه گفت یا اباخالد چون بمدینه رسی سلام مرا بآن حضرت برسان و بگو که محمد بن علی میگوید که بعد از امام حسن و امام حسین اولاد امیر المؤمنین منم و اولی بامر خلافت منم و باید که این امر را بمن واگذاری و اگر کسی را قبول کنی در این دعوی حکم سازیم تا در میان ما حاکم باشد و این مناقشه بقطع رسد ابو خالد روایت میکند که من بنابر امر محمد بن علی متوجه مدینه گردیدم و بعد از شرف ملازمت امام زین العابدین پیغام محمد بن علی را بعرض آنحضرت رسانیدم حضرت فرمود یا اباخالد بخدمت عم مراجعت کن و بگو که امر امامت بمجرد طلب نمودن و سعی کردن میسر نگردد و این اراده بجز تایید الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی صورت ندارد و این امر را حضرت رسالت پناهی بمن رجوع داشته اگر باور نداری باش تا بمکه آییم و با یکدیگر به پیش حجر الاسود رویم و او را حکم خود سازیم بر حقیت هر کدام از ما که شهادت دهد امر امامت باو مرجوع و مفوض باشد ابا خالد گوید بمکه آمدم و رسالت

آنحضرت را

آنحضرت را بمحمد بن علی رسانیدم چون اندک مدتی گذشت حضرت امام زین العابدین بجهت طوف کعبه بمکه تشریف آوردند پس آنحضرت باتفاق محمد حنفیه بپیش حجر الاسود آمدند و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت امام زین العابدین گفت ای عم اول تو سؤال کن که از من اسنی پس محمد بن علی پیش آمد و دو رکعت نماز بجای آورد و دست بدعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود هیچ جوابی نشنید بعد از آن حضرت امام زین العابدین ع نزدیک حجر الاسود آمد و دو رکعت نماز بجای آورد و دست بدعا برداشت و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود که ناگاه حجر الاسود بسخن درآمد و بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن علی امر امامت را بعلی بن الحسین باز گذار که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را در اوامر و نواهی بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب گردانیده و امتثال فرمان او را بر کافه امت واجب ساخته چون محمد حنفیه این شهادت را از حجر الاسود شنید دست و پای آنحضرت را بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مرجوع است و غیر از تو هر کس که باشد از این امر ممنوع است مرویست که محمد حنفیه این دعوی را بعلی بن الحسین جهت اطمینان قلب خود کرده بود نه از روی اعتقاد و باعث وضوح حال بود نه اظهار عناد و عدم رواست

دیکر اعلام کرد حجر الاسود بدین عنوان شهادت داد که امامت محمد علی بن الحسین
حجت خداست بر تو و بر جمیع انچه در زمین و اسمانهاست و بحکم الهی امثال اوامر
و نواهی او بر کافه مخلوقات لازم و بر عامه موجودات واجب و مفترضست پس
محمد بن علی کفت سمعا و طاعة یا ابن رسول الله ای حجت خدای بر زمین و اسمان
چهارم انکه امام پنجم بعد از امام زین العابدین امام محمد باقر پسر اوست زیرا
که ان بزرکوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت
او برحقست زیرا که معصوم از عصیان و نسیان لغو میکوید حقست و ایضا
اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا
قبیح و ایضا پدرش امام زین العابدین و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند
تصریح بر امامت ان بزرکوار کرده اند پس او امام برحق باشد و ایضا ان
بزرکوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامة مصدق بود از انجمله این
معجزه است که مرویست که جوانی از اهل شام هر روز بخدمت امام محمد باقر
امدی و بسیار نشستی و کفتی مرا محبت و دوستی با شما اهل بیت است بعد از ان چند
روزی نیامد شخصی خبر اورد که ان جوان شامی بیمار بود و امروز وفات نمود
و وصیت کرد که شما بر وی نماز کنید ان حضرت فرمود چون او را غسل دهید
و بر سریر نعش کذارید مرا خبر دهید بعد از ساعتی خبر کردند انحضرت بر خواسته

وضو ساخت و دو رکعت نماز بجای اورد و دعا حضرت رسالت پناه را
بر دوش افکنده روانه شد و ما در خدمت او رفتیم تا مکانی که ان جوان را
بر سریر خوابانیده بودند رسیدیم امام محمد باقر فرمود یا فلان بن فلان
انجوان کفت لبیک یا ابن رسول الله برخواست و بنشست و شربت ابی
طلبید انحضرت جرعه از اب خواسته بود باو داد پرسید که احوال
خود بکوی کفت در ان شک ندارم که روح مرا قبض کردند و از جمله اموات
شدم اوازی شنیدم که هرکز از ان خوشتر اوازی بکوش من نرسیده بود
که هاتفی کفت که روح انجوان را بتن او بدمید که محمد بن علی او را درخواست
کرده بعد از ان مدتها در حیات بود و ایضا مرویست که ابو بصیر روایت
میکند که روزی بخدمت امام محمد باقر رفتم و کفتم شما وارثان رسول
خدائید کفت بلی کفتم رسول الله وارث انبیا بود کفت بلی کفتم پس شما
قادرید که مرده را زنده کنید و نابینا را بینا کنید کفت بلی فرمود
بنزدیک من بیا چون نزدیک وی رفتم دست مبارک بچشم من مالید
و من مدتهای معتد بود که هیچ نمی دیدم چون انحضرت دست بر چشم
من مالید افتاب در اسمان و زمین و خانه و هرکه در ان خانه بود بدیدم
و ساعتی چنان بودم که کویا هرکز نابینائی را بچشم ندیده بودم پس فرمود

یا اباحمد دوست میداری که هم چنین باشی در روز قیامت ترا باشد
هرچه مردمان را خواهد بود از حساب و کتاب یا چنان باشی که بود
و بی حساب به بهشت عنبر سرشت داخل شوی گفتم یابن رسول الله طاقت
حساب و کتاب ندارم یابن [illegible] راضی قم پس دست برچشم من مالید چنان
شدم که بودم پنجم آنکه امام ششم بعد از امام محمد باقر امام جعفر پسر اوست
زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود
پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید
حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر
دیانت دین و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام محمد باقر و سایر معصومین که
سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او
امام برحق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب
معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه یونس ابن ظبیان روایت میکند
که با جمع کثیر در خلوت امام جعفر صادق ع بودم که شخصی از آن حضرت
پرسید که یابن رسول الله مرغانی که در قرآن حق سبحانه و تعالی خطاب بحضرت
ابراهیم فرموده که خذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی
کل جبل منهن جزءا آیا آن از یک جنس بودند یا از اجناس مختلف

فرمود میخواهید بشما بنمایم گفتم بلی یابن رسول الله پس چهار مرغ طلبید
طاوس و باز و کبوتر و غراب و ایشان را ذبح فرمود سرهای آن مرغان را
نزد خود گذاشت باقی را بامر آن حضرت از استخوان و گوشت و پر در هم
کوفتند چهار حصه کردند و چهار گوشه خانه گذاشتند پس اول طاوس را
آواز داد دیدم که رشته رشته و ذره ذره از هر کنجی از اجزا جدا میشد
و بهم می پیوست تا طاوس درستی ساخته شد و سرش بتن پیوست بعد از
آن غراب را آواز داد باز از هر کنجی رشته رشته بهم می پیوست تا غراب
درست شد و سرش بتن ملحق شد و کبوتر و باز نیز بهمین دستور
بپیوستند پس چهار مرغ درست شدند و زنده شدند و بعد از رخصت
از مجلس حضرت بیرون رفتند ششم آنکه امام هفتم بعد از امام جعفر
صادق امام موسی کاظم است که پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم
و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا
که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر دیانت دین و دنیا قبیح است
و ایضا پدرش امام جعفر صادق و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند
تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق میباشد و ایضا

آن بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب معجزه و کرامت مصدق چند بود
چنانکه مرویست که بعد از امام جعفر صادق ع عبدالله که بزرگترین فرزندان
آن حضرت بود دعوی امامت نمود روزی جمعی کثیر در خدمت امام موسی
کاظم بودند و حرف عبدالله و امامت او را نزد آنحضرت مذکور ساختند
آن حضرت فرمود تا هیزم بسیار آوردند و در صحن خانه چیدند و کسی را
در پی عبدالله فرستاد و او را طلبیده و فرمود تا آتش بر آن هیمه زدند
و کسی مدعا و غرض آنحضرت را نمیدانست و چون جمیع هیزم ها بسوخت
حضرت برخواست با جامه و ردائی که پوشیده بود در میان آتش نشست
و با اصحاب بصحبت مشغول شد و بعد از ساعتی بیرون آمد و درخشهای خود را
تکانیده بعبدالله خطاب نمود که اگر ترا گمان آنست که بعد از امام تو جای
نشینی برخیز و در این آتش ساعتی بنشین عبدالله از استماع این سخن
رنگش متغیر شد و برخاست هفتم آنکه امام هشتم بعد از امام موسی کاظم ع خلف
علی بن موسی الرضاست ع دیر اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم اعلم
عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم
از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم
و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا بدلیل

امام

امام موسی کاظم و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بامامت
آن بزرگوار نموده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار
ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدق بوده چنانکه
مرویست که چون مامون شهنشاه کشور دین پناه حضرت امام رضا ع را
ولیعهد خود کرد اتفاقا مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مامون
که از رحمت الهی دور و از غبار کینه حضرت امام رضا ازنده در کوری بودند
میگفتند که تا علی بن موسی الرضا ولیعهد ما شده است خدا تعالی باران را
از ما باز داشته است یعنی نبارید باران از شامت اوست این سخن
بمامون رسیده بخاطرش گران آمد و از آن حضرت استدعای باران
نمود و مسئول او بدرجه قبول یافته حضرت روز دوشنبه باتفاق
اصحاب بصحرا بیرون رفتند و نظاره میکردند پس آنحضرت بمنبر بر آمدم
بعد از حمد الهی دعا فرمودند که ای معبود بحق و ای پروردگار مطلق
تو عظیم ساختی حق ما اهلبیت را پس توسل جستند خلق بما چنانچه فرمودی
وا و د وعده فضل و رحمت توانند پس این جماعت را باران بیاشامان چنانکه
باران که نافع باشد و فیضش بهمه جا و بهمه کس برسد و دیر آینده و زیان
رسانیده نباشد و میباید که ابتدای باران ایشان بعد از آن باشد که از

اینجا باز کشتند بمنزل خود رسیده باشند راوی کوید قسم بان خدائی که
مبعوث کردانید محمد را بحق به پیغمبری هر اینه بتحقیق که بادها در هوا
وابرها بهم بافتند ورعد وبرق بهم رسانیدند ومردمان بحرکت امدند
تا نا میخواستند که از باران خود را کناره کنند پس حضرت امام رضا فرمودند
که بجا خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای
فلان شهرست پس ان ابر کذشت بعد از ان ابر دیکر امده که مشتمل بر رعد
وبرق بود دیکر باره مردمان حرکت نمودند باز انحضرت فرمود که بجای
خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهرست
پس ان ابر کذشت بعد از ان ابر دیکر امده که مشتمل بر رعد وبرق بود دیکر
باره مردمان حرکت نمودند باز انحضرت فرمود که بجا خود باشید که این
ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان شهرست بعد از ان ابر دیکر امد
حضرت فرمود ای مردمان این ابر را خدا تعالی برای شما فرستاده پس شکر
کنید خدای تعالی بر تفضلی که بر شما نموده الحال برخیزید که بمنزلگاه و ارامگاه
خود بروید که این ابر بر سر شما ایستاده نمیبارد تا انکه بمنزلگاه خود داخل
شوید بعد از ان خواهد امد بشما خیرا چنانکه لایق کرم وبزرکی الله تعالی باشد
پس انحضرت از منبر بزیر امد ومردمان باز کشتند وان ابر همچنان بود تا بمنزلها

خود

خود رسیدند بعد از ان باران سختی بارید وادیها وحوضها وغدیرها وبیابانها
پراب کردید ومردمان میکفتند هنیئا لولد رسول الله کرامة الله
عز وجل یعنی کوارا باد فرزند رسول خدا کرامت خدای عز وجل بعد از ان
حضرت از منبر بر امده جمع کثیری از ان خلق حاضر شدند وخطبه مشتمل
بر مواعظ ونصایح دلپذیر ایراد نمود وارض موات دلهای مستمعان را
ببارانی از سخنان احیا فرمود واز شهد خطبه حلو کرده کام وزبان
ایشان را شیرین وخوشکوار کردانید القصه بدعای انحضرت حق تعالی
برکت را در بلاد عظیم کردانید یکی از اقربای مامون که هوای ولیعهدی
او در سر وخار حسد امام رضا در جکر داشت بمامون کفت یا امیر المؤمنین
اعیذک بالله ان یکون تاریخ الخلفاء فی اخراجک هذا الشرف العمیم
والفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت ولد علی یعنی استعاذة میکنم
برای تو از حق تعالی که ترا پناه دهد ونکاه دارد از انکه تاریخ خلفاء
شوی که مردمان کویند از خلفاء مامون این شرف عمیم وفخر عظیم یعنی
خلافت وپادشاهی را از خاندان عباسی بیرون کردید وبخاندان علی
نقل کرده بتحقیق که با خود ومنسوبان خود دشمنی نمودی که این ساحر را
اوردی وبتحقیق که بیقدر وکم نام بود ظاهر کردی وپست بود بلند

در نزد من خوشتر از این نیست ان ملعون ازل و ابد وان سینه چاک
بخز بغض و حسد گفت اعیان اهل مملکت خود را و سران سپاه و قاضیان
اخبار و فقها را جمع سازم تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر کنم تا پیش رعیت
خفت و حط مرتبه او کرده و انجماعت بدانند که انچه از اهانت و استخفاف
از تو نسبت باو ظاهر خواهد شد صواب و بجاست پس مأمون ملعون
فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده خود نیز نشسته و امام
رضا را در مرتبه که ان برای او قرار داده بود نشانید پس ان لعین که متعهد
ان سالار دین شده بود شروع نموده و بان حضرت گفت که مردمان از تو
حکایتها بسیار نموده اند و وصف تو را از حد گذرانیده اند بمرتبه که اگر وقف
شوی بان از ان بیزاری خواهی کرد و بر ایشان انکار خواهی نمود انکه دعا نموده
وار حق سبحانه باران طلبیده باران که همیشه می بارید پس این را از برای تو
معجزه کرده اند و بسبب ان تو را بیمثل و یگانه دنیا قرار داده اند و این امیر
المؤمنین ادام الله ملکه که او را با هیچ کس موازنه نکنند مگر انکه او رجح
این تو را بمرتبه رسانیده است که تو سیدانی پس از جمله حقوق او بر تو انست
جایز نداری که دروغگویان ثنای تو و کسرشان او دروغها گویند
حضرت امام رضا فرمود که من منع نمیکنم بندهگان خدا را از گفتگو و مداح

مرتبه اش کردی و فراموش بوده که شروع ساختی و از این باب مزخرفات
که در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است بتفصیل گفت مأمون ملعون
در جواب گفت امرش پنهان بود از ما و مردمان و ابه بیعت خود دعوت
مینمود خواستیم که از او بعهد خود سازیم تا مردمان او بسوی ما خوانند و بپادشاهی
و خلافت ما اعتراف نمایند و تا انکسانی که بوی گرویده اند اعتقاد کنند
که انچه او ادعا میکرد در حق خلافت اصلا حقیقت ندارد و ان مخصوص ماست
و ترسیدیم که اگر او را همچنان بحال خود واگذاریم رخنه از او در کار
ما بهم رسد که از او سدود نتوان ساخت و امداد او بو ما انچه طاقت او نیاوردیم
اکنون دانستیم که انچه کردیم خطا کردیم و بسبب تعظیم او مشرف بهلاکت شده ایم
الحال تهاون در کار او جایز نیست و محتاجیم که اندکی مرتبه او را پست کنیم
که استخفاف و اهانت این امر ندارد و بعد از این در باب او تدبیری کنیم
که مواد بلای او از ما منقطع و دفع کرده ایم گفت با امیرالمؤمنین مباحثه
و مجادله او را بمن واگذار که من او و اصحاب او را ساکت میسازم و او را از
و مرتبه اش چیزی کم میکنم و اگر از تو اندیشه نمیکردم و هیبت تو در دلم
نمی بود او را فرود میاوردم در منزلت و مرتبه خودش و بر مردمان ظاهر میسازم
که او شایسته ولیعهدی که باو مفوض داشته نیست مأمون گفت هیچ چیز

نعمتهای الهی که مرا داده و اگر چه از روی نشاط کردن فرازی کنم اما اینکه گفتی
که صاحب تو مرا برتبه رسانیده است چنین نیست حق سبحانه و تعالی مرا این مرتبه عطا
فرموده و حال من با صاحب تو مثل حال حضرت یوسف است با عزیز مصر و بعینه
مامون دون مرتبه منست آن ملعون بعد از استماع این سخنان برآشفت و گفت
ای پسر موسی از حد در گذشتی با اینکه حق تعالی باران فرستاد که وقت آن مقدر
شده بود و از آن بیشتر و پیشتر نمیشد آن را آیتی ساختی که برهان کردن مباهات و فراغ
گویا معجزه نموده مثل ابراهیم خلیل که سرهای مرغان را بدست گرفت و اعضای
افتاده متفرق بر سر کوهها گذاشته بود طلبید بتعجیل تمام آمدند و بر هم خود
پیوستند و بعد از آن بحرکت در آمده باذن حق تعالی پرواز نمودند و باز آنکه
عادت او بیا دیدن جادوی کشنده تو سزاوار نیستی از دیگری که دعای تو با دیدم
باشد چنانکه تو دعا کرده دیگران نیز دعا کردند و در این دعا با تو شریک
بوده اند از کجا که باریدن باران بدعای تو بوده نه بدعای ایشان دیگر اینکه
بدو صورت شیر کرده که در مسند مامون نقش کرده بودند و رو بحضرت
کرد و گفت اگر راست میگوئی که باران بدعای تو ما را بوده این دو صورت
شیر را زنده کن و بر من مسلط گردان آن سخنه سیاست تمادی و حجه
علم بحث جبادی امنی علی بن موسی الرضا از استماع این سخنان غضبناک گشته

بانگ بران دو صورت شیر زد که بر خیزید و بگیرید این فاجر را و او را طعمه
خود سازید و از او عین و اثر باقی نگذارید بیکبار آن دو صورت
شیر عظیمی شده از جای خود جستند آن ملعون خونه کوفته را گرفتند و اعضای
او را درهم کوفتند و درهم شکستند و خوردند و دهنهای خود را لیسیدند
آن قوم از آن متحیر شده نگاه میکردند چون شیران از کار آن ملعون فارغ
شدند رو بحضرت امام رضا کردند و عرض کردند یا ولی الله فی ارضه
چه میفرمائی ما را از آنچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشارت بمامون میکردند
و مامون از شنیدن سخنان آن شیران بیهوش گردید حضرت فرمود تا گلاب بر او
افشاندند و بوی خوش بکار بردند تا بهوش آمد باز شیران با یکدیگر عرض
کردند که یا ولی الله اجازت میدهی که او را نیز با صاحبش ملحق سازیم حضرت
فرمود زیرا که حق تعالی را بر او تدبیر است که او امضاء آن تدبیر خواهد
کرد شیران گفتند پس ما را چه میفرمائی حضرت فرمود بجای خود باز گردید
چنانکه بودید ایشان بسوی مسند باز گشتند و هم چنان دو صورت شدند
که بودند مامون چون خاطر خود را از ضرر ایشان جمع کرد آنحضرت را مخاطب
خود ساخته گفت الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن مهران را از من دور گردانید
یا بن رسول الله امر این امر یعنی پادشاهی از جد شما بود و الحال حق شماست و التماس

دادم که در مقام خود بنشینی و بر من منت نهی حضرت فرموده اگر میل پادشاهی
میبود باشما در این وقت این مقدار مال را غیب کردم و حق سبحانه و تعالی جمیع
مخلوقات خود را مطیع و منقاد من ساخته چنانچه از این و بترد بالی الاجتماعی
بنی ادم را که از روی حقد و حسد میکنند و میکویند انچه میبینی و حق تعالی
مرا امر فرموده که بر تو اعراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنانچه یوسف در تحت
حکم عزیز مصر بود بعد از این واقعه چندی مامون در رواج بود تا عاقبت انحضرت را
زهر خورانیده هشتم انکه امام نهم بعد از جناب امام رضا ع امام محمد تقی
پسر اوست زیرا که ان بزرگوار هم معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود
پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میکوید حقست
و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین
و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام رضا و سایر معصومین که سابق بر او
بوده اند تصریح بامامت ان بزرگوار نموده اند پس او امام بر حق میباشد
و ایضا ان بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت متصله بوده
چنانکه مروی است که روزی امام محمد تقی ع در مسجد نشسته بود که مردی
پیری از در امد کفت جان من فدای تو باد چهل سال عمر کرده ام و از تمام
عمر بجز یک فرزند دیکر چیزی ندارم و والی شهر او را کرفته میخواهد از کوه

بیندازد

بیندازد حضرت فرموده تقصیر پس تو چیست کفت نزد والی کفته اند که از
جمله دوستان و محبان محمد و علی است و تولی و محبت ما فرزندان ایشان
دارد حضرت فرموده از من چه میخواهی کفت یا حضرت فرزند دیکر ندارم و صبر
بر مفارقت او نمی‌توانم و غیر از ان حضرت فرموده از اجل بسیار چون
این سخن را از امام شنیدم قطع امید از فرزند کردم پس روز امدم و غافل
نرفتم و ان مرد زن پیری داشت که مادر ان پسر بود احوال پسر را پرسید بود
تمامی احوال را باو نقل کرد و کفت بخدمت امام محمد تقی ع رفتم و این واقعه را
بعرض انحضرت رسانیدم حضرت نیز در باب خلاصی پسر چیزی نکفت که باعث
امید واری باشد مادر از استماع این سخن خود را بر زمین زد و بیهوش
کردید چون بهوش امد نوبت دیکر احوال پسر پرسید که فرزند من چه شد و بکجا
رفت باز بیهوش امد تمامی مردان و زنان ان محله جمع شدند و ایشان را تسلی
مینمودند و دلداری میدادند اما چون پسر را بسر کوه بردند که بیندازند
پسر شروع در کریه نمود از حضرت امام محمد تقی و از ابای معصوم او مدد میخواست
و کفت یا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بدوستی تو و اولاد تو امروز مرا
میکشند و من میدانم که هر کرا بمحبت شما بکشند درجه شهید دارد و مادر
و پدر پیری دارم کسی نیست که بکیرم اب بدهد و متکفل خدمات ضروری ایشان

کردند و از کسب عمل مانده اند و در مرتبه شکسته و تاب این مصیبت ندارند بحق
نور ولایت امام زمان امام محمد تقی که مرا از این ورطه نجات ده هنوز در این
سخن بودند که ناگاه دو تن از هوا پیدا شدند و گفتند ای پیرمرد چه واقع شده
که گریه و اضطراب میکنی پیر احوالات خود را بالتمام بیان نمود چون پیر سخن
خود را تمام نمود از آن دو تن یکی دست دراز کرد و کمرگاه پیر را گرفت از زمین
و برده بود در هوا ناپدید گشت یکی دست دراز کرد و والی شهر مدینه را برداشت
و بجای پسر نگاه داشت تا از نظر ناپدید شدند والی هرچند فریاد میکرد که من والی شهر
مدینه ام موکلان از وی نمی شنیدند زیرا که بقدرت حق سبحانه و تعالی و بمعجزه
امام محمد تقی صورت والی منقلب بصورت پسر شده بود بعینه بلباس پسر [illegible]
والی دیدند پس خواهی نخواهی والی را از کوه پرت کردند بنحوی که پاره پاره شد
بعد از آن دو تن پسر را برداشته بخدمت امام محمد تقی آوردند و سلام کردند
و پسر را بخدمت آنحضرت آوردند شرف ملازمت آنحضرت را ادراک نمودند
حضرت فرمود جزاکم الله خیرا ای فرشتگان باید هر جا دوستی از دوستان ما که
در مهلکه گرفتار باشند اعانت و همراهی کنید و ایشان را از بلاها و آفتها نجات
دهید فرشتگان گفتند ما همه هزار فرشته ایم که آموزگار کرامت آبای کرام شما ایم
و کار ما اینست که در هر جای از عالم دوستی از دوستان شما رنجی یا آفتی

رسد مدد ما بدو او حاضر شویم در خدمت او کوشیم پس فرشتگان آنحضرت را
دعا کردند و متوجه آسمان شدند بعد از آن حضرت پسر را فرمود که الحال بخانه
خود مراجعت کن که پدر و مادر تو بجهت تو مشغول اند پس آنحضرت را دعا
کرد و متوجه خانه خود شد چون بدر خانه خود رسید آغاز گریه و زاری شنید
پس ما بین آن خانه داخل شد پدر و مادر خود را دید که جامه ها چاک کرده اند
و روها خراشیده و در میان خاک و گل در غم او نشسته و چون ایشان فرزند
خود را زنده دیدند تعجب کردند از کمال خورسندی و فرح بیهوش شدند
و چون بهوش آمدند پسر را در کنار گرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت
واجب الوجود را بجای میاوردند و بعد از آن احوال از پسر پرسیدند
پسر جمیع احوال گذشته را برای ایشان نقل نمود و ایشان از محب امام محمد تقی
و سایر ائمه معصومین افزود دهم آنکه امام دهم بعد از امام تقی امام
علی نقی پسر اوست زیرا که آن بزرگوار بغیر معصوم اعلم عصر خود بود و مکی
امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان
آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم
در امر دیانت در نزد عقلا قبیح است و ایضا پدرش امام محمد تقی و سایر معصومین
که سابق بر او بوده اند تصریح بامامت آن بزرگوار نموده اند پس او امام

بر حق میباشند و ایضا ان بزرکوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدقه بود چنانکه نقلست که مشعبدی هندی نزد متوکل عباسی آمد و بازی
میکرد و در ان فن چنان ساحر بود و ماهر بود که مثل ان ندیده بودند انملعون
اراده کرد که با علی النقی لعبتی بازد و ان مهر سپهر کرامت را خجل سازد متوکل انرا بکار
گفت اگر این کار کنی ترا دویست دینار جایزه بدهم مشعبد گفت نانهای
چند تنک کردند که ثقلی نداشته باشند بخته مهیا ساختند بعد از ان کسی فرستاد
و امام علی نقی را دعوت نمود بعد از تمهید مقدمات چون انحضرت شرف حضور را
ادراک داشت جهة انحضرت بالشی که بر ان صورت شیری نقش شده بود گذاشتند
و ان مشعبد در حوالی بالش نشست پس خوان گستردند و ان نانها را اورده
پیش انحضرت جای دادند و انحضرت دست بجانب ان نانها دراز کرده لعبتی باختند
ان نانها را پرواز داد پس انحضرت متوجه نان دیگر شد که بردارد باز ان نانها را
لعبتی باخت که نان متوجه سقف کردید و هم چنین تا سه نوبت ان کار کرد اهل
مجلس خندیدند که یکبار ان منبع طوفان جلال و مظهر قهر ذو الجلال دست
بر ان صورت شیر زد که بگیر این ملعون را انصورت شیری شد و از بالش جست
و ان ملعون را فرو برد و بجای خود معاودت نمود ان قوم بیسعادت از دیدن
ان خرق عادت حیران کشتند و انحضرت از مجلس برخاست متوکل ملعون زبان

سئوال کشوده گفت میخواهم که بنشینی و این مرد را باز اوری حضرت فرمود بخدا
قسم که دیگر او را نخواهی دید ایا مسلط میسازی دشمنان خدا را بر دوستان
خدا این سخن بگفت و از مجلس بیرون امد و دیگر مشعبد را کسی ندید و ایضا
مرویست که یکی از اولاد خلفا را ولیمه بود و جمعی کثیر طلبیده بودند که هر که
در ان مجلس بود تعظیم و اجلال امام علی نقی را بجای اورد مگر یک جوان که عبث
میگفت و عبث میخندید حضرت فرمود ان جوان چنان از ذکر خدا غافلست
که باین پیران میخندد و نمیداند که بیش از سه روز زنده نخواهد بود
از اهل مجلس دیگر بام گفتند که دلیلی بر شناختن او بهتر از این چیزی
نیست و چون روز سیم شد ان جوان از دنیا رحلت نمود دهم انکه امام یازدهم
بعد از امام علی نقی امام حسن عسکری پسر اوست زیرا که ان بزرکوار دعوی
معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حقست زیرا
که معصوم از عصیان و نسیان انچه میکوید حقست و ایضا ترجیح دارد اعلم
بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امور باب دین و دنیا قبیحست و ایضا
پدرش امام علی نقی و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بامامت
ان بزرکوار کرده اند پس او امام بر حق میباشد و ایضا ان بزرکوار ادعای
امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه در وانفیت که چون

معتمد عباسی بخلافت نشست و مدتی بر امد دشمنان و منافقان اهل بیت افترا ها
کردند و در دهنها گفتند که امام موجب بر علاوه عداوت معتمد شد امر
بحبس امام حسن عسکری نمود انحضرت را بزندان بردند و فیض اسمان در زمین منقطع
شد و قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که مردم بنماز باران بیرون روند
وسه روز متوالی بنماز باران بیرون رفتند و در میان ایشان راهبی بود
چون او بجانب اسمان دست دراز کرد ابر پیدا شد اغاز باریدن کرد تزلزل
عظیم در خلق بهم رسید بعضی از مسلمانان بشک افتادند و بعضی بدین نصارا
راغب شدند خبر بمعتمد رسید بواسطه انکه از یک طرف واهمه زوال ملک بود
و از یک جانب غم دین و از یکطرف طعن خلق زندگی را بر خود تباه دید
لاعلاج صالح بن وصیف که حاکم شهر مدینه بود و امر سیاست زندان تعلق باو داشت
فرمود بره الحال امام حسن عسکری را از حبس بیرون اورده نزد من حاضر
ساز بفرموده او انحضرت را حاضر ساخت معتمد باو گفت ادرک امت جدک
قبل ان هلاک یعنی دریاب امت جد خود محمد را پیش از انکه هلاک شوند که نماز
باران بیرون رفتند و اثری از نماز و دعای ایشان مترتب نشد و نصاری
دو روز رفتند دست بدعا بر داشتند باران امد اگر همه روز میرفتند
دین از دست میرفت و مردم در تزلزل افتاده اند انحضرت فرمود که غم مخور

که فردا بیرون میرویم و شک از خاطرها میبریم و جمعی از خویشان که در حبس
بودند شفاعت نموده ایشان را خلاصی داد در روز دیگر حکم شد که دیگر باره
کسی در شهر نماند و همه خلق بنماز بیرون روند پس امام عسکری با اصحاب خود
در مصلی حاضر شدند و امر نمودند که رهبانان را که شروع در دعا نمایند چون
رهبانان دست بدعا بر داشتند از هر طرف ابر پیدا شد حضرت شخصی را اشاره
کرد و فرمود برو بیش ان راهبی که پیشتر از جماعت است در میان انگشتان
او هر چه هست بیرون اور انشخص رفته پاره استخوان از میان انگشتان راهب
بیرون اورد و امام فرمود که ان را در میان جامه نهادند در ساعت ابرها از هم
دور شدند بعد از ان رهبانان را امر بدعا و نماز کرد پس خلق نصارا هر چند دعا
و زاری کردند ابر پیدا نشد و خلق در تعجب افتادند و معتمد پرسید از حضرت
که این چه سر بود و ان حضرت فرمود هرگاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکشوف
کرده البته باید باران باریدن گیرد و این راهب را که از قبر پیغمبری از پیغمبران
افتاده و استخوان ان پیغمبر برداشت هر جا که ان را ظاهر میساخت باران میبارید
اگر خواهید امتحان کنید چون استخوان را بیرون اوردند باران امد و سبل حضرت
فرمود باز استخوان را پنهان کردند بعد از ان حضرت بطریق خود نماز گذارد
و از خدا باران خواست از برکت ان حضرت فیض باران منتشر شد و قحط بار دیگر را

شبهه و شک از خاطرها زایل شد منقولست از آن حضرت عاقبت خواهی نمود
و در مقام عزت و احترام برآمد و ایضا روایت کرده زن امام علی نقی در غار
بود که امام حسن عسکری در طفولیت بچاه افتاد زنان فریاد برآوردند چون
بر سر چاه رفتند دیدند که آنحضرت بر روی آب نشسته و با آب بازی میکند

یازدهم آنکه امام دوازدهم بعد از امام حسن عسکری امام محمد مهدی صاحب
الزمان پسر اوست زیرا که آن بزرگوار عالم اعتقاد دارند معصوم اعلم عصر خود بوده
و میباشد و مدعی امامت بوده پس امامت او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان
و نسیانست آنچه میگوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم
بر اعلم در امر دین و دنیا قبیح است و ایضا بعد از امام حسن عسکری
و سایر معصومین که سابق مذکور بوده اند تصریح بامامت آن بزرگوار کرده اند
پس او امام بر حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب معجزه
و کرامت مصدقه بوده چنانکه ابو الادیان که یکی از خادمان امام حسن عسکری
بوده روایت میکند که من حضرت ابو محمد را خدمت میکردم و نامهای او را بشهرها
میبردم روزی در مرض بیماری که در آن بیماری رحلت نموده نزد وی رفتم
نامها نوشت و مرا فرمود که این نامها را بمداین ببر بعد بینکه مدت سفر تو
پانزده روز خواهد شد و چون روز پانزدهم بسر من رای داخل شوی

آواز گریه و زاری از خانهٔ من خواهی شنید گفتم یا سیدی آنوقت امام و پیشوای
ما که خواهد بود گفت آنکسی که جواب نامها از تو طلب کند که او قائم مقام
و جانشین من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده کن گفت آنکسی که بر من نماز
کند گفتم زیاده کن فرمود آنکسی که همیان طلب کند پس من بموجب فرموده
آنحضرت بمداین رفتم و نامها برده و جواب گرفتم مراجعت نمودم بسر من رای
آمدم و روز پانزدهم چنانکه آنحضرت فرموده بود داخل شدم صدای گریه
و زاری از خانهٔ آنحضرت شنیدم بتعجیل خود را بدر خانهٔ آنحضرت رسانیدم
برادرش جعفر بن علی را بدر سرای آنحضرت دیدم و شیعیان جمع شده او را
تعزیت کرده اند و آنحضرت را در آن حالت غسل میدادند من با خود گفتم
که اگر امام اینست امامت او باطلست زیرا که من جعفر را دیدم که شراب
خمر میکرد و قمار میباخت بعد از آن من نیز پیش رفتم و ویرا تعزیت کردم
و از من احوال کتابتها مطلقا نپرسید دانستم که او امام نیست در آنحال خصی
بیرون آمد جعفر گفت یا سیدی برادر تو را کفن کرده اند برخیز و بروی
نماز کن پس جعفر پیش رفت که نماز کند و شیعیان چند بر دور او جمعیت
کرده بودند که در آنحال کودکی گندم گون و تنک موی و گشاده دندان
بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و کشید و گفت ای عم بعقب آی

که من بنماز کردن بهترم از تو پس جعفر بعقب آمد و رنگ روی او چون
خاک گردید پس آن کودک پیش رفت و نماز کرد چون حضرت را دفن کردند آن
کودک بمن گفت که جواب نامها که با تست بیار چون نامها را بوی دادم با خود
گفتم که این هم دو علامت که ظاهر شد همیان ماند پیش جعفر رفتم و احوال
کودک را از وی پرسیدم گفت والله که من هرگز او را ندیده بودم و من
نشسته بودم که جماعتی از مردم قم رسیدند و احوال امام حسن عسکری را پرسیدند
و ایشان را از وفات او خبر دادند گفتند امام بعد از وی کیست مردمان اشاره
بجعفر کردند آن جماعت بر وی سلام کردند و گفتند با ما نامها است و مالی
آورده ایم اکنون تو بگو که آن نامها از کیست و مال چند است جعفر از استماع این سخن
از مجلس برخاست و گفت مردم میخواهند که ما دعوی علم غیب کنیم در این حالت
خادمی از جانب حضرت صاحب بیرون آمد و گفت با شما نامهای فلان و فلان است
و همیانیست که در میان آن هزار دینار طلا دارد ده عدد طلا را پس ایشان نامها
دادند و گفتند آنکسی که ترا فرستاده او امام و حجت خداست بر خلقان جعفر بن
علی پیش خلیفه رفت و حالی باوی گفت معتمد کس فرستاد و مادر کودک را
طلب نمود و مادر انکار نمود و ایشان در این گفتگو بودند خبر رسید که یحیی بن
خاقان بمرد معتمد با سپاه خود بآن مشغول شدند و ترک مادر کودک

کردند و انتظار وقت کشیدند که در آن وقت که امام حسن عسکری برحمت الهی واصل
گردید جمعی کثیر از تجار قم و غیره مال بسیار آورده بودند و خبر از فوت آنحضرت
نداشتند و بعد از استماع از امامت و وارث او پرسیدند برادرش جعفر را
نشان دادند چون بدر خانه جعفر رفتند دیدند که با خاصان و نوازنده بسیر
دجله رفته تجار با هم گفتند که این صفت امام نیست یکی گفت مال را بجهت صاحبانش
پس باید برد یکی گفت صبر کنیم و ببینیم دیگری گفت جعفر را به بینیم با او حرف
بزنیم پس بر این قرار داده در آن محل ماندند تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نمود
همه پیش او آمدند و سلام کردند و گفتند ای سید ما جماعتی از شیعیان شما ایم
و همراه که باینجا میآییم موالیان شما مالها میدهند که بامام و پیشوای ایشان
برسانیم هر نوبت بامام حسن عسکری تسلیم میکردیم این نوبت چه کنیم جعفر
گفت هر چه آورده اید تسلیم کنید گفتند از ما بعضی یک دینار و بعضی
دو دینار ما همه را در کیسه کرده ایم مهر نموده و بر آنها نوشته در آن کیسه
مضبوط است هر بار امام حسن عسکری خبر میداد که تمامی مال این قدر است و از
هر کس هر چه میبود نام میبرد و صاحبان هر یک را میگفت شما نیز بقاعده آن
عمل نمائید جعفر گفت شما دروغ میگوئید و بر برادرم افترا میگوئید او از علم غیب
هرگز خبر نداد تجار بهم نگاه کردند و متفکر شدند بآن جعفر گفت مالی را که بجهت

که در قبضهٔ قدرت اوست مولای خود حضرت قائم را دیدیم که بر کرسی نشسته
چون ماه شب چهارده که از او طلوع کند جامهٔ سبزی پوشیده سلام کردیم جواب
ما را با حسن وجهی داده و پرسش نموده بعد از آن حضرت فرمود که غلامی با یکیکی را
که با شماست فلان مبلغ است فلان چند داده و فلان چند داده است
نام برده هر چه داده بود گفت در اخراز اولاد هر یک پرسید ما هر یک
شکل که داشتیم عرض نمودیم از همه داده جواب جواب شنیدیم پس ما
امر فرمود که دیگر مال را به سامره نیاوریم در بغداد شخصی را نشان داده که
بعد از این مال را تحویل او کنیم که توقیعات نزد او خواهد بود و بان عمل
خواهد نمود و یکی از رفقای ما ابو العباس بود و کفن و حنوط باو
عطا فرمود و آن شخص در اثنای راه برحمت الهی واصل شد بعد از آن شعبان
مال را بغداد بخانهٔ آن شخص میرسانیدند و نزد ایشان توقیعات حضرت
صاحب و علامات و دلالات بود است او ظاهر میشد و با اعلام حضرت صاحب
یکی از ایشان نامش عثمان بن سعید عمری بود بعد از پسر او ابو جعفر محمد بن
عثمان و کیل آنحضرت یک یک از ایشان با اعلام قائم علامات و دلالات ظاهر
میکردیدند وصل این اعتقاد که بتفصیل مذکور شد نیز از جمله اصول مذهبیت
و منکر این از مذهب اثنا عشری خارج است و اقتدا کردن باو و زکوة دادن باو

ما را نداده اند چه فکر دارید گفتند که ما رخصت نیستیم بدهیم مگر بعلامت
چند که عرض کردیم اگر تو امامی بر تو مخفی نیست نشان هر یک را بده و بر گرفتن
مال از ما برهامت کذارد و الا پندار انکه اموال را بصاحبانش رد کنیم
علاج دیگر نداریم جعفر بخدمت خلیفه رفت و از تجار شکوه نمود خلیفه تجار را
احضار نمود و گفت چرا اموال را رد نمیکنید گفتند دولت خلیفه مستدام باد
ما جمعی تجاریم و بوکالت جمعی چیزی آورده ایم و مأموریم باینکه با علامت
و دلالت بدهیم ابو محمد همیشه مال را از ما میگرفت بعلامت و جمیع را خبر قبل از این مذکور
شد گفتند باز جعفر گفت اینها بیزاریم کذب و افترا میگویند و علم غیب را
باو نسبت میدهند خلیفه گفت اینها رسولند و ما علی الرسول الا البلاغ جعفر
ملزم شد تجار گفتند خلیفه دراز باد التماس خادمی داریم که ما را از این
دریا بان بگذراند و از این در باد بیرون رویم خلیفه نفسی همراه ما کرد تا ما را
از محل حضرت گذرانید در حرکت فی الحال پسر خوش گفتگوئی پیدا شد و نام یک
یک از این جماعت را گفت با ایشان گفت بشتابید بخدمت مولای خود گفتند
تو مولای مائی گفت معاذ الله من یکی از بندگان مولای شمایم پس از عقب
او رفته بخدمت ابن امام حسن عسکری رسیدند خادمی دیگر برخصت اهل در
دخول خواند تجار گفتند چون بدر خانهٔ ابو محمد رفتیم بخدائی که روح ابو محمد

و قبول شهادت او جایز نیست هر چند در مذهب خود عادل باشد و از
مخلدین در جهنم در صورت تقصیر خواهد بود و هم چنین عدم قبول فتوی و سایر
احکام دینیه او ثابت که از برای غیر اثنا عشریست جاریست والله العالم **فصل پنجم**
در بیان آنست که صاحب الزمان الان موجودست و زنده است و غایبست و ظاهر
خواهد شد و عالم را از ظلم و کفر پاک خواهد نمود و از عدل پر خواهد کرد
زیرا که وجود آن بزرگوار لطفست چنانکه ظهور او نیز لطفست و ترک
از مسلمین بر خدا قبیح است و این قبیح است و محالست که قبیح از خداوند عالم
صادر شود و چون وجود او مانع ندارد پس لازمست که واقع باشد و چون
ظهور مانع دارد زیرا که موجب ایذاء اهل است پس باید غایب باشد و چون
در اولو الامر از دین مختل خواهد شد پس باید ظاهر شود تا اینکه دفع آن اختلال
کند و ایضا خداوند عالم فرموده و لکل قوم هاد یعنی از برای هر قومی راهنمایی است
پس چنانکه اهل زمان رسول بسبب رسول هادی و راهنما داشتند و همچنین
[illegible] که بعد از رسول بوده اند راهنما داشتند پس باید داشته باشند پس
اهل امثال این زمان نیز باید هادی داشته باشند و آن صاحب الزمانست
که زنده است و غایبست و از نور وجود او عالم روشنست چنانکه از وجود
آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر و روشنست و ایضا مرویست که جناب رسول

فرموده ان الله تبارک و تعالی اطلع علی الارض اطلاعة فاختارنی منها
فجعلنی نبیا ثم اطلع الثانیة فاختار منها علیا فجعله اماما ثم امرنی ان اتخذه اخا
و وصیا و خلیفة و وزیرا فعلی منی و انا من علی و هو زوج ابنتی و ابو سبطی
الحسن و الحسین الا و ان الله تبارک و تعالی جعلنی و ایاهم حججا علی عباده و جعل
من صلب الحسین ائمة یقومون بامری و یحفظون وصیتی التاسع منهم قائم اهل
بیتی و مهدی امتی اشبه الناس بی فی شمائله و اقواله و افعاله فیظهر بعد غیبة
طویلة و حیرة مضلة فیعلن امر الله و یظهر دین الله و یؤید بنصر الله و ینصر
بملائکة فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یعنی پیغمبر بن کنند از
عالم التفات فرمود بزمین و برگزید مرا پس مرا پیغمبر کردانید پس نظر
دیگر کرد و اختیار کرد علی را پس او را امام کردانید پس امر کرد مرا که علی را
برادر خود و وصی خود و خلیفه و وزیر خود اخذ کنم پس من از علیم و علی از
من و شوهر دختر منست و پدر دو پسر منست بدانید که خداوند عالم مرا
و ایشانرا بالتمام حجت کردانیده بر بندکان خود و از نسل جناب امام حسین
اماما قرار داد که برپا میکنند امر مرا و محافظت میکنند وصیت مرا و نهمین
ایشان قائم اهل بیت منو مهدی امت منست و شبیه ترین مردمانست بمن
در صورت و سیرت و ظاهر میشود بعد از غایب شدن طویل و بعد از حیرت خلایق

بود چنانکه هرگاه در آن وقت ظاهر شود خلایق گمراه خواهند شد پس بعد از
ظاهر شدن اعانت میکند امر خود را و ظاهر میکند دین خدا را بیاری او
ملائکه پیروزی دین را و پر میکند از عدل چنانکه پر شد از جور و ظلم و مثل این است
سایر احادیث چون حدیثی که مرویست از عایشه که وقتی جبرئیل نازل شده
بر پیغمبر و آنحضرت امر کرد مرا که نگذارم کسی را بخلوت او برود که ناگاه
جناب امام حسین داخل شد پس جبرئیل گفت که این کیست پس حضرت فرمود
که پسر من است پس او را بر زانوی خود نشانید پس جبرئیل گفت یا رسول الله
این فرزند ترا کشته خواهند شد حضرت فرمود آیا امت من او را میکشند جبرئیل
گفت بلی و اشاره کرد بزمین کربلا و قدری تربت سرخ از آن گرفت و گفت این
تربت قتلگاه اوست پس حضرت گریست پس جبرئیل گفت گریه مکن که زود باشد
که خدا انتقام بکشد از ایشان بسبب قائم اهل بیت شما حضرت فرمود که آن قائم
اهل بیت کیست جبرئیل گفت فرزند نهمین او فرزند حسین چنین خبر داد مرا خداوند
من که از نسل حسین ولدی خلق خواهد شد که اسم او علی است و از صلب او ولدی
خلق خواهد شد که اسم او محمد است و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که اسم
او جعفر است و از صلب او موسی و از صلب او علی و از صلب او محمد و از صلب او علی
و از صلب او حسن و بیرون می‌آید از صلب او کلمة الحق و لسان الصدق و مظهر الحق حجة الله

علی بریته له غیبة طویلة یظهر الله به الاسلام و اهله و یخسف به الکفر و اهله
یعنی بیرون می‌آید از صلب امام حسن عسکری فرزندی که حق و حقگو است
و راستگو است و ظاهر کننده حق است و حجت خدا است بر خلق او و از برای
اوست غایب شدن با طول ظاهر میکند خداوند عالم بسبب او اسلام و اهل
اسلام را و برطرف میکند بسبب او کفر و اهل کفر را و جملی از کیفیت رجعت
آنحضرت که از قطعیات مذهب امامیه است و مرویست که هر که ایمان برجعت
نداشته باشد و متعه را حلال نداند از ما نیست بنابر این چنانچه از اجماع
اخبار مستفاد میشود آنستکه در سالی که مقدر شد ظهور آنحضرت در آن
سال در بیستم ماه جمادی الاولی یا اول جمادی الثانیه تا چهل روز باران
سخت میبارد که هرگز از زمان آدم تا آن زمان چنان باران نباریده باشد و در
عشر اول ماه رجب دجال از اصفهان خروج کند و عثمان نام از ذریه
ابوسفیان نیز خروج میکند و در روز جمعه دهم ماه محرم آنحضرت ظهور میکند
با هشت گوسفند لاغر بیرون داخل مسجد حرام میشود و خطبه میکند پس در میان
خانه کعبه غایب میشود پس چون شب شنبه در آید و تاریک شود پشت بام
خانه کعبه خواهد رفت و ندا خواهد کرد تا آنکه سیصد و سیزده نفر از اصحاب
آنحضرت از مشرق و مغرب بیک چشم بر هم زدن حاضر میشوند پس چون جمع شوند

مرد ما را دعوت به بیعت خواهد نمود و اول کسیکه بیعت خواهد کرد جبرئیل
خواهد بود پس در مکه مکث میکند و کتب الهی را القا میکند از صحف و تورات
و زبور و قرآن تا آنکه ده هزار نفر جمع میشوند پس در این حال شخصی باید بخدمت
آنحضرت که رویش بجانب پشت کشته باشد و بگوید که ای سید من بشیر من
و برادرم در میان سیصد هزار کس لشکر سفیان بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم
شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس متوجه شدیم
که مکه را بکنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون در صحرای بیدا که در حوالی مدینه است
رسیدیم و آنوقت شب فرود آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کردان
این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها با چهارپایان
و اموال و اسباب فرو برد و چیزی در روی زمین باقی نماند بغیر از من
و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را بر پشت کرد اینک فرو برد
گفت ای نذیر برو بنزد سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان و بامن گفت
که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده و توبه کن پس
حضرت دست مبارک بر روی بشیر مالد و بحالت اولی برگردد و با آنحضرت بیعت
کند و در لشکر آنحضرت باشد پس در مکه خلیفه نصب میکند و چون از مکه بیرون

آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت بسوی مکه معاودت
نماید پس اهل مکه سر بزیر افکنده تضرع کنند و توبه کنند پس از اهل مکه
شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران
خود را از جن و نقبا بسوی ایشان برگرداند که ایشان بگویند که برگردند بحق
پس هر که ایمان بیاورد او را بخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید
پس چون برگردند از هزار کس یکی ایمان نیاورد پس بمدینه بیاید پس امر
کند که عمر و ابوبکر را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون
آورند بهمان صورت که داشته اند پس بفرماید که ایشان را آویزان کشند بر درخت
خشکی پس آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس
دوستان ایشان را حاضر کرده اند و بفرماید که دوستان ایشان جدا شوند
پس خلق دو طایفه شوند یکفرقه دوست ایشان و یکفرقه دشمن ایشان پس
حضرت بفرماید که دوستان ایشان از ایشان بیزاری جویند ایشان اظهار
زیاده شدن محبت کنند با ایشان و اظهار بیزاری از آنحضرت و دوستان
او پس حضرت بفرماید باد سیاهی بوزد و ایشان را هلاک کند پس بامر الهی
آن دو ملعون را زنده کند گناه اولین و آخرین را بر ایشان لازم آورد
پس متوجه کوفه شود و دجال را بکشد سفیان با و ایمان آورد و بعد از آن

با عوان و دوستان خود بر گردد و مقاتله کند و بدست آنحضرت کشته شود
پس اصحاب خود را باطراف بفرستد و عالم را پر از عدل کند و پای تخت
آنحضرت شهر کوفه خواهد بود و محل حکم مسجد کوفه و محل بیت المال مسجد سهله
و موضع خلوتش نجف اشرف و بمقدار هفتاد سال این زمان سلطنت کند
و بعد از پنجاه و نه سال از ظهور آنحضرت امام حسین ع با انصار و ملائکه
خروج کند و بعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش داشته باشد
از بالای سطح چوبی بر او زند و او را بقتل رساند حضرت امام حسین او را
دفن نماید پس یزید و سایر دشمنان آنحضرت زنده شوند و حضرت انتقام کشد
و پنجاه هزار سال سلطنت کند و ابروی آنحضرت را بر بندند و جمیع ائمه رجعت
کنند و حضرت صاحب الامر بعد از آبای کرام باز رجعت خواهد کرد جعلنا الله من
انصاره واعوانه **وصل** این اعتقاد نیز از اصول مذهب و احکام اهل ایمان
و اثنا عشری چون جواز اقتدا و قبول شهادت و نحوه و عدم خلود در جهنم در منکر
این اعتقاد جاری نخواهد بود بلکه بنابر قول بعضی اجتناب از ایشان و مجانبه
ایشان و مانند اینها لازم است والله العالم و له الحمد الدائم والصلوة علی رسوله
و آله الی القائم **باب پنجم** در بیان اصل پنجم است که آن معاد است بدانکه
معاد در لغت عرب یعنی عود و برگشتن است از جائی بجائی یا از حالی بحالی

و هم چنین یعنی مکان عود و زمان عود نیز آمده است و مراد از معاد در اینجا
بحسب معنی تصوری عبارت است از برگردانیدن خداوند عالم ارواح عباد را
بسوی اجساد ایشان از برای حساب و ثواب و عقاب و بحسب معنی تصدیقی
آنست که مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم زنده
میکرداند جمیع بندگان را بعد از میرانیدن در عالم برزخ در بدن مثالی از برای
پرسیدن و ... بعد از سؤال قبر و فشار آن که بیدنهای اصلی تعلق میگیرند
و در روز قیامت کبری در محشر در بدنهای اصلی از برای حساب و ثواب
و عقاب و نیکوکاران و مانند ایشان را بعد از میزان چون جماعتی که از گناهان ایشان عفو
شده باشد بشفاعت و مثل آن چون حسنات مفوضه با ایشان که باعث عفو از
گناهانست از پل صراط که جسری است بر روی جهنم و از مو باریکتر و از شمشیر
تیزتر است میگذرانند و باعراف یا بهشت میبرد و بدکاران که کافر نباشند یا مانند
ایشانند بجهنم میبرد و بعضی از بدکاران را که کافر نیستند چون اثنا عشری بعد از
پاک شدن از گناهان یا عفو از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از
جهنم بیرون میاورد و باعراف یا بهشت میبرد چون در این اصل نیز پنج فصل است
فصل اول در بیان آنست که خداوند عالم بعد از میرانیدن بندگان روحهای
ایشان تعلق میدهد بیدنهای اصلی ایشان از برای سؤال قبر و فشار آن

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

و بعد از آن بر میگرداند آن روحها را ببدنهای مثالی در عالم برزخ و قیامت
صغری که پیش از حشر و قیامت کبری و خوبان در شبیه بهشت متنعم میباشند
و بدان در شبیه جهنم که در عرض است معذب میباشند و بر خلاف تناسخیه که قائلند
که نفس انسانی اکتساب تمام کمالات خود را نکرده است بعد از موت منتقل میشود
ببدن انسانی دیگری که تمام کند کمالات ممکنه خود را و هم چنین مسخیه که
قائلند بمنتقل شدن ببدن حیوان مناسب چون شیر از برای نفس شجاع و هم چنین
رسخیه که قائلند بمنتقل شدن بجسمهای گیاه و هم چنین فسخیه که قائلند منتقل
شدن بجسم جماد چون سنگ و هم چنین کسانی که قائلند که تعلق میگیرد بجرم
آسمان و مانند آن از برای تحصیل کمالات پس باید دانست اولا اینکه مرگ حق است
چنانکه از جمله قطعیات است و صریح بعضی از آیات است چنانکه خداوند عالم
فرموده کل نفس ذائقة الموت یعنی هر ذی جانی چشنده شربت مرگ و موت را
و ایضا فرموده کل من علیها فان یعنی هر کس که بر روی زمین میباشد فانی
خواهد بود و ایضا فرموده کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیزی هلاک
خواهد شد مگر ذات خداوند عالم هر که بجهان آمد اهل فنا خواهد بود
آنکه پاینده باقیست خدا خواهد بود و ایضا از حضرت صادق مرویست
که در زمان فرزندان او اسمعیل فرموده که اهل زمین خواهند مرد تا اینکه احدی

باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان میمیرند تا اینکه احدی نخواهد ماند مگر
ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت میاید
و نزد حق تعالی میایستد پس خدا از او میپرسد و حال اینکه خود بهتر
میداند که کی مانده است میگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید بگو بجبرئیل و میکائیل
که بمیرند پس ملائکه میگویند پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین
تواند خداوند عالم خواهد فرمود که من مقدر کردم مرگ را بر هر نفسی
که در آن روح بوده باشد پس ملک الموت میاید و نزد حق تعالی میایستد
و خداوند از او سؤال کند که کی مانده است میگوید پروردگارا نمانده است
مگر ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید بگو حاملان عرش را که بمیرند
پس میاید غمگین و از ترس نگاه بجانب بالا نکند پس از او پرسد که کی
مانده است میگوید پروردگارا بغیر از ملک الموت کسی نمانده است پس گوید
بمیر ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمان بدست قدرت
خود بگرداند و ندا کند که کجا اند آنها که با من شریک قرار میدادند و با
آنها از آیات و اخبار بسیار است و ثانیا اینکه در وقت قبض روح و سکرات
موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای بشارت و اسانی

بر دوستان ایشان و دشوار برای مخالفان چنانکه مرویست از حضرت امام
جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مؤمن میشود دو یار از برای او میفرستند
یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل و مال را از خاطر او محو میکند
و مسخیه او را جوانمرد و راضی میگرداند بجان دادن و چون ملک الموت
میاید که قبض روح او بکند باو میگوید که ای دوست خدا جزع مکن
بحق آن خداوندی که محمد ص را بحق فرستاده است که من مهربانترم و مشفقترم
نسبت بتو از پدر مهربان بگشای دیدهای خود را و نظر کن پس متمثل میشوند
از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و امامان از
ذریت ایشان پس باو میگویند اینها اند رسول خدا و امامان که رفیقان تو ایشانند
خواهند بود پس چشم میگشاید و ایشان را میبیند و منادی ندا میکند او را از
جانب رب العزة که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی حضرت فرموده یعنی ای نفسی که مطمئن گردیده
بمحمد و اهل بیت او برگرد بسوی پروردگار خود در حالتی که راضی باشی
بولایت ائمه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو
در میان بندگان من یعنی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من
پس در آنوقت هیچ چیز محبوبتر نیست بسوی او مگر اینکه روحش کشیده شود

و ملحق بمنادی شود و در احادیث دیگر فرموده هیچ نفسی نمیمیرد مگر که رسول
خدا و امیر المؤمنین را ببیند راوی پرسید که چون ایشان را دید بدنیا
بر میگردد فرمود نه چون ایشان را دید میرود بسوی آخرت و هر دو
میایند و رسول خدا میاید نزدیک سر او مینشیند و علی ع نزدیک پای او مینشیند
پس حضرت رسول سر را نزدیک گوش او میبرد و میگوید بشارت باد ترا
منم رسول خدا و منم که بهترم از برای او از آنچه گذاشته در دنیا پس حضرت
امیر المؤمنین ع بر میخیزد و سر را نزدیک او میبرد و میگوید ای ولی خدا شاد باش
منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی حضرت فرمود در آنوقت نفع من بتو
میرسد پس فرمود این در کتاب خداست الذین آمنوا و کانوا یتقون
لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز
العظیم یعنی آنها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بوده اند از برای ایشانست
بشارت در زندگانی دنیا و آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبره
دیگر فرموده که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر
میشوند و رسول خدا در دست راست او می‌نشیند و حضرت امیر المؤمنین
در دست چپ او و حضرت رسول باو میفرماید که آنچه امید داشتی در پیش
رو است و آنچه میترسیدی از آن ایمن گردیدی پس در بهشت بر او

چشم اوست و چون محتضر میشود حاضر میگردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین
و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین نزدیک می‌آید و میگوید یا رسول الله
این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست بدار پس رسول خدا بجبرئیل
میگوید این بنده دوست میدارد خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را
دوست بدار پس جبرئیل بملک موت میگوید که این دوست میدارد
خدا و رسول و اهل بیت او را پس او را دوست دار و با او رفق و مدارا
کن پس ملک موت نزدیک او می‌آید و میگوید ای بنده خدا آیا گرفتی خط برات
که بان گردن خود را از عذاب خدا آزاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی
از آن با آتش جهنم و چنگ زدی در عصمت کبری خدا در زندگی دنیا گوید
بلی پرسد که آن کدام است مؤمن گوید ولایت علی بن ابی طالب است ملک موت
گوید که راست گفتی آنچه از آن میترسیدی خدا ترا بان امان داد
و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا
و علی و فاطمه و ائمه از ذریه ایشان پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا
و آسانی پس کفن و حنوط او را از بهشت میاورند و حنوط او از مشک خوشبوتر
خواهد بود و حله زردی باو بپوشانند از حله های بهشت و چون او را
در قبر گذارند دری از درهای بهشت بروی او گشایند که از شمیم بهشت

دکلها

میگشایند و میگویند این منزل تست در بهشت اگر میخواهی ترا بر میگردانیم بدنیا
و آنچه میخواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در وقت
تنکش سخت میشود و جبینش عرق میکند و لبها بهم کشیده میشود و بینی
او دراز میشود و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان او از بدنش
بیرون رفت بازدیدارا باو عرض میکنند و او اختیار آخرت میکند پس
روح او با اوست و او را غسل میدهند با آنها که غسل میدهند و میگویند
بدنش او را با آنها که میگردانند و او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند
و جنازه برداشتند روح در پیش روی جماعت میرود و ارواح مؤمنان
باستقبال او می‌آیند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند او را بآنچه
حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در قبر گذاشتند
روح او با او بر میگردانند از سر او تا کمر او و از او سؤال میکنند از آنچه
میداند از اعتقادات حقه چون جواب گفت در بهشت را بروی او میگشایند
پس داخل میشود بر او در قبر او از نور بهشت و خنکی و بوی خوش آن و ایضا
بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده اند که خطاب بشیعیان خود فرمود
بخدا قسم که خدا اعمال را از شما قبول میکند و شما را میامرزد و چون جان
مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و هرچند آنچه موجب روشنی

برای او داخل شود و از پیش رو و پس و از جانب راست و چپ بقدر یک ماه راه
بگشایند و با او بگویند بخواب مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس با او
گویند بشارت باد تو را بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو
غضبناک نیست پس زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان
میخورد از طعام ایشان و میآشامد از شراب ایشان سخن میگوید در مجالس ایشان
تا وقتیکه قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر شود حق تعالی او را
مبعوث گرداند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را مرگ در رسد با رسول
خدا و امیرالمؤمنین و جبرئیل و ملک الموت حاضر شوند نزد او پس علی نزدیک
آید و گوید یا رسول الله این دشمن ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول
خدا با جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول بود
او را دشمن دار و جبرئیل بملک موت گوید که این دشمن خدا و رسول و اهل
بیت بود او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک موت
نزدیک او رود و گوید ای بنده خدا آیا فرا گرفتی در دنیا فکاک گرو را
که خود را از گروی عذاب خدا بدر آوری و آیا گرفتی براءة بیزاری
که خود را از عذاب الهی بدر آوری و گرفتی براءة بیزاری خود را از آتش جهنم
و مستمسک شدی بعصمت کبری گوید نه ملک الموت گوید بشارت باد تو را

ای دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم ابشر از او پیش پیکی بان رسیدی
پس جان او را بعنف و دشواری از بدن او میکشد و موکل میگرداند
بروح او سیصد شیطان را که همه آب دهان بر او می اندازند و از روح
او متاذی شوند و چون او را بقبر میگذارند دری از درهای جهنم در قبر او
میگشایند که زبانه آتش و بوی بد جهنم از آن در داخل بر او میشود تا الحال
آنکه باید اعتقاد و اقرار کرد سؤال قبر و فشار قبر است و مانند اینها چنانکه
از قطعیات مذهب امامیه است و نیز مرویست از حضرت صادق که فرمود
که هر کسی که انکار کند معراج و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعه ما نیست
و اینها مرویست از جناب پیغمبر که فشار قبر کفاره ضایع کردن نعمت
خداست و اینها مرویست که کسی که بدون رخت کشیدند هوا او را فشار میدهد
مثل فشار قبر و اینها مرویست از حضرت امام موسی کاظم که فرمود چون
مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملائکه او را مشایعت میکنند تا بقبر او پس
چون داخل قبر کردند منکر و نکیر در نزد او می آیند و او را می نشانند
و میگویند من ربک و من نبیک و من دینک یعنی خدای تو کیست و دین تو
چیست و پیغمبر تو کیست پس آن مؤمن میگوید الله ربی و محمد نبی
و الاسلام دینی پس قبر او را وسعت میدهند بقدر یکه چشم کار میکند

واز طعام بهشت باو میدهند و روح و ریحان بهشت براو داخل میشود
وچون کافر را داخل قبر کنند ونکیرین سؤال کنند کویند نمیدانم پس دری
از جهنم بروی او باز کنند وچرك وریم جهنم را باو میچشانند وعلامه علیه
کفته است که امدن دو ملك از برای سؤال متواتر است وظاهر روایت و در اکثر
اخبار وارد شده که یکی منکر است ودیکری نکیر ودر بعضی از روایات وارد
شده که نسبت بمؤمنان مبشر وبشیر است ونسبت بمخالفان منکر ونکیر است
وبا اکر از برای مؤمنان بصورت خوب میایند وبشارت میدهند ایشان را
بثواب ونعیم بی انتها وبرای کافران ومخالفان بصورت مهیب میایند
وایشانرا وعید بعذاب میکنند واز بعضی از اخبار مستفاد میشود
که چون میت را باسم او ومادر او تلقین کنند منکر ونکیر پس میروند
ومیکویند ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجت او کردند وحدیث وفات سلمان
نیز بر این مطلب شاهد است چنانکه مروی است از اصبغ بن نباته که کفت من
باسلمان بودم در وقتیکه از جانب علی ابن ابی طالب حاکم مداین بود
پس روزی مانیکه بیمار شد به بیماری که در ان بیماری فوت شد من اورا
عیادت میکردم تا اینکه بیماری او شدید شد ویقین بمرك کرد پس التفات
وکفت که جناب پیغمبر بمن کفت ای سلمان چون مرك تو نزدیك شود میتی

بامن حرف خواهد زد و من میخواهم که معلوم کنم پس کفت تابوتی حاضر
کن ومرا در میان ان بکذارید وبعضی شان ببرید پس چنان کردیم پس
ندا کرد که السلام علیکم یا من جعلت لهم الارض مطا جوابی نشنید پس
کفت السلام علیکم یا من جعلت المنایا لهم الغذاء جوابی نشنید پس کفت
السلام علیکم یا من لقوا اعمالهم التی عملوها دار الدنیا جوابی نشنید پس ندا
کرد که السلام علیکم یا محبوسین مایوسین جوابی نشنید پس ندا کرد که السلام
علیکم یا منتظرین النفخة الاولی وسئلتکم بالله الاعظم الاعلم والنبی الاکرم
ما اجابنی منکم مجیب یعنی سلام برشما بادای کسانیکه منتظر نفخه اولی هستید
قسم میدهم بخدائی که اعظم وپیغمبر اکرم که یکی از شما مرا جواب بدهید زیرا
که من سلمان فارسیم و آزاد کرده رسول خدا هستم وانجناب چنین مرا خبر داد
که چون وفات من نزدیک شد میتی با من حرف میزند و میخواهم که بدانم
که وفات من نزدیک شده یا نه پس ناکاه میتی بسخن امد وکفت السلام علیکم
یا اهل البناء والفناء المشتغلون بعرصة الدنیا نحن لکلامکم مستمعون وبجوابکم
سارعون فسئل عما بدالك رحمك الله یعنی سلام برشما باد ای اهل بناء
وفنا که مشغولید بامور دنیا ما کلام شما را میشنویم وجواب شما را بسرعت میکوئیم
پس هرچه میخواهی سؤال کن خدا تورا رحمت کند پس سلمان کفت ایها الناطق بعد

بهشتی بسبب عفو الهی یا از اهل جهنمی بعدل او ان میت گفت که من از اهل رحمت
و نعمت الهی میباشم پس سلمان گفت مرا چگونه دانستی ان میت گفت که ای سلمان
بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن را بمقراض ببرند و پاره پاره کنند اسانتر است
از چشیدن مرگ و نود ضرب شمشیر اسان تر از یک کشیدن مرگ است پس سلمان
گفت حال تو در دنیا چه بود ان میت گفت من از جمله کسانی بودم که دائمات
نجیر بودم از لطف خدا و عمل نجیر کردم و واجب الهی را بجای اوردم و کتاب
خدا را میخواندم و حرمت با جان و الدین داشتم و از حرام اجتناب میکردم و جمع
حلال میکردم از خوف سوال قبر که ناگاه بیمار شدم پس شخصی نزد ما خلقت
و بلند مرتبه در نزد من امد و ایستاده بچشم من کرد پس کور کرده بدم و بگوش من
کرد پس کر کرده بدم و بزبان من کرد پس لال شدم پس در اینحال اهل بیت من
و خویشان من گریستند پس من گفتم تو کیستی که اعضاء مرا از خوف و بلا زهر
در امدی گفت من ملک الموت میباشم که از برای قبض روح تو امده ام که ترا
از دار دنیا بدار اخرت برم پس دو شخص نیکو منظر در نزد من امدند یکی
در جانب راست من نشست و دیگری بجانب چپ پس سلام بمن کردند و گفتند
که ما نامه عمل ترا اورده ایم پس بگیر و بخوان و ببین که چه عمل کردی پس من
گفتم که شما کیستید و نامه چه نامه است و گفتند ما دو ملک میباشیم یکی در دست

که نامه حسنات بدست اوست و دیگری هست که نامه سیئات بدست اوست
پس چون نگاه بنامه حسنات کردم خوشحال شدم و خندیدم و چون نگاه بنامه
سیئات کردم بدحال شدم و گریستم پس ملک الموت نزدیک امد پس روح
مرا کشید و هر کشیدنی مثل تمام شدت و سختی میان اسمان و زمین بود
تا انکه روح مرا بسینه من رسانید پس کشید جان مرا بنوعی که اگر بر کوه
وارد میشد اورا میگداخت پس روح مرا از بینی من بیرون اورد پس
قوم من شروع کردند در گریستن پس ملک الموت غضبناک شد با ایشان
گفت که ما بر شما ستم نکردیم بلکه فرمان پروردگار خدا کردیم پس اگر صبر کردید
اجر دارید و اگر جزع کردید گناه کارید پس روح مرا برداشت در بهشت
پس ملک دیگر امد که روح مرا از او گرفت و در جامه سبز ابریشمی گذاشت
پس بالا برد پس خداوند عالم از واجبات و محرمات سوال کرد پس روح مرا
بر گردانیدند بجانب بدن من در وقتیکه غسال او را برهنه نمود و شروع
کرد بشستن پس روح من گفت آهسته مرا غسل بده که این بدن ضعیف
تاب شدت ندارد پس بدن مرا غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز کردند
و چون داخل قبر کردند مثل ان بود که از اسمان بزمین افتاده باشم پس
دفن کردند و برگشتند پس روح من بسوی بدن من برگشت و من شروع

کردم در پشیمانی و گریستن از تنگی قبر و فشار شدن و گفتم کاش من بر میگشتم
بدنیا تا اینکه عمل صالح میکردم پس از جانب حق جواب داد که کلا انها
کلمة انت قائلها یعنی حاشا این حرفیست که تو میگوئی و این محال شد
پس من گفتم که تو کیستی گفت من منبه هستم گفتم منبه چیست گفت ملکی
هستم که خدا مرا موکل کرده بر جمیع خلق خود پس ایشان را آگاه میکنم بر عمل خود
تا اینکه گواه بر حال خودشان پس نزدیک من آمد و مرا نشانید و گفت بنویس
عمل خود را که در دنیا کردی من گفتم بخاطرم نیست گفت من میگویم گفتم
کاغذ ندارم پس پاره از کفن من گرفت و کاغذ کرد گفت این کاغذ
گفتم قلم ندارم گفت انگشت تو گفتم مرکب ندارم گفت آب دهان تو پس
تمام عمل مرا گفت و من نوشتم پس نوشته مرا گرفت و طوقی کرد و در گردن
من انداخت بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را بگردن من انداختند
پس رفت و من گریستم بحال خود و گفتم که کاش در دنیا بغیر از عمل خیر کاری
نمیکردم پس ناگاه ملکی حاضر شد هولناک مثل کوه عظیم با گرزی آهنی که جمیع
اهل دنیا اگر خواستند از جا حرکت بدهند نمی توانستند پس تیر و باریک شد
و در پیش مرا گرفت و کشید و صدائی زد که اگر اهل دنیا می شنیدند همه میمردند
پس سوال کرد من ربک و من نبیک و ما عملک و ما دینک یعنی خدای تو کیست

و پیغمبر تو کیست و دین تو چیست و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف گنگ
گردید و نمیدانستم که چه بگویم تا اینکه رحمت خدا شامل حال من شد و زبان من
گویا شد گفتم الله ربی و محمد نبیی و الکعبة قبلتی و الاسلام دینی و علی
ولیی و امامی و بعده اولاده الطاهرین ائمتی و القرآن کتابی و المؤمنین
اخوانی و ان الموت حق و السوال حق و الصراط حق و الجنة حق و النار
حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور پس مرا
بشارت داد و گفت از من نجات یافتی پس بخواب مثل خواب عروسان
پس منکر رفت و ملک دیگر آمد که اسم نکیر بود و هولناکتر از منکر
او نیز مثل منکر سوال کرد و بعد از من احوال من جواب او را مثل جواب
منکر گفتم او نیز مرا بشارت داد و گفت بخواب مثل خواب عروسان پس دری
از بهشت از سمت سر من باز کرد و دری از جهنم سمت پای من پس گفت
نجات یافتی از این عذاب مگر بسبب معرفت خدا و رسول و ائمه هدی پس
آن دری را که از سمت جهنم بود بست و در بهشت را باقی گذاشت و قبر مرا
وسعت داد بقدری که چشم کار میکند و چراغی روشن کرد که از ماه
و آفتاب روشن تر است و بیرون رفت و تنها ماندم تا قیامت در رفاقت
من خواهد بود اینست حال نیکوکاران و اما بدکاران پس چون منکر و نکیر

از ایشان سؤال کنند از خدای ایشان اگر گویند شما خدای ما هستید
ایشان گویند که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس گرزی بر او زنند که اعضای
او را از هم جدا کنند پس او را با کفار محشور کنند و در عذاب شدید باشند
پس کلام آن میت قطع شد و سلمان را بمنزل او بردند و بر حسب الحی و اصل شد
و جناب امیر المؤمنین ع بالجانب حاضر شد و او را غسل داد و بر او نماز کرد
و دفن کرد و مثل این سایر احادیث در اینجا اگر در حقیقت روح خلافست
و حکاو جمع از علماء امامیه آن جوهر مجرد از ماده میدانند و میگویند که
نه جسم است و نه جسمانی و بعضی گویند که روح بخاری را جان میگویند و نفس
ناطقه را روان پس روح حیوانی جسم است و از بخاریست که در اکب دم است
و خون حامل اوست و روح انسانی مجرد است و بعضی میگویند که در بدن
اجزاء اصلیه است که باقیست از اول عمر تا آخر عمر در حال حیات و در قبر
باقی میماند و در قیامت محشور میشود و مدار حشر و ثواب و عقاب بر آنست
و اجزاء فضلیه است که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان که مشار الیه است
بهمان اجزاء اصلیه است و بعضی عرض جسمانی میدانند و بعضی میگویند
که انسان مرکب از روح و بدن و این دو جوهر حقیقتند که میان
ایشان با غایت آشنائی غایت بیگانگی است که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم

علوی است و دیگری از خاک و عالم سفلی است و خوردن و خوابیدن و گفتن
و شنیدن و امثال اینها از آثار جسم است و علم و فهم و اعتقادات از آثار روح است
و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغست در فانوس و از حضرت
صادق ع مرویست که روح مؤمن در بدن نقش مثل جوهریست در صندوق
و ایضا از آنحضرت مرویست که روح ممزوج به بدن و داخل بدن نمیشود
بلکه مثل سرپوشیست بیرون که محیط است بان و انضمام و حیث که فرمود که
روح مثل آفتابست که مرکزش در آسمانست و شعاعش در جهان پهن است
و خاصا آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی
بودن روح بعد از مفارقت بدن و سؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه میت را
چون در قبر گذارند روح او به بدن او تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال
میکنند و فشار قبر باین بدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق
میگیرد به بدن مثالی که مثل این بدنست چنانکه از اخبار بسیار مستفاد
میشود که روح بعد از مفارقت از این بدن تعلق بان جسد میگیرد و ثواب
و عقاب عالم برزخ و مانند اینها بان جسد است و ظاهر اینست که آن جسد بعد از
رفتن موجود میشود و بعضی میگویند که در حال حیات نیز موجود است و در حال
بیداری تعلق روح باین بدن بیشتر است و در وقت خواب به بدن مثالی بیشتر است

و بعد از ترک تعلقش زیاده میشود و نفوس انبیا و اوصیا در اجساد مثالیه
بسیار تصرف میکند و از این جهت در مکانهای متعدده حاضر میشوند و دلیل
تحقق عالم برزخ آیات و اخبارست چنانکه خداوند عالم فرموده که حتی اذا
جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها
کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یعنی چون مرگ برسد یکی از
کفار یا تارک کننده زکوة را میگوید پروردگارا برگردان مرا بدنیا
که عمل شایسته بکنم در آن چیزها که ترک کرده ام و دالی اشتنم اهادا
درهم بنا پس در جواب او گفته خواهد شد که کلا و حاشا چنین نخواهد شد
زیرا که این کلمه ایست که او میگوید و واقع نخواهد شد و ایشان را نخواهند
گذاشت بلکه عالمی است که مرکب باقی خواهند ماند و از عقب این حال ایشان
برزخی است که میان حال دنیا و آخرت تا روزیکه در قیامت مبعوث و محشور
شوند و ایضا فرموده ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند
ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا
بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل
و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی گمان مکن که کسانیکه کشته شده اند
در راه خدا مرده گانند بلکه ایشان زنده اند در نزد پروردگار خود در حالتیکه

روزی داده میشوند و شادند بسبب آنچیزیکه خدا عطا فرموده از تفضل
خود با آن نعمت خود و شاد میباشند از برای مؤمنانی که ملحق نشده اند
با ایشان و در عقب ایشانند با آنکه خوفی بر ایشان نیست و اندوه ناک
نخواهند بود و شاد میباشند بسبب نعمت خدا و تفضل او و آنکه خدا
ضایع نمیکند اجر مؤمنان را و ایضا فرموده از باب حکایت از مؤمن یالیت
قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین یعنی ای کاش قوم من میدانستند
که خدا مرا آمرزید و از جمله اکرام کرده شده ها کرد اند و ایضا مرویست
از یوسف بن ظبیان که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم
و فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مرگ ایشان
گفتم که میگویند در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن
گرامی تر است نزد خدا از این در حوصله مرغان باشد بلکه در وقت مرگ او
رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه و حسن و حسین نزد او میآیند و با ایشان
ملائکه مقربان خدا هستند پس اگر خدا گویا کرداند زبان او را بشهادت
از برای خدا بیگانگی و از برای رسول خدا به پیغمبری و از برای اهل بیت
بولایت نزد گواهان و ملائکه مقربان نیز بر این گواهی میدهند و اگر
زبان او نیز بند شد حق تعالی مخصوص میکرداند پیغمبر خود را بعلم داشتن

با یکدیگر در دل او هست از این عقاید چون آنحضرت شهادت میدهد بر این
و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین
و هر که با ایشانست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نمود روح او را
بسوی بهشت میبرد در صورتی که شبیه بصورت او در دنیا است پس میخورد
و میاشامد پس مرده تازه که بنزد ایشان میرود ایشان او را میشناسند بآن
صورتی که داشته اند و بروایت دیگر مرویست که روح مؤمنین در بدنهایی
که مثل بدنهای ایشانست و بروایت دیگر مرویست که روح مؤمن در قالبیست
که مثل قالب اوست که در دنیا داشت پس میخورند و میاشامند پس چون
کسی بر ایشان وارد میشود میشناسند ایشان را بآن صورتی که در دنیا داشته اند
و از امام محمد باقر ع مرویست که خداوند عالم در مغرب زمین خلق کرده است
فرات از آن بستان بیرون میاید و در هر شب ارواح مؤمنین را در آنجا
میبرند و از میوه های آنها میخورند و باهم ملاقات و تعارف میکنند و چون
صبح شود از آن جنت بیرون میایند و در هوا پرواز میکنند و ملاحظه
قبرهای خود میکنند و باهم ملاقات و تعارف میکنند و نیز خداوند عالم
آتشی خلق کرده از برای ارواح کفار که در آنجا ساکن دارند از زقوم آن
میخورند و از حمیم آن می آشامند و چون صبح شود بیرون میبرند بسوی وادی

که در یمن است از برهوت میکشند که از گرمی آن آتش دنیا و ارواح
کفار را در آنجا باهم ملاقات و تعارف میکنند و چون شام شود بر میگردند
بسوی آن آتش پس ایشان همیشه باین احوال هستند تا روز قیامت پس
فرمود که مستضعفین و کسانی که پیغمبر را نمی شناسند و کلاب اهل
بیت را ندارند در قبرهای خود هستند و از آنجا بیرون نمیروند خدا
میشود بر ایشان را حقی از جنت که در مغرب تا روز قیامت پس دوران
در زحساب ایشان را میکشند پس به بهشت [illegible] همچنین
حال ابله و اطفال اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ مرده اند و حرمت
که از برای دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بینند پس از آن
در بر حوض صورتی داخل میشود و آن مؤمن گوید که تو کیستی گوید
من اعتقاد نیکو و عمل صالح تو ام و حسن را در بهشت گذارند و نسیم
بهشت بجسد او می رسد تا روز قیامت و چون کافر داخل قبر شود برای
او دری از جهنم باز کنند و شخصی بد صورتی داخل شود و گوید تو
کیستی گوید من اعتقاد بد و عمل ناشایسته توام پس روح را در آتش
گذارند و از آن آتش حرارت بجسد او می رسد تا روز قیامت و مسلط
کردانند براو شصت و نه مار عظیم که او را گزند و گوشت او را در زمین

یکی از آن مارها بدمد هرگز گیاه از آن نروید و مروی است که اعتقاد و اعمال
مجسم میشوند و ولایت میگوید که هر فضی که دارید من تمام میکنم و مروی است
که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نیماند مگر آنکه خدا حشر میکند روح
او را بوادی السلام که در پشت کوفه است و از بعضی اخبار مستفاد میشود
که ارواح مقدسه انبیا و اوصیا بعد از سه روز یا چهل روز بدنهای اصلی ایشان عود
مینماید و ایشان را باسمان میبرند و مروی است که چون بزیارت قبور خویشان و برادران
میروید مطلع میشوند و با شما انس میگیرند و چون بر میگردید وحشت بهم میرسانند
و مروی است که هیچ مؤمنی و کافری نیست مگر آنکه در وقت زوال شمس بزیارت
اهل خود میاید می بیند که اهل او عمل صالح میکنند خدا را حمد میکند و اگر
کافر می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حسرت ایشان میگردد و از حضرت
امام موسی کاظم مروی است که مؤمن هر هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت بزیارت
اهل خود میاید بصورت مرغ لطیفی و بر دیوار ایشان می نشیند و مشرف میشود
بر ایشان و اگر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد شود و الا غمگین گردد و مروی است
که بعضی هر روز و بعضی هر دو روز و بعضی هر سه روز و اکثر ایشان هر جمعه
در وقت زوال شمس امثال آن بصورت گنجشک یا کوچک تر با او ملکی میاید
[illegible] که باعث مسرت او است و از او میپوشانند آنچه را که باعث

اند و هست بدانکه ظاهر اخبار آنست که قالب مثالی منتقل است نزد این
بدن وصل این اعتقاد از اصول مذهب چنانکه از اخبار بنظر مستفاد
میشود و علامه مجلسی گفته است که اجماع مسلمانان که در قبر سؤال میباشد
و روح را از برای سؤال ببدن بر میگردانند بلکه از ضروریات دین اسلام است
و منکرش کافر است و این فی الجمله مسلم است و تفصیل مذکور از اصول مذهب
نیست زیرا که بر بعضی از اهل دین اینها معلوم نیست والله العالم فصل دوم
در قیامت کبری ارواح عود میکنند بدنهای اصلیه باین طریق که بعد از آنکه محشور
دمیدن صور اسرافیل جسدهای پوسیده و متفرق گردیده را بصورتی مثل
صورت اول ترکیب کنند و روحها را بان تعلق دهند و بموقف حساب
آورند و نامه اعمال او را در میزان می سنجند پس باید دانست که اول آنکه
خداوند عالم بعد از آنکه بنظر بمضمون بعضی از اخبار میراند اهل زمین را آنگاه
انداخت مثل آنکه خلق کرد خلایق را و میراند اهل آسمان اول را و بر این حال
وا گذاشت مثل آنچه خلق کرد خلق را و مثل آنچه میرانده است اهل زمین را
بلکه مثل اضعاف آن و همچنین اهل باقی آسمانها را بترتیب بقدر جمیع زمانها
گذشته و اضعاف آنها و همچنین هر یک از میکائیل و جبرائیل و اسرافیل و عزرائیل را
با مکث بقدر اضعاف زمانها گذشته با میراند هر دو بیک دفعه بدمیدن صور

اولاً چنانچه مقتضای بعضی دیگر از اخبارست امر میکند نظر بمضمون بعضی از اخبار
که چهل روز باران ببارد و اجزاء هر قالبی را جمع میکند و صورت بآنها میپوشاند
و روح را بآن تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی متحقق میشود از برای حساب
ثواب و عذاب جسمانی که جمع شود با لذات روحانی و آلام روحانی و از برای
عبرت دادن نیکوکاران از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی
پس از برای ملاحظه کردن اینست که رسانیدن لذات جسمانی و روحانی با هم
اکمل و ارجح است از روحانی تنها مثلاً و همچنین جسمانی و روحانی در مقام
انتقام از ظالم چون نزد عقل ترجیح مرجوح بدون سبب خارجی قبیح است
و ترجیح بلا مرجح نیکو نیست بلکه لازم است و ایضاً مقتضای حکمت غرض اصلی خدا
از خلق کردن انسان و امثال ایشان رسانیدن نعیم ابدی است و مقتضای
عدالت او اینست که انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس لازم است خلق کردن بهشت
و نعمتهای او و جهنم و عذاب او تا آنکه حکمت و عدالت تمام شود و این علت حکم نکند
بمعاد ارواح است بمعاد اجسام نیز هست و دلیل نقلی در این باب بسیارست
علاوه بر اینکه از جمله ضروریات دین و مذهب است و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان
لازم است اتفاق بر حقیت آن کرده اند چنانکه نظر بمضمون حدیث امام جعفر صادق
مرویست که ابی بن خلف در مجلس حضرت رسالت آمد و در آن مجلس بعضی از

صناديد

صناديد قريش حاضر بودند استخوان پوسیده را بدست مالید و خورد کرد
بر باد داد و گفت کیست که این اجزاء متفرقه را جمع ساخته دیگر باره زنده
کند آنحضرت فرمود که پروردگار من در روز قیامت این اجزاء متفرقه
جمع کرده زنده خواهد ساخت و ترا زنده کرده بدوزخ خواهد برد پس
خداوند عالم این کلام را نازل ساخت و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال
من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم
یعنی آن دشمن خدا از برای ما مثلی زد و از خلقت خود فراموش کرد و گفت
که کیست که زنده کند استخوانهائی که پوسیده و ریزه شده باشد و پوست
و گوشت و رگ و اعصاب از او رفته باشد تو ای محمد بگو که زنده میکند
استخوانهای پوسیده و خورد شده را آنکسیکه بقدرت کامله خود آفریده آنها را
اول بار بدون اصل و ماده و از عدم بوجود آورده و او بهمه آفریدها
و کیفیت خلقت آنها دانا است و اجزاء و اصول و اعضاء و فضول آنها را میداند
که کجا مانده و در کجا باید و ایضاً نظر بمضمون بعضی از احادیث بعد از آنکه
عدی بن ربیعه که همسایه رسول بود با او در نهایت عداوت و دشمنی بود
و شرحی از آن حضرت از احوال قیامت پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بوقوع
آن گفت که اگر آنرا معاینه ببینم باور ندارم خداوند عالم فرمود ایحسب الانسان

ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه یعنی آیا گمان دارد آدمی
که ما نمیخواهیم اعضای او را بعد از پراکندگی جمع و اعاده نخواهیم نمود چنین نیست
بلکه جمع میکنیم اعضای او در قیامت در حالیکه ما توانائیم داریم بر اینکه مساوی
و بصورت اول خلق کنیم سر انگشتهای او را با لطافت و صغر آن چه جای استخوانهای
بزرگ و ایضا فرموده ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
یعنی بتحقیق که در قیامت خواهد آمد بدون شک و بدرستیکه خدا بر میانگیزد
تمام خلق را که در قبرها هستند و همچنین سایر آیات و اخبار که دلالت میکند
بر حقیقة معاد جسمانی چنانکه حضرت ابراهیم در سؤال کردن از زنده کردن
مرده ها و امر کردن خدا بکشتن چهار مرغ و در هم کوفتن اعضاء و نگاه داشتن
سرهای اعضا و متفرق ساختن اجزاء اعضا بر کوهها و خواندن اعضا و جمع شدن
اعضا نیز گواه این مطلب و ایضا روایت که زندیقی انکار معاد در نزد
داشت بحضرت صادق ع گفت چگونه زنده میکند بدنی پوسیده و اعضاء
متفرق شده را که در شهرهای متفرقه افتاده اند و درنده ها اعضا را خورده اند
و بعضی خاک شده اند و دیوار بآن بنا کرده اند حضرت فرمود که خدائی که ایجاد
کرده اعضا را بدون ماده و صورت داد بدون مثالی و شبیه که پیش از اینها
بوده باشد قادر است که اعضا را برگرداند بآن صورتی که اول بانها داد ان زندیق

کفت

گفت واضح کن از برای من این مطلب را حضرت فرمود چون زمان زنده کردن
ایشان در رسد باران بسیار خواهد بارید تا آنکه زمین مانند آب مخلوط
مخلوط میشود و خاک هر بدنی با هم جمع میشود پس صورت بآن برمیگردد و روح
بان میدهد و اخبار در این باب بسیار است اگر کسی گوید که [illegible]
ارواح باین بدنها که مرکب از خاک و آب و سایر عناصر این نشاء میباشند
و محل اسباب فناء میباشند منافی است با عقل و نقل زیرا که مخلوط بودن
بکثافات که در دنیا علت موت و زوال است در آخرت نیز سبب فنا خواهد
بود و این با خلود که مقتضای عقل و نقل است و غرض از خلقت منافات
دارد و علاوه بر این که اخبار که دلالت میکند بر صفاء بدن اهل بهشت
بحیثیتی که اکل میکنند و بول و غائط نمیکنند منافیست با اعاده اجساد بکیفیتی که
در دنیا بود جواب گوئیم که این شبهه مخالف ضروری دین است زیرا که معلوم است
بالبدیهه از صاحب شریعت که بنای دین او بر این است که اعتقاد کنند که این
بدنهائی که از این عناصر مرکب میباشد بعد از خاک شدن و متفرق شدن در
محشر جمع کرده خواهند شد چنانکه اشاره بآن شده و شبهه در مقابل ضروری
دین غلط است علاوه بر این مقتضای قدرت و حکمت تامه آنستکه این
بدنها را [illegible] که با کثرت [illegible] قابل بقاء میشود قابل بقاء کند و برگرداند

تا اینکه جمیع نعمتهای ممکنه متنعم شود چنانکه حدیثی که دلالت میکند بر اینکه
مثل معاد مثل خشتی است که خشت مال از آن بشکند و باز در قالب کذارند
و خشت کنند شاهد بر این مطلب است و اکر کسی کوید که معاد جسمانی ممکن
نیست زیرا که هرکاه انسانی انسان دیکر را بخورد و اجزای بدن ماکول اجزای
بدن اکل میشود پس هرکاه در محشر آن جزو را جزو هر دو بدن کند محال خواهد
بود و هرکاه جزو یکی کند دون دیکری ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد
جواب کوییم که جزو اصلی ماکول جزو فضلی اکل میشود و در معاد عود بماکول
میکند که از او اولی است و اکل را با اجزای اصلیه او که در رحم بوده اند
بر میکردانند با اینکه عدم امکان در بعضی از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر
بدنها است و ثالثا آنکه بعد از زنده کردن بندکان را بمقتضای بعضی از احادیث
خداوند عالم سر برهنه و پا برهنه مثل موهوشان در مکانی جمع میکند پس
ایشان ظلمت شدیده احاطه میکند تا اینکه عرق شدیدی میکنند و نفسهای
ایشان تنک میشود پس ایشان استغاثه میکنند بسوی خداوند عالم و میکویند
پروردکارا این ظلمت برطرف کن تا اینکه نور ذریه رسول خدا از برای
ایشان ظاهر میشود پس ندا میاید که شفاعت کنید از برای دوستان و شیعیان
خود و ابصار روشن است در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقف هزار سال

اهل محشر را بایستند از برای سؤال عقاید و اعمال که مجموع آن پنجاه هزار
سال است چنانکه خداوند عالم فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
یعنی عذاب الهی واقع است با اینکه ملائکه عروج میکنند و بالا میروند در روزیکه
مقدار آن پنجاه هزار سال است و ثالثا آنکه در حساب کاه قیامت میزان است
چنانکه خداوند عالم فرموده و نضع الموازین القسط لیوم القیمة یعنی
قرار میدهیم میزانها و ترازوهای حق را از برای حساب روز قیامت
و ایضا فرموده والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون
و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون یعنی
وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حق است پس هر کس سنکین باشد
نامه اعمال او که در ترازوها میکذارند پس رستکارانند از عذاب و حزن
و هرکس که سبک باشد نامه اعمال او که در ترازوها میکذارند پس ایشانند
زیان کاران که ضرر زدند بخودشان بسبب ستمهائی که کرده اند در دنیا و آیات
و اخبار در این باب بسیار است بوجهیکه در اصل میزان شکی باقی نخواهد
ماند ولی خلاف میان علما در اینکه میزان کنایه از عدل است چنانکه مفید
از حضرت صادق مروی است که در جواب زندیق چنین فرموده و از شیخ
نیز حکایت است یا آنکه در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که از

از هر یک از آنها دو کفه دارد و ایضا خلافست در کیفیت وزن و مراد از موزون
و وزن پس بعضی گفته‌اند که اعمال حسنه یعنی کردار خوب بشکلهای چنانکه از
بعضی احادیث مستفاد میشود مجسم میشود بصورتهای خوب و نورانی و اعمال سیئه
یعنی کردار بد مجسم میشوند بصورتهای تاریک و سیاه و حسنات را در یک پله ترازو
میگذارند و سیئات در پله دیگر و میسنجند و بعضی تجسم اعمال را قائلند و میگویند
که اعمال اعراض هستند در نشأه دنیا و جسم میشوند بآن هیئت و آن خاصیت در نشأه
آخرت و بعضی قائلند که نامه عملها را میکشند چنانکه در بعضی از احادیث وارد
شده است و ایضا خلافست که از برای همه کس یک ترازو است یا اینکه ترازوی
هر یک جداست یا متعدد باعتبار اعتقاد اعمال و اخلاق یا با وحدت پس باید بآنها
بوجه اجمال اعتقاد کرد و تفصیل احوال را بعلم الهی وا گذار کرد و از ابعاد آنکه
در حسابگاه قیامت تطایر کتب است یعنی پرواز کردن نامه اعمال است بجانب راست
یا چپ است چنانکه خداوند عالم فرموده و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج
له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا یعنی
هر آدمی خواه مؤمن باشد و خواه کافر باشد با او قرار میدهیم و ملتزم میگردانیم
نامه عمل او را که در روز قیامت پرواز میکند و بدست او می آید در گردن او
چنانکه عهده آن در گردن اوست و بیرون میآوریم از برای او در روز قیامت

نوشته که صحیفه عمل اوست و ملاقات میکند او را در حالتیکه گشاده باشد
و پیچیده نباشد و گوئیم که بخوان نامه عمل خود را که خود کافی هستی از
برای حساب خود و اظهار نمود و مالهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة
الا احصیها و وجدوا ما عملوا حاضرا یعنی چه شد که این نامه عمل ترا ترک نکرد
عمل کوچک و بزرگ را مگر آنکه او را جمع نمود و مییابند تمام عمل خود را حاضر
کرده در نزد خود و اظهار نمود فمن اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا
کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها
دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة و اما من اوتی کتابه بشماله
فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی
عنی مالیه هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی اما آنکسیکه نامه
عمل او را بدست راست او دادند پس از روی سرور و خوشحالی گوید بکس
نامه عمل مرا بخوانید بدرستیکه من یقین داشتم که ملاقات میکنم حساب
خود را پس او در زندگانی پسندیده است در بهشتی که بلند است میوه‌های
او که چیده میشود نزدیک است بقائم و قاعد و مضطجع پس بگویند گوارا بخورید
و بیاشامید که گوارا باشد شما را بسبب اعمال صالحه که پیش فرستادید در روزهای

کن نشنید اما کسانیکه نامه عمل او را بدست چپ او داده اند پس از پشت سر او بدهند
کوید که کاشکی نامه عمل مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست
ای کاش که حالت فنا من حکم میکرد بدوام فنا فائده نبخشید هر دو مع عذاب
من مال من و نابود کشت از من تسلط من پس خطاب بزبانیه رسد که بگیرید
او را پس بزنجیر کشید پس در جهنم در آورید او را پس در زنجیری هفتاد کزی
در آورید زیرا که او ایمان نمیآورد بخدا و آیات و اخبار بسیار دلالت میکند بر ظاهر
ساختن نامه عمل و حساب کردن و سؤال نمودن در قیامت بسیار است چنانکه
خداوند عالم فرموده ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم یعنی سؤال کرده میشود در روز
قیامت از نعمت الهی که در روایت حضرت صادق تفسیر شده است بمحبت اهل بیت
و موالاة و اعتقاد بامامت ائمه بعد از توحید و نبوت و ایضا مرویست که مؤمن
کناه کار را در آورند در قیامت و در مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود
متوجه حساب او میشود و مطلع نمیکرداند بر حساب او احدی از مردم را و کناهان را
برا و میخواند و چون اقرار بکناهان خود کرد حق تعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل
کنند کناهان او را بحسنات و ظاهر کردانند آنها را برای مردم چون به بینند مردم
میکویند که این بنده یک کناه نداشته پس امر میکند او را ببهشت برند و اینست تأویل
آیه اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما یعنی بدل میکند خدا

کنان

کناهان ایشان را بحسنات و خدا امرزنده و رحیم است و مرویست که خدا تعالی حساب
میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد و او را بیحساب
بجهنم میفرستند و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود خدا
حساب موکل میکرداند بحساب شیعیان ما پس آنچه از حق خدا است از خدا سؤال میکنیم
که عفو کند و آنچه حق ما است با ایشان بخشیم پس حضرت این آیه را خواند ان الینا
ایابهم ثم ان علینا حسابهم و مرویست که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت
نمیشود کسیکه مظلمه احدی از مسلمانان در نزد او باشد تا آنکه آن مظلمه را
در وقت حساب از او بگیرند ای کروه خلایق آماده حساب باشید پس راه
ایشان را میگشایند که بعرصه قیامت در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود
و میزانها برپا شود و پیغمبران و ائمه که گواهان بر خلقند گواهی بدهند کسانیکه
در میان ایشان بوده اند و ایشان را بسوی خدا خوانده اند و مرویست که از حسنات
ظالم بقدر حق مظلوم میگیرند و بر حسنات مظلوم میافزایند و اگر ظالم حسنات
نداشته باشد از گناه مظلوم بقدر مظلمه او میگیرند و بر گناهان ظالم میافزایند
و از حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود نامه هر کس را بدستش
بدهند و گویند بخوان پس حق تعالی بخاطر او میآورد جمیع کردهای او را
از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن بنحویکه گویا الحال کرده است

و ایضا مرویست از آن حضرت که چون کفار بعد از اظهار اعمال ایشان انکار کنند
و شهادت ملائکه را رد کنند اعضا و جوارح ایشان گواهی میدهند بانچه مرتکب
شده اند و از حضرت باقر ع مرویست که جوارح بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه
شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر او لازم شده باشد دوم چندین آیات و اخبار
دلالت میکند بر آنکه در روز قیامت هر کسی از دیگری فرار میکند حتی آنکه
پدر از فرزند و مادر از او تمنا میکنند که فرزند با مثل این امر عوض او عذاب
کشند و خاصا آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای گناهکاران و مانند آن
حق است چنانکه از حضرت صادق ع مرویست که هر کس انکار کند معراج و پرسش
و سؤال قبر و شفاعت را از جمله شیعه ما نیست و ایضا در تفسیر و لسوف یعطیک ربک
فترضی که چون رسول خدا ص خوارق از برای امت گناهکار خود عفو این آیه
نازل شد و رسول خدا خوشحال شد و گفت که راضی نمیشوم که یکی از امت من در دوزخ باشد
و فرمود مرا اذن شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی رضیت رضیت یعنی بس است
راضی شدم و از حضرت صادق ع مرویست که چون من امان راضی خواهد شد
که هیچ موحدی در دوزخ نماند و ایضا از آن حضرت مرویست که حضرت رسالت
فرمود که هرگاه خدا سؤال کنید از وسیله من سؤال کنید پس پرسیدند که وسیله چیست
فرمود که آن درجه منست در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه تا پایه دیگر یک ماه

و هشت بند و بر آن اسب نجیب عربی و پایه‌های او بعضی از زبرجد و بعضی از
مروارید و بعضی از سایر جواهر و بعضی از طلا و بعضی نقره و بعضی از عود
و بعضی از مشک و بعضی از عنبر و بعضی از نور پس بیاورند از آن در روز قیامت
و نصب کنند با درجه سایر پیغمبران و آن در میان آنها همچنان باشد مانند ماه
در میان ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدیقی مگر آنکه
گوید خوشا احوال کسی که درجه اوست پس منادی ندا کند که جمیع پیغمبران
و صدیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه محمد است پس حضرت رسول
فرمود که من در آن روز بیایم و جامه از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی
و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم و علی ابن ابی طالب در پیش روی من و در دست علی
لواء من در دست او باشد و آن لواء حمد است و بر آن لواء نوشته باشد لا اله
الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون پس چون بگذریم به پیغمبران گویند
که اینها دو ملک‌اند که ما اینها را نمی‌شناسیم و چون به ملائکه بگذریم گویند که اینها دو پیغمبر
مرسلند تا من بر بالا روم و علی ابن ابی طالب از پی من بالا آید چون با علی درجه
در آیم علی یک پایه از من پست‌تر بایستد و علم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران
و مؤمنان سرهای بلند کنند و بسوی ما نظر کنند و گویند خوشا حال این
دو بنده چه بسیار گرامی و مکرمند در نزد خدا پس منادی از جانب حق تعالی

ندا کند که پیغمبران و جمیع خلایق بشنوند که این حبیب من است محمد و این ولی من است
علی ابن ابی طالب خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر کسی که او را
دشمن دارد و دروغ باو ببندد پس حضرت رسول فرمود که نمی ماند در آن روز
در مشهد قیامت احدی که ترا دوست دارد مگر آنکه راحت یابد از این ندا
و روی سفید شود و خوشحال شود و نماند از اینها احدی که با تو دشمنی
کرده باشد یا در مقام محاربه تو در آمده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد
مگر آنکه روی سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند
از جانب خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم
پس رضوان نزدیک من آید و سلام کند بر من من جواب سلام او بگویم و گویم
ای ملک خوشبوی خوش روی گرامی نزد پروردگار تو کیستی گوید من رضوان
خازن بهشتم که پروردگار من مرا امر کرده که کلید های بهشت را از برای تو
بیاورم پس گوید بگیر یا محمد من گویم قبول کردم اینها را از جانب پروردگار خود
و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده اینها را ببرادرم علی ابن ابی طالب
پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد و پس مالک نزدیک من
میاید و سلام میکند و من جواب گویم و گویم ای ملک چه بسیار منکر است دیدن
تو و قبیح است روی تو کیستی گوید منم مالک خازن جهنم که خدا امر کرده

که کلید های جهنم را بنزد تو بیاورم پس گویم که قبول کردم از پروردگار
خود و او راست حمد و ستایش از جهة انعام و تفضیل دادن مرا بر دیگران
بده اینرا ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالک کلید ها را بعلی دهد و برگردد
پس علی آید با کلید های بهشت و جهنم تا بنشیند بر کناره جهنم و مهارش بدست
بگیرد در وقتیکه صدای زبانه اش بلند شده باشد پس جهنم ندا کند که یا علی
از من بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید که قرار گیر که امروز
باید اطاعت من بکنی پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید که این را بگذار
که این دوست من است و این را بگیر که دشمن من است پس جهنم در او و در اطاعت
حضرت از اطاعت غلام زر خرید اکر او قسمت کنند بهشت و دوزخ است در
آن روز و هم چنین سایر احادیث که دلالت میکند بر شفاعت پیغمبر و ائمه
و علما و صلحا و شیعه اثنا عشریه چنانکه از حضرت باقر علیه السلام روایت که فرمود
که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود در امت او و ما را شفاعتی خواهد
بود در شیعیان ما و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود در اهالی ایشان و مؤمنی
باشد که شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که اعظم قبایل عرب اند و مؤمن شفاعت
کند حتی از برای خادم خود میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا
از سرما و گرما نگاه داشته است و از حضرت صادق علیه السلام روایت که چون روز قیامت

شود عالمی و عابدی بیاورند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست
و شفاعت کن مردم را بشاید و نیکی که ایشان کرده فصل اعتقاد بمعاد جسمانی
و بر کو واجبست که بدن مرکب از عناصر و اجزاء این عالم که محسوس است بعد از موت
خاک و متفرق میگردد و فی الجملة از جمله اصول دین و ضروری دینست و منکر
این از جمله کافر است خواه قائل باشد بمعاد روحانی چنانکه بعضی از حکما
و خواه اختیار کند روحانی و جسمانی بر وجه اخص بسیط و طرح خلیط که بسیط آن
از عالم دیگر باشد و خلیط آن از این عالم باشد با نظریه که قائل باشد که اجزا
این عالم عود نمیکند و اما معاد روحانی و جسمانی بجسم نورانی بر وجه اخص روی
و ثبت و ابقا جید و جزء نیکو مانند طلائی که در قالب اندازند و جرم اجزا بسیار اند
و خالص اجزا اخذ نمایند چنانکه بعضی قائلند پس در آن اشکالست بلی معاد روحانی
و جسمانی بجسمیکه بر وجهیکه لطیف باشد تعبیر است و مثبت الحق چون لطیف کرد
مرتب اکسیر که اورا طلائی کند پس بعیدست چنانکه بعضی از اخبار مستفاد میشود
و هم چنین جسمانی بجسم شبیه باجسام این نشأه فصل ششم در بیان احوال اهل جهنم
پس اولا باید دانست که از جمله اعتقادات اینست که صراط حق است و از نظر بعضی
بعضی از اخبار صراط پلیست بر روی جهنم که از مو باریکتر و شمشیر تیزتر است و از آتش
گرم تر است و جمیع خلایق بر آن مرور باید بکنند چنانکه حق تعالی فرموده وان منکم الا

واردها

واردها یعنی نیست از شما مگر آنکه وارد جهنم میشوند یعنی بر بالای آن بود که
صراط واقعست و از حضرت صادق ع مرویست که میگذرند مردم بر صراط
بچندین طبقه و صراط باریکتر است از موی و از دم شمشیر تیزتر بعضی میگذرند
مثل برق و بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست
و پا میروند و بعضی چسبیده اند بصراط و بعضی از بدن ایشان را آتش
میگیرد و بعضی را نمیگیرد و از حضرت باقر ع مرویست که چون این آیه وجیئ یومئذ
بجهنم نازل شد از حضرت رسول ص پرسیدند از معنی این آیه فرمود که روح
الامین مرا خبر داد که چون حق تعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند
صد هزار ملک جهنم را با صد هزار مهار بیاورند و جهنم نفسی بکشد و صدا
از آن ظاهر شود که اگر حق تعالی مهلت نکرده بود که مردم باقی باشند از برای
حساب هر آینه همه را هلاک کند پس بیرون بیاید از او گردنی که احاطه بر خلایق
و بدان پس همه مردم نفسی نفسی گویند و تو ای پیغمبر امتی امتی گوئی و از برای
است دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر
و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله رحم و بر دوم
نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم در مظلمه های
بنده گان پس مردم را تکلیف میکنند که بر صراط بگذرند پس در عقبه صله رحم

و امانت ایشان را نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشد
از این عقبه نمیگذرد تا از عهده آن بیرون آید یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات
یافتند در عقبه نماز ایشان را نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یافتند در عقبه
سیم نگاه میدارد و باین اشاره فرموده بقول خود ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
پروردگار تو بر سر راه هست یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند بعضی بدست
چسبیده اند و بعضی بپا ایستاده اند و بعضی پای بزیر برده پای میکوبند و ملائکه
بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که ای خداوند عالم حلیم عفو کن بفضل
خود و سلامت بگذران ایشان را و مردم را میبرند در آتش مانند شب پره
پس کسی که برحمت خدا نجات یافت و گذشت میگوید الحمد لله و از حضرت صادق
مرویست که صراط بر دو قسمست صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامست
که اطاعت او فرض و واجبست و هر که او را شناخت در دنیا پیروی او کرد میگذرد
بر صراط آخرت که جسر جهنم است و هر که نشناخت او را در دنیا قدمش از صراط آخرت
میلغزد و در جهنم می افتد و بعضی گویند که همه عقبات بر صراط است و اسم هر عقبه
از اینها فلانست و باسم هر فرضی یا امری یا نهیی عقبه است که بنده را در آن
عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند و ثانیا آنکه تحقق آتش جهنم
و دوزخ جسمانی بنحوی که صریح آیات و اخبار متواتره و متظافره وارد شده فی الجمله

از ضروریات دین اسلامست و تاویل کردن امثال اینها بجسم های روحی که از جهل
و نقص از کمال حاصل میشود چنانکه بعضی از غلاة صوفیه میکنند با ایمان بشرایع
انبیا جمع نمیشود زیرا که خداوند عالم فرموده و ان جهنم لمحیطة بالکافرین
یعنی جهنم احاطه کرده است بکافرها و فرموده سأصلیه سقر یعنی زود باشد که او را
بدر آورم در سقر و فرموده که لینبذن فی الحطمة یعنی هر آینه انداخته
میشوند آن بدکاران در حطمه که یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل اینهاست
سایر اخبار و آیات که دلالت میکنند بر دوزخ جسمانی بلکه بعضی از متکلمین
عامه گفته اند که بهشت و دوزخ بعد از این مخلوق خواهند شد و لیکن اکثر
متکلمین بلکه قاطبه امامیه علی الظاهر گفته اند که بالفعل موجود است
چنانکه از آیات و حدیث معراج و مانند اینها مستفاد میشود و از حضرت
امام رضا مرویست که فرموده که جماعتی که میگویند که [illegible] خلق نشده اند
و هنوز مخلوق نشده اند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم و هر که انکار
کند تکذیب رسول و ما کرده است و داخل در ولایت ما نیست و مخلد در آتش
جهنم خواهد بود و از آن حضرت مرویست که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه
و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت
و جهنم و صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب او مؤمن حقست و از شیعه

ما اهل بهشت و مرویست که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اسامه
بر جهنم میشوند و صراط بر روی آن نصب میکنند و راه بهشت مستقیم بیرون
بهشت و جویها از آنها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش الهی که سقف است
و جوی از محشر متصل بمحشر خواهد بود که حوض انبیا و اوصیا و منازل
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا در آنجا خواهند گذاشت و بالجمله
از برای جهنم هفت طبقه و در است چنانکه خداوند عالم فرموده که لها سبعة ابواب
یعنی از برای جهنم هفت در است چنانکه از ابن عباس مرویست که در اول
جهنم است و دوم سعیر و سیم سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم
هاویه و مرویست که در کاف جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آن
مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و هکذا
لظی است که حق تعالی گفته است که از حق روی گردانیده و جمع مال نموده و حقوق
الهی را ادا ننموده سیم سقر است که بران نوزده ملک موکلند و جای کافرانست
چهارم حطمه است که شراره آن مثل شتران زرد میباشد و اعضای ایشان را میشکند
پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک فریاد
ما برس یا مالک ظرفی از چرک و خون و عرق ایشان که مثل مس گداخته است بایشان
بخورانند ششم سعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر سراپرده

سعید
قصری است از آتش و در هر قصری سیصد خانه است از آتش و در هر خانه سیصد نوع
عذاب مقرر است و آن برای کافرانست و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست
و ملکو میشود که جهنم طبقه اولست جای اهل توحید است که با اعمال قبیحه خود
معذب میشوند و بعد از این بیرون خواهند آمد و طبقه دوم منزل یهود است
و سیم جای نصاری است و چهارم جای صابئین و پنجم جای مجوس و ششم جای
مشرکین عرب و هفتم جای منافقین است و اینها اکثر کفار مقصرین و همه شان
ایشان مخلد در آتش جهنم میباشند چنانکه صریح آیات بر این دلالت دارد و فساق اثنی عشری
شفاعت و مثل آن بیرون خواهند آورد چنانکه خداوند عالم فرموده ان الذین
کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزا حکیما یعنی بدرستیکه آن کسانیکه کافر شدند بآیات
قرآن یا معجزات پیغمبر یا دلائل وحدانیت زود باشد که در آوریم ایشان را در آتشی
که هر زمانی که پخته شود یا بسوزد پوست ایشان بان آتش بدل کنیم ایشان را پوست
دیگر چنانکه مرویست که در یک ساعت صد بار پوست ایشان بدل کنند تا اینکه
بچشند عذاب را دائما بدرستیکه خدا غالب است کسی نتواند او را از عذاب کفار
منع کند و حکیم است عذاب دوزخیان را بر وجهی که حکمت میکند و ایضا فرموده
ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین

فيها ابدا و كان ذلك على الله يسيرا يعنى بدرستيكه انكسانيكه كافر شدند و ستم
كردند نبود مر خدا را كه بيامرزد ايشانرا و راه نمائى نكند
مكر براه جهنم در حالتيكه ايشان هميشه و دائم در جهنم خواهند بود و اين
بر خدا اسانست و از حضرت باقر مرويست كه اهل جهنم را مرك نميباشد كه از
عذاب نجات يابند و عذاب ايشان هركز سبك نميشود و در ميان آتش كرسنه
باشند و كران و كوران و كنكان باشند و روهاى ايشان سياه باشد
محروم و نادم و پشيمان و غضب كرده پروردكار خود باشند رحم بر ايشان نكنند
و عذاب ايشانرا تخفيف ندهند و آتش بر ايشان افروزند و از حميم كرم جهنم
بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام بخورند و بقلابهاى آتش
بدنهاى ايشانرا [illegible] و كرزهاى آتش بر سر ايشان كوبند و ملائكه بسيار غليظ
شديد ايشانرا در شكنجه دارند و بر ايشان رحم نكنند و ايشانرا بروى
ايشان در آتش ميكشند و با شياطين ايشانرا در زنجير كنند و در غلها
و بندها ايشانرا مقيد سازند و اكر دعا كنند دعاى ايشان مستجاب نميشود و اكر
حاجتى طلبند بر آورده نميشود اينست حال جمعى كه بجهنم ميروند و هم چنين است بسيار
آيات و اخبار و خلاصه آنكه خوراك اهل جهنم زقوم و چرك و ريم و مانند
اينهاست چنانكه خداوند عالم ميفرمايد ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلى

فى البطون

فى البطون كغلى الحميم يعنى بدرستيكه بركها و ميوههاى درخت زقوم خوراك
كناهكارانست مثل مس كداخته و مانند آن ميجوشد در شكم ايشان مانند
جوشيدن آب بسيار كرم كه روده را پاره پاره كند و اعضا [illegible] ثم انكم
ايها الضالون المكذبون لآكلون من شجر من زقوم فمالئون منها البطون
فشاربون عليه من الحميم فشاربون شرب الهيم يعنى بدرستيكه شما اى كمراهان كه
از طريقه تكذيب كنندكان پيغمبر ميباشيد هر آينه بعد از بعث شما خورنده
از درخت زقوم كه درختيست در آتش كه ميوه آن در نهايت تلخى و خشونت
و بدبوئيست پس از آن پر خواهيد نمود شكم خود را پس بعد از حرارت و آب
طلبيدن خواهيد آشاميد از حميم كه آبيست بسيار كرم چنانكه غساق آب
بسيار سرديست كه از سردى ميسوزاند و بعضى كفته‌اند كه حميم چشمه‌ايست در زير جهنم
كه در هر صاحب بهشتى در آن جارى ميشود و بعضى كفته‌اند كه آب چرك و ريم
بدن ايشانست پس مياشاميد مثل شتران بسيار تشنه كه هرچه آب بياشامند تشنه
باشند و مبتلا باشند بدردى شبيه باستسقا و [illegible] تسلط [illegible]
من جوع ليس لهم طعام الا من غسلين ضريع يعنى در بار برده شود در آتش
كه نهايت حرارت رسيده شود كه [illegible] و دشمنان خدا آشامنده شوند
از آب چشمه بسيار كرم نيست از براى اهل جهنم خوردنى مكر از ضريع كه از كياهيست

خشك مثل سم قاتل و ايضا فرموده فليس له اليوم هيهنا حميم ولا طعام الا من غسلين
لا ياكله الا الخاطئون يعنى نيست از براى بد كار در روز قيامت خويشى
كه حمايت او كند و نيست از براى او خوردنى مگر از عساله زرداب و چرك
و خونى كه اعضاء دوزخيان بيرون مى آيد نميخورند انها را مگر گناه كاران كه از
روى تعمد مرتكب خطيئه شده اند و حضرت امير در خطبه كه در وصف جهنم
فرموده كه قعرش بعيد است و حرارتش شديد است و شرابش صديد است
و عذابش جديد است و گرزش از حديد است و هم چنين ساير آيات و اخبار
وصل اين اعتقادات از اصول دين است و منكران از جمله كافر است
چنانكه اشاره بان شد بلى بعضى از تفاصيل انها كه محتاج باخبار و دليل ظنى
ميباشد حكم بكفر منكران مشكل است و ليكن اجمالا بايد بجميع ما جاء به النبى
اعتقاد كرد و هر چيزى كه تفصيل آن قطعى و ضرورى باشد بان نيز بايد اعتقاد كرد
و بعضى كه ثابت مرجحان بايد اعتقاد نمايند والله العالم **فصل چهارم**
در بيان احوال اعراف است بدانكه اكثر اعراف على المشهور حصاريست ميان
بهشت و جهنم و بعضى گفته اند كنگره هاى بالاى ان حصار هاست و از حضرت
صادق مرويست كه اعراف تلى چند است ميان بهشت و نار و در انجا باز ميدارند
هر پيغمبرى و هر خليفه با گناه كاران اهل زمان خود چنانكه ميباشند سر كرده

لشكر با ضعيفان لشكر خود كه ايشان اطاعت نمايند و متصل است كه اعراف
مكانيست ميان دوزخ و بهشت چنانكه خداوند عالم ميفرمايد و على الاعراف
رجال يعرفون كلا بسيماهم و نادوا اصحاب الجنة ان سلام عليكم لم يدخلوها
و هم يطمعون الى اخرها يعنى در اعراف مردانى هستند مشرف بر بهشت و دوزخ
كه هر دو را مى بينند و شناسند هر يك از اهل بهشت و دوزخ را بعلامات
و سيماى ايشان چه بهشتيان سفيد رو باشند و دوزخيان سياه رو و گويند
كه چون ان ساكنان عارف ميباشند باهل بهشت و دوزخ از اين جهت ان
موضع را اعراف گويند و ندا كنند اصحاب بهشت را كه سلام بر شما باد كه سلامت
بدار السلام رسيديد و صنوف ايشان داخل بهشت نشده اند وليكن طمع
دارند كه داخل شوند و وقتيكه بر گردانيده شود چشم ايشان بسوى دوزخيان
گويند خدايا مگردان ما را با ظالمين و با ايشان گويند كه جمعيت شما فائده
بحال شما ندارد و ثالثا انكه مقتضاى جمع ميان اخبار مختلفه آنستكه اصحاب
اعراف كه حاكمند رسول خدا و ائمه هدى ميباشند كه مؤمنان حقيقى را
اول مرتبه روانه بهشت ميكنند و از صراط ميگذرانند و دشمنان خود را
بجهنم ميفرستند و بعضى از اهل اعراف را بشفاعت داخل بهشت ميكنند
شفاعت و فرخوف در
و بعضى كه قابل بهشت نيستند هميشه در اعراف ميمانند و انها كه ساكتند

جمعی از مستضعفین و امثال ایشان میباشند چنانکه مرویست که اعراف موضع
بلندیست بر صراط که علی و جعفر و حمزه و عباس در آنجا میباشند و دوستان
خود را می شناسند بسفیدی رو و دشمنان را بسیاهی رو و احادیث بسیار
در این باب از ائمه هدی وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم
هر کسی را بسیمای او و هر که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم او را داخل
بهشت میکنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنم میکنیم و ایضا
مرویست که جای میدهند در اعراف جماعتی را که استحقاق ثواب و عقاب
و خلود در جهنم را نداشته باشند و ایشان را وا میگذارند تا آنکه شفاعت پیغمبر آخر
الزمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و گفته اند که
در اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و با یکی از آنها زیاده
باشند دون دیگری و یا صوجاری که در جهل تقصیر کرده باشند و بعضی گفته اند
که اعراف مسکن کسانی است که در دنیا مکلف نبوده اند تا آنکه مستحق بهشت یا دوزخ
شوند پس خداوند عالم ایشان را در اعراف مسکن میدهد تا آنکه در عوض
الام دنیا نعمت آخرت بایشان برسد و مرویست که در اعراف چند خطریست که
انتهاجای مؤمنین جن است و بجای اولاد زنا است که از مؤمن حلال زاده باشند
تا صفت شکم و هم چنین بعضی از دیوانها **فصل** در اعتقاد فی الجمله بعلم الله

مثل اعتقاد سابق است و منکر این مثل منکر آن از جمله کفار است که با تفصیل
مخلد در نار است و احکام دیگر نیز جاریست **فصل پنجم** در بیان احوال اهل
بهشت است بدانکه بهشت دار بقا و خلود و سلامت است و در آن مرگ نیست
و کوری و پیری نیست و کوری و درد و بیماری و آفت و مرض و غم و الم
و فقر و مانند اینها نیست و هر چه نفس خواهش کند حاصل است و انواع
نعمتهای الهی از حور و قصور و فواکه و طیور و مانند اینها از برای اهل
بهشت آماده است چنانکه خداوند عالم میفرماید و بشر الذین آمنوا و عملوا
الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة
رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل و اتوا به متشابها و لهم فیها ازواج مطهرة
و هم فیها خالدون یعنی بشارت بده ای محمد ص از جهت ترغیب آنکسانی را که
بشوق الهی ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند چون نماز و روزه و ذکوة
و حج و جهاد و مانند اینها اینکه از برای ایشان بهشتها است که در زیر درختهای
میوه‌ها و طعامهای لذیذ است که روان میشود در زیر درختهای آنها یا قصرهای
آنها نهرها و جویها فراخ از آب و شیر و عسل و شراب طهور در پهلوی یکدیگر
بدون فاصله و بدون اینکه مخلوط شوند و ایشان بر غرفها با آمده نظاره
درختان و آبهای روان کنند و از میوه‌های بهشت تناول نمایند و هر دفعه

روزی داده شوند از آن بهشتها از میوه‌های درختان آن گویند بایکدیگر
که این نوع از میوه پیش از دنیا ما در زمان سابق در اخرت داده شده بودیم
داده میشوند و در اخرت در حالتیکه مانند دو نوع در دنیا باشند در صورت
هرچند تفاوت داشته باشند در طعم چنانکه در روایت کمترین جمیع میوه‌های دنیا
در یک میوه بهشت است با آنکه نعمتهای بهشت هریک موافق یکدیگرند مثلا
خادم موافق مسکن و مسکن موافق فرش و امثال اینها واز برای ایشانست
در آن بهشتها زنانیکه پاک کنند از عیبهای زنان دنیا چون حیض و نفاس
و استحاضه و بول و غایط و منی و چرک و سایر منفرات طبیعت و ایشان در آن
بهشتها همیشه هستند و نعمت ایشان منقطع نمیشود چنانکه عذاب کفار مرتفع نمیگردد
وانیز فرموده وعد الله المؤمنين والمؤمنات جنات تجري من تحتها الانهار
خالدين فيها ومساكن طيبة في جنات عدن ورضوان من الله اكبر ذلك هو الفوز
العظيم یعنی وعده داد خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتهائیکه روان
میشود از زیر آنها نهرها در حالتیکه همیشه در آنجا هستند و وعده فرموده مسکنهای
پاکیزه که از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ ساخته‌اند در بوستانهای با اقامه و حال
انکه از برای ایشانست خوشنودی خدا که از همه بزرگتر و بهتر است چنانکه مرویست
که چون اهل بهشت وارد بهشت شوند حق تعالی خطاب کند که خشنود شدید گویند چرا

خوشنود نباشیم که با عطا فرموده چیزیرا که هیچ کس عطا نکرده حق تعالی فرماید
که شما از این فاضلتر عطا کنم ایشان گویند چه چیز فاضلتر از این باشد
خطاب رسد که خوشنودی من این خوشنودی باعث بهشت دادن و رستگاریست
بزرگتر که دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت حقارتست و ایضا
فرموده ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون هم وازواجهم في ظلال على
الارائك متكئون لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام قولا من رب الرحيم
یعنی بدرستیکه اهل بهشت در امروز مشغول بنعمت بهشت و دختران بکر باشند
و بفواکه و میوه‌های آن متلذذ و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان
در سایه باشند که حرارت افتاب بر ایشان اثر نکند و بر تختهای اراسته
تکیه کنند از برای ایشان در بهشت میوه‌های بسیارست و از برای ایشانست
هرچیزی که خواهش کنند و در خاطر خود اورند از اطعمه و اشربه و حور
و قصور و فواکه و طیور بدانکه بزبان اورند و از برای ایشانست سلام
و تحیه که قولیست که صادر میشود از جانب پروردگار مهربان که نظر بخشید
که گوید السلام علیکم اهل الجنة و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که فرمود از برای پستترین اهل بهشت منزلیست که هرگاه جن و انس در آنجا
وارد شوند کفایت ایشان را میکند از اطعمه و اشربه برای همه ایشان مهیاست

وباری کرد و با دشمن من محاربه کرد و بعد از اول شفاعت میکند از برای
هفتاد هزار از همسایه کان و خویشان خود و از حضرت امام زین العابدین ع
مرویست که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و هر مؤمنی از ایشان در منزل خود
بر تخت خود تکیه کند و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه‌ها بر بالای سر او
آویخته باشد و چشمه‌ها بر دور او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود
و مسندها برای بگسترانند و متکای متعدد برای او بگذارند و هرچه خواهش
کند خدمتکاران برای او حاضر کنند پیش از آنکه بطلبد و حوران سیاه چشم
از باغستان بسوی او بخرامند و در این نعمتها باشند آنچه خدا خواهد بعد از آن
خداوند جبار ایشان را ندا کند که ای دوستان من و اهل طاعت من و ساکنان
بهشت من در جوار من میخواهید چیزی هم شما را بخشم که بهتر است از آن چیزی که در آن
هستید گویند ای پروردگار چه چیز بهتر میباشد از این نعمتها که ما داده ای ما را
نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتها که داده ایم در جوار رحمت
پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما
بده آنچه بهتر است از آن چیزی که ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که رضا و خشنودی
من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه در او هستید پس گویند
بلی ای پروردگار ما رضا و از ما دوست داشتن حق ما را بهتر است از برای ما وخاطر

دهر را کتاب میکنند در باکوله و شرب بودن اینکه از نعمت چیزی کم نشود
و بدرستیکه پیر از اهل بهشت از برای او در باغستان پس در هر وقتیکه خدا
بیش از آنها شود می بیند در آن درختها و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها که با آنها
چشم او روشن گردد و دل او خوشحال شود پس چون شکر خدا بجای آورد
گوید که سر خود را بلند کن و باغ دیگر را ببین چون آنجا نگاه کند و در آنجا
ببیند چیزها که در باغ اول ندیده گوید خدایا این باغ را بمن عطا کن
پس خداوند عالم گوید اگر این باغ را بتو عطا کنم شاید باغ دیگر خواهش کنی
گوید خدایا همین را میخواهم پس او را عطا کنند و چون داخل شود و شکر
خدا کند در بهشت را باز کنند و در آنجا چندین برابر آنها به بیند و با او
عطا کنند و فرمود که در بهشت بنده مؤمن را هشتصد زن باکره و چهار
هزار زن ثیبه و دو حور العین کرامت میکنند که مغز حور العین از زیر هفتاد حله
نمایانست و فرمود که حضرت علی ابن ابی طالب فرمود که بهشت هشت در منسوب است
یکدر از برای پیغمبران و صدیقانست و یکدر از برای شهدا و صلحاست و پنج در
از برای شیعیان و دوستان ماست پس همیشه من بر روی صراط استاده ام و میگویم
خداوندا نجات بده دوستان و شیعیان مرا که در دنیا مرا یاری کرده اند پس
ندا میرسد که دعای تو را مستجاب کردم در آنوقت هر کسیکه مرا دوست داد

ما بیان شادیست و از حضرت رسول ص مرویست که در بهشت چند درخت است که از بیرون
آنها اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از امت من کسی در آنها
ساکن میشود که سخن او نیک باشد و طعام بمردم بخوراند و بهرکه برسد سلام کند
و نماز کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و از حضرت صادق ع مرویست
که طوبی درختیست در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعه
شاخی از شاخهای اوست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت
رسول ص فاطمه را بسیار میبوسید عایشه را بد آمد گفت زن شوهر داد را [illegible] چرا
میبوسی حضرت فرمود ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد درخت
طوبی برد و از میوه‌های آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی گردانید در پشت
من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم و حامله شد بفاطمه پس هرگاه فاطمه را
میبوسم بوی درخت طوبی از آن استشمام میکنم و آیات و اخبار در این باب بسیارست

وصل این اعتقاد نیز از جمله اصول دینست و منکر این از جمله کافرست

خاتمه در بیان حقیقت اسلام و ایمان و کفر و ارتداد و مانند اینهاست

بدانکه ظاهر بعضی از آیات و اخبار اینست که محض تلفظ بشهادتین که خلاف مقتضای
آن معلوم نباشد کافیست در حکم کردن باسلام چنانکه خداوند عالم فرموده قالت
الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی

اعراب گفتند ما ایمان آوردیم بگو ای محمد که شما ایمان نیاورده‌اید و لیکن بگوئید
که مسلمان شدیم و هنوز داخل نشد ایمان در دلهای شما و اما در حقیقت ایمان
خلافست و جمعی از امامیه و مانند ایشان قائلند که ایمان محض تصدیقست و آن
عبارتست از واقع ساختن در دل نسبت خدائی بخدا و یگانگی و مانند آنرا
و نسبت پیغمبری بمحمد بن عبد الله بر وجهیکه ادعا کرده نسبت دادن او را
بصدق و راستی بدون کفایت کردن بمحض معرفت و علم چنانکه خداوند عالم
فرموده لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون یعنی بتحقیق که ثابت شد قول
پیغمبر و حقیقت او بر بسیاری ایشان پس ایشان ایمان نمی‌آورند زیرا که این آیه
دلالت میکند بر اینکه محض معرفت حقیقت کافی نیست بلکه محتاج است بامری دیگر
که تصدیق تنها یا با اقرار بزبان باشد و بعضی گویند ایمان عبارتست از اعتقاد
بدل و اقرار بزبان چنانکه از خواجه نصیر الدین ره بتجرید محکیست و بعضی گویند
که ایمان عبارتست از تصدیق کردن بدل و اقرار کردن بزبان و عمل کردن
بارکان و اعضاء و جوارح چنانکه از شیخ مفید و مانند او از محدثین و غیر ایشان
محکیست و مذهب وسط که مختار خواجه نصیر الدین است اقوی زیرا که خداوند عالم
در وصف کفار فرموده و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند کفار
آیات ما را و حال آنکه یقین داشت نفسهای ایشان پس باید علاوه بر تصدیق

قلبی باشد و در ضروریات انکار نکند بلکه اقرار بزبان کند و انقیاد و وصف مؤمنین
فرموده که والذین امنوا و عملوا الصالحات یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند و عمل
شایسته کردند پس عمل جزء ایمان خواهد بود و کفر بر دو قسمست کفر مقابل اسلام
که باعث نجاست و خلود در جهنم با تفصیلیست و سایر احکام کفر با ایشان مترتب
میشود و دیگری کفر مقابل ایمانست که باعث خلود در جهنم و منافقست و لیکن
باعث نجس بودن نیست چون حال سنیها که در دنیا امان دارند در جان و مال
و عرض و کشته شدن و اسیر شدن و اخذ اموال و مانند اینها که از برای کافر یکه
مقابل اسلامست و لیکن ظاهر است که کفر بر دو قسم او عبارتست از عدم اسلام
و ایمان چنانکه از اکثر متکلمین حکایت بلکه عبارتست از انکار الهیت یا نبوت یا ضروریات
دین مذهب امامیه اثنی عشریه یا فعلی که مستلزم خروج از دین و مذهب باشد مثل
استخفاف بقرآن مجید و انداختن آن در نجاسات یا کعبه معظمه یا سجده کردن از برای
آفتاب یا بت یا بستن زنار برای اظهار شعار کفر و مانند اینها که از آثار کفر است
زیرا که بر مانند مستضعف که حق را نشناسد و انکار آن نیز نکند و عناد با آن
نداشته باشد مترددکه در حیرتست یا کسیکه صبی است اسلام و کفر بگوش او نخورده است
که بگویند که کافر نیست چنانکه میگویند که مسلم و مؤمن نیست و از آیات و اخبار
نیز مستفاد میشود که کفر باعتبار انکار و تکذیب است نه باعتبار محض عدم تصدیق

پس میان

پس میان کفر و اسلام و مؤمن و کافر واسطه خواهد بود و حکم آن واسطه آنست
که پاکست و طاهر است و اسیر کردن و بنده قرار دادن ایشان و مانند اینها نیز جایز
نیست و این حالت بلکه کفر نیز اگر از جهت قصور و عدم قدرت باشد مستوجب
خلود در جهنم بلکه مطلق عذاب کردن نخواهد بود بلی اگر از راه تقصیر باشد
موجب استحقاق عذاب خواهد بود و ایضا باید دانست که هرگاه کسی ایمان آورده
باشد و بعد از این انکار آن کند یا انکار چیزی کند که آن جمله ضروری دین باشد
که وضوحش بمرتبه رسیده باشد که هر کس که در آن دین تعیش کرده و تا آنکه بنابر
اختیار آن و در بلاد بعیده از بلاد اسلام نشو و نما نکرده باشد بداند که آن
از دین اسلام است مثل واجب بودن نماز پنج وقت و مشتمل بودن آنها بر رکوع
و سجود و شرط بودن آنها بطهارت فی الجمله و وضو و غسل و روزه و حج و مانند
اینها یا کاری کند که آن شعار کفر باشد چون سجده کردن از برای آفتاب یا بت
و مانند اینها آنکس را مرتد گویند زیرا که ارتداد یعنی برگشتن از دین اسلام است
و این بر دو قسم است یکی فطری که در حال انعقاد نطفه او یکی از پدر و مادر او
مسلمان باشد و او نیز دین اسلام را قبول کرده باشد و بعد از این برگشته
باشد بوجهی از وجوه مذکوره و دیگری مرتد ملی که در حال کفر پدر و مادر او
نطفه او منعقد شده باشد و او قبول اسلام کند و بعد از این برگردد چون بجهود

که اسلام بیاورد و بعد از این بوجه مذکور توبه کرد و توبه این قسم قبول میشود
بلکه اصح اینست که توبهٔ مرتد فطری نیز در طهارت و صحت اعمال قبول میشود
هرچند کشتن او لازم باشد و همچنین مال او مال ورثه است و قرض او ادا
میشود و عدّه وفات نگاه میدارد و بعد از طلاق میتواند شوهر دیگر بکند
بلی بنابر قبول کردن توبه شوهر اول نیز میتواند بعقد دیگر او را تزویج کند
بعد از انقضاء عدة و بعضی گفته اند که در اثنای عده نیز میتواند تزویج کند
و این خالی از اشکال نیست و ایضا باید دانست که ایمان بر پنج قسم است اول ایمان
عام العام باین نحو که اظهار شهادتین کند و انکار چیزیکه موجب ارتداد شود بوجه
مذکور از او صادر نشود و در این ایمان داخلست ایمان شیعه و سنی بلکه منافق
دوم ایمان عام باین طریقه که اظهار شهادتین کند و اقرار کند بشهادهٔ علی ابن ابی طالب
بلا فصل و در این ایمان ایمان سنی داخل نیست و لیکن ایمان غیر امامیه اثنا عشریه
چون کیسانیه که بعد از امام حسین محمد بن حنفیه را امام میدانستند و امامت امام زین العابدین
و سایر ائمه را قائل نیستند نیز داخلست سیم ایمان خاص باین طریقه که اظهار شهادتین
کند و اقرار کند بولایت و خلافت علی بن ابی طالب و یازده فرزند او که بترتیب
امام و جانشین پیغمبر آخر الزمان اند یعنی بنص خدا و رسول خدا یکی بعد از دیگری هر یک
معصوم و امام عصر خود و واجب بودن محبت و اطاعت ایشان و زنده بودن صاحب

الزمان

الزمان و غایب بودن او و ظاهر شدن او و عالم را از کفر و ظلم پاک کردن
و از عدل پر نمودن و همچنین جزای بر وجهیکه مذکور شد و مانند اینها و این
ایمان خاص جماعت اثنی عشریه است که دوازده امام معصوم مفترض الطاعه قائلند
و در این ایمان داخلست ایمان مقدسین و فاسقین و این ایمان شرط است در صحت
دادن ذکوة و مانند آن چهارم ایمان خاص الخاص است باین نحو که بوجه مذکور
ایمان آورد و اصول دین را بر وفق اصول مذهب اثنی عشری اعتقاد کند و دلیل
عقلی و نقلی در این باب بقدر امکان زیرا که تقلید در اصول دین کافی نیست و اقرار
کند جمیع انبیا و جمیع واجبات را بجای آورد و از جمیع محرمات اجتناب کند بلکه از
لغو و مکروهات نیز اجتناب کند و مستحبات را نیز بجای آورد و در این ایمان
صاحبان کبیره و مانند ایشان نیز داخل نیست پنجم ایمان اخص است باین طریقه
بر وجه علم الیقین یا عین الیقین یا حق الیقین تحصیل عقاید حقه نماید و علاوه
بر اعمال سابقه تهذیب نفس از اخلاق ذمیمه کند و تحصیل عقاید حسنه نماید و
بصفات خاصه مؤمن که در ایات و اخبار مذکور است متصف گردد و شرک خفی
چون اعتماد کردن به غیر خود و اعتماد در حفظ عدد رکعات نماز بگردانیدن
انگشتر از آن انگشتی بانگشت دیگری و مانند اینها که از اخبار مستفاد میشود که
خفی میباشند نداشته باشد و این ایمان مخصوص بانبیاء و اولیاء و اوصیاء است

چنانکه از آیات و اخبار مستفاد میشود و معنی حدیث مروی از امام رضا ع
که اصحاب کبایر نه مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند از این تقسیم
ظاهر میشود زیرا که از برای ایمان ایمان خاص الخاص و اخص نیست و بنابر این
معنی هر چند صاحب گناه صغیره را نیز نمی توان گفت که مؤمن نیست و کافر
و لیکن چون بیان حکم صاحب گناه کبیره اهم بود و احتیاج بشفاعت او داشت
زیرا که گناه صغیره بسبب عدم اصرار بامثال آن محو میشود ذکر او فرموده ع
و علاوه ذکر معاصی صغیره و کبیره و مانند آن کتب فقهیه است و ذکر انها در این
رساله گنجایش ندارد و اینجا باید دانست که در دنیا مادامیکه انسان زنده است
در توبه برای او بازست و رحمت الهی با او دمسازست چنانکه خداوند عالم میفرماید
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد ای بندگان من که اسراف کردید
و ستم کردید بر نفسهای خود تان بسبب ارتکاب بافعال بد مانند اینها مایوس و نومید
نباشید از رحمت خدا بدرستیکه خدا میآمرزد گناهان را بالتمام بدرستیکه او امرزنده
گناهانست و بر همه کس مهربانست و فرموده و انی لغفار لمن تاب یعنی بدرستیکه
من امرزنده و محو کننده گناهانم از برای هر کسی که توبه کرد و آیات و اخبار در این
باب بسیارست و اقل توبه آنست که پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر ترک آن

معصیت

معصیت در آینده و مانند اینها چنانکه مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع
که فرمود استغفار اسمیست که بر شش معنی واقع میشود اول پشیمانی از گذشته
دوم عزم بر آنکه عود بآن هرگز نکند سیم آنکه ادا کنی حقوق مخلوقین
حق ایشان را تا آنکه در وقت مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد
چهارم آنکه قصد کنی بسوی هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده
حق او را ادا کنی پنجم آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام
روئیده است و آنرا بحزن و اندوه برطرف نمائی تا پوست تو باستخوان تو بچسبد
و گوشت تازه در میان آنها بروید ششم آنکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را
آنقدر که باو چشانیده حلاوت معصیت را پس بعد از آن بگو استغفر الله
و از حضرت صادق ع مرویست که کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند
از آن مانند کسیست که استهزا میکند و لیکن بعد از توبه خالص مهربان از جهة
فضل کرم وعده عفو فرموده است توبه را بقبول خواهد کرد چنانکه مستفاد
بعضی از اخبار از بابت تفضل الهی گناه را نمینویسند تا هفت ساعت با
آن باحتمال آنکه توبه کند یا حسنه که باعث عفو از گناهانست از او صادر
شود چنانکه مؤاخذه بر نیت معصیت و وسوسه نفس نمیکنند و بقصد طاعت
ثواب میدهد از راه فضل والله العالم وله الحمد الدائم والصلوة والسلام

٨١

علی رسوله وآله القائم تمّ بعون الله الملك الوهاب بخط [illegible] تمّ

الطلبه ابن ابي طالب التقي محمد جعفر حفظه الله من خدام

شريعة النبوية ومروجا لمذهب الجعفرية

بحق محمد وآله الرضا بالرتبة

في عشر الثاني من شهر محرم الحرام في سنة الف ومأتين وستين في يوم السبت من شهر المذكور

مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۰۲
کتابخانه

خطی